





هو العليم

رسالة عمره مفردة

بحثی فقهی در عدم رجحان تکرار عمره مفردة

تألیف:

سید محمد محسن حسینی طهرانی

قال رسولُ الله صَلَّى اللهُ عليه وآله وسلّم:  
إِذَا بَلَغَكُمْ عَنْ رَجُلٍ حُسْنُ حَالٍ فَانظُرُوا فِي حُسْنِ عَقْلِهِ؛ فَإِنَّمَا يُجَازَى بِعَقْلِهِ.  
رسول خدا صَلَّى اللهُ عليه وآله وسلّم فرمود:

«اگر به شما خبر رسید که مردی حال خوبی دارد، حُسن و خوبی عقلش را بررسی کنید؛ چراکه  
به واسطهٔ عقلش جزا و پاداش داده خواهد شد.»

الكافی، ج ۱، ص ۱۲

























بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ  
وَالصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ  
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

رساله پیش رو، درباره عدم مشروعیت تکرار عمره در کمتر از یک ماه می باشد. چنانچه امروزه متداول است که حاجی پس از انجام اعمال عمره تمتع، برای درک فیض بیشتر، دوباره و بیشتر، از مسجد تنعیم برای انجام عمره مفرده دیگر احرام می بندد. در این رساله<sup>۱</sup> سخن بر این است که شارع مقدس برای کسی که قصد انجام عمره - چه تمتع و چه مفرده - را دارد، فقط یک بار در ماه تشریح فرموده است و زائد بر آن ممضای شارع نمی باشد.

طبیعی است که شوق و رغبت به تکرار عمره برای معتمرین و زائرینی که از نقاط بعیده به این امکان مقدسه تشرّف می یابند، می تواند موجّه تکرار این عمل عبادی و سنت سنّیه باشد، خصوصاً برای افرادی که امیدی به تشرّف در مستقبل نزدیک را نداشته باشند و می خواهند از هر فرصتی برای درک بیشتر این سنت استفاده کنند.

اما سخن در این است که آیا هر چیزی که مورد رضا و رغبت ماست و حتی نفس آدمی آن را موجب تقرب و ازدیاد ثواب و اجر می پندارد، در عالم واقع و در افق تشریح نیز بر آن صحّه گذارده شده است و از ناحیه شارع بدان امر و تشویق تعلق گرفته است یا خیر؟

پرواضح است عبادت و عملی انسان را به خدا نزدیک می گرداند و حجب نفسانی را از مسیر تقرب و حرکت به سوی مبدأ اعلی کنار می زند که منطبق با دستور و امضاء از ناحیه پروردگار باشد، و الاً صرفاً حرکات و سکانات و اطواری بیشتر نخواهد بود و نصیب و نتیجه ای عائد فاعل و عامل نخواهد کرد. نماز تراویح در شب های ماه رمضان از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم به فرادای تشریح

---

<sup>۱</sup> رساله «عمره مفرده» نسخه محقق نه مجلس از سلسله جلسات درس خارج حج می باشد که در سنه ۱۴۳۴ هجری قمری توسط حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی در مدرسه فیضیه قم ایراد گردیده است. با توجه به مقتضای متفاوت تدریس نسبت به فضای تألیف در کیفیت ارائه مطالب، متن این جلسات ویرایش، تلفیق و تدوین گردید و به ضمیمه پرسش و پاسخ های تلامذ و استاد، به زیور طبع آراسته شد. لازم به ذکر است که برخی مکررات تمهیدی در فضای تدریس نیز حذف گردیده است. (محقق)



شده است<sup>۱</sup> و اگر کسی آن را به جماعت به جای آورد باطل

خواهد بود. حال اگر ما آمدم و کاسه داغ تر از آش شدیم و چنین پنداشتیم که انجام آن به جماعت، آن هم با جمعیت کثیر، بیشتر موجب عزت و اعتلاء و عظمت اسلام خواهد شد، قطعاً در مقابل با شرع انور و در تعارض با اوامر پروردگار قرار گرفته ایم. و آیا خداوند خود نمی دانست که انجام آن به جماعت، بر فردی راجح و افضل است؟

در مثال دیگر شارع مقدس هیچ عبادتی را به مانند نماز تأکید و ترغیب نموده است و آثار و فوایدی را که بر آن مترتب نموده است در جای دیگر یافت نمی شود، تاجایی که قبولی آن را موجب قبولی سایر عبادات و عدم پذیرش آن را موجب عدم پذیرش بقیه اعمال دانسته است.<sup>۲</sup> ولی در عین حال در بعضی

<sup>۱</sup> من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۳۷:

«سَأَلَ زُرَّارَةَ وَ مُحَمَّدَ بْنَ مُسْلِمٍ وَ الْفُضَيْلَ أَبَا جَعْفَرِ الْبَاقِرِ وَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقَ عَلَيْهِمَا السَّلَامَ عَنِ الصَّلَاةِ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ نَافِلَةً بِاللَّيْلِ جَمَاعَةً، فَقَالَا: إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ كَانَ إِذَا صَلَّى الْعِشَاءَ الْآخِرَةَ انصَرَفَ إِلَى مَنْزِلِهِ ثُمَّ يَخْرُجُ مِنْ آخِرِ اللَّيْلِ إِلَى الْمَسْجِدِ فَيَقُومُ فَيُصَلِّي. فَخَرَجَ فِي أَوَّلِ لَيْلَةٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ لِيُصَلِّيَ كَمَا كَانَ يُصَلِّي، فَاصْطَفَى النَّاسَ خَلْفَهُ؛ فَهَرَبَ مِنْهُمْ إِلَى بَيْتِهِ وَ تَرَكَهُمْ. فَفَعَلُوا ذَلِكَ ثَلَاثَ لَيَالٍ؛ فَقَامَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فِي الْيَوْمِ الثَّلَاثِ عَلَى مَنْبَرِهِ فَحَمِدَ اللَّهُ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: «أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ الصَّلَاةَ بِاللَّيْلِ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ مِنَ النَّافِلَةِ فِي جَمَاعَةٍ بَدْعَةٌ! وَ صَلَاةَ الضُّحَى بَدْعَةٌ! أَلَا فَلَا تَجْتَمِعُوا لَيْلًا فِي شَهْرِ رَمَضَانَ لِصَلَاةِ اللَّيْلِ وَ لَا تُصَلُّوا صَلَاةَ الضُّحَى، فَإِنَّ تِلْكَ مَعْصِيَةٌ؛ أَلَا فَإِنَّ كُلَّ بَدْعَةٍ ضَلَالَةٌ وَ كُلُّ ضَلَالَةٍ سَبِيلُهَا إِلَى النَّارِ.» ثُمَّ نَزَلَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ هُوَ يَقُولُ: «قَلِيلٌ فِي سُنَّةِ خَيْرٍ مِنْ كَثِيرٍ فِي بَدْعَةٍ.»

ترجمه: «زراره و محمد بن مسلم و فضیل از امام باقر و امام صادق علیهما السلام راجع به جماعت خواندن نماز مستحبی در شب های ماه مبارک رمضان سؤال نمودند. آن دو بزرگوار فرمودند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس از اقامه نماز عشاء به منزل مراجعت می نمود و سپس دوباره آخر شب به مسجد می آمد و مشغول نماز می شد. پس در شب اول ماه رمضان مانند شب های دیگر برای نماز از منزل خارج شد؛ مردم پشت سر حضرت صف کشیدند و حضرت به خاطر این عملشان به سرعت به منزل رفته و آنان را ترک نمود. مردم این کار را سه شب تکرار کردند. پس در روز سوم حضرت بر منبرش ایستاد و حمد و ثنای خداوند را به جا آورد و فرمود: «ای مردم، به جماعت خواندن نماز مستحبی در شب های ماه رمضان بدعت است، و نماز خواندن هنگامی که خورشید برآمده است نیز بدعت است. توجه کنید در هیچ شبی از شب های ماه رمضان نماز شب را به جماعت نخوانید و هنگام برآمدن خورشید نیز نماز نخوانید، چراکه همه آنها معصیت است. آگاه باشید که هر بدعتی ضلالت و گمراهی است و راه هر ضلالت و گمراهی به سوی آتش است.» سپس حضرت در حالی از منبر پایین آمد که می فرمود: «عمل کم و قلیلی که در سنت باشد بهتر است از عمل زیادی که در بدعت باشد.» (محقق)

<sup>۲</sup> المقنع، ص ۷۳؛ الفقه المنسوب الی الإمام الرضا علیه السلام، ص ۱۰۰؛ مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۲۵.

از مواقع انجام آن را مرجوح و مکروه شمرده است، مانند نماز در معابر عمومی<sup>۱</sup> و هنگام

استحمام<sup>۲</sup> و ... . حال اگر شخصی در حمام بگوید: «من حال خوشی یافته‌ام، می‌خواهم در اینجا با خدا ارتباط برقرار نمایم و نماز بخوانم» این نماز مورد رضای پروردگار نیست و باید خودداری نماید. و اینکه می‌گویند «کراهت در اینجا به معنای "أقلُّ ثواباً" می‌باشد» صحیح نمی‌باشد، اصلاً نه تنها ثوابی ندارد بلکه موجب ناخرسندی و عدم رضایت پروردگار شده است. و بر همین قیاس است سایر اعمال و عبادات و تکالیفی که از شارع مقدس برای انجام آنها حدود و ثغوری متعین فرموده و انسان مجاز نیست از آنها تعدی و تجاوز نماید.

در آیات شریفه و روایات مأثوره، اطاعت و عبادت منحصر در تبعیت و انقیاد از خدا و رسول و ائمه معصومین علیهم السّلام ذکر شده است،<sup>۳</sup> زیرا حقیقت تشریح که منحصر در اراده و مشیّت حضرت حق است، به واسطه نفوس مطهره حضرات معصومین علیهم السّلام تلقی و تبیین می‌گردد و هیچ فرد دیگری را یارای درک ملاکات و مبانی تشریح نمی‌باشد، مگر اینکه با اتصال به نفس و سرّ معصوم علیه السّلام، این مسئله برای او نیز روشن و هویدا گردد؛ بنابراین برای افراد عادی، چه عامی و چه عالم، چاره‌ای جز اطاعت محض و انقیاد تام از دستورات حضرات معصومین علیهم السّلام نمی‌باشد و چیزی را از جانب خود و به سلیقه و درک ناقص خود نمی‌توانند کم کنند یا اضافه نمایند.

عبدالرحیم قصیر گوید:

دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِنِّي اخْتَرَعْتُ دَعَاءً، فَقَالَ: «دَعْنِي مِنْ اخْتِرَاعِكَ ...»<sup>۴</sup>  
«خدمت امام صادق علیه السّلام رسیدم و عرض کردم: فدایت شوم، من

<sup>۱</sup> وسائل الشیعة، ج ۵، ص ۱۴۸.

<sup>۲</sup> همان، ص ۱۶۰ و ص ۱۷۷.

<sup>۳</sup> سوره بقره (۲) آیه ۱۷۹؛ سوره نساء (۴) آیه ۶۴؛ سوره مائده (۵) آیه ۴۸ و ۵۵؛ سوره شعرا (۲۶) آیه ۱۰۸؛ سوره قصص (۲۸) آیه ۶۸؛ سوره احزاب (۳۳) آیه ۶؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۸۵ و ۱۸۷ و ۲۷۶.

<sup>۴</sup> الکافی، ج ۳، ص ۴۷۶.

دعایی از پیش خود اختراع کرده‌ام. حضرت فرمودند: «مرا با اختراع تو چه کار؟! (اختراع برای خودت باشد)...»

حضرت در این فرمایش می‌خواهند به او بفهمانند: تو خیال مکن که دعا عبارت از گزینش و چیدن یک سری الفاظ و عبارات موزون و هم‌سجع و هم‌قافیه در کنار هم است، بلکه مفهوم دعا، اتصال روح و سرّ بنده با ذات اقدس حق است که بنده به‌واسطه این اتصال، نفس حقایق و معانی ملکوتی را از مبدأ اعلی تلقی و اخذ نموده، سپس آنها را در مقام عبودیت و ذلت به‌سوی ذات اقدس حق صعود و عروج می‌دهد، نه اینکه از پیش خود ابداع و اختراع نماید و آنگاه به پیشگاه عظمت الهی عرضه بدارد. حال امام علیه‌السلام می‌خواهند به او بفهمانند: آیا تو به این مرتبت رسیده‌ای که می‌خواهی از پیش خود دعا اختراع نمایی؟!!

و لذا مشاهده می‌کنیم دعا‌های ایام ماه رمضان که در *مفاتیح‌الجنان* مرحوم حاج شیخ عباس مذکور است، اصلاً هیچ اساس و مستندی ندارد و مخترع آنها با ترکیب و مونتاژ کلمات، سعی در همگونی اوزان داشته است و به‌طور کلی انسجام در مفهوم و معنی را از یاد برده است.

آنچه از مجموع احادیث و سنت اهل بیت علیهم‌السلام درباره عمره مفرده حاصل می‌شود، این است که شارع مقدس برای کسی که وارد مکه می‌شود در هر ماه یک بار عمره را واجب فرموده است و زائد بر آن را مجاز نشمرده است و ما سراغ نداریم که یکی از حضرات معصومین علیهم‌السلام پس از انجام عمره یا حج تمتع دوباره احرام عمره بسته باشند و اگر اصحاب راجع به این موضوع از آنان پرسشی می‌نمودند با اکراه و عدم تمایل به انجام، پاسخ مثبت می‌شنیدند. متأسفانه امروزه این قضیه به‌صورت یک سنت رایج و ممدوح درآمده است و چه‌بسا ترغیب و تشویق به این موضوع از سوی روحانیون به مردم عوام، موجب تأکید و استمرار این سنت غلط و نابجا شده است.

سنت رسول خدا برای زائرین و معتمرین بیت‌الله الحرام، انجام طواف به‌دور

خانه خداست که هر چه بیشتر انجام دهند ثواب و فضیلت بیشتری را به دست آورده‌اند.<sup>۱</sup>  
آثار روحی و معنوی که عمره مفرده در نفس حاجی و زائر به جای می‌گذارد تا پایان آن ماه ثابت و برقرار می‌ماند و نیازی به تکرار آن دیگر نمی‌باشد و چه بسا تکرار این عمل مستحب موجب تداخل در این تأثیر و تقلیل آثار عمل قبل و عمره سابقه گردد. و تصور نشود که اعمال عبادی و انجام سنن هر چه بیشتر، تأثیر بیشتری خواهند داشت، زیرا این مسئله در همه جا صادق نیست و ما باید در عبادات و انجام تکالیف چشم بر دستور شارع در نحوه انجام آنها داشته باشیم و از پیش خود ابداع و اختراع ننماییم.

قم المقدسه

۲۴ ربیع الثانی ۱۴۳۸

سید محمد محسن حسینی طهرانی

---

<sup>۱</sup> همان، ج ۴، ص ۳۱۴.

## فصل اول : مقدماتی راجع به استنباط احکام شرعی



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى أَشْرَفِ الْمُرْسَلِينَ  
وَ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ  
وَاللَعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

## منابع استنباط احکام شرعی

### کتاب، سنت و حکم عقل از مبانی فطرت، منابع استنباط احکام شرعی

نکته‌ای را که باید ابتدائاً به آن پردازیم این است که روش تحقیق در استنباط حکم فقهی، اولاً بلاول مراجعه به منابع تکلیف است. آنچه برای استنباط مجتهد می‌تواند به‌عنوان دلیل و مدرک قرار بگیرد، عبارت است از: کتاب، سنت، حکم عقل از مبانی فطرت؛<sup>۱</sup> زیرا رأی انسان در بسیاری از مسائل با استمداد از حکم عقل،

### عقل، رکن سوم در استنباط احکام شرعی، و نقش فاعلی عقل (ت)

---

<sup>۱</sup> آنچه از کلمات بزرگان و اهل فن در مباحث فقهی و اصولی به‌دست می‌آید، این است که مدرک و مرجع احکام و تکالیف شرعی، به‌عنوان اصول استنباط و اجتهاد در فقه شیعه چهار رکن خواهد بود که عبارت است از: کتاب و سنت، اجماع و عقل. ولی با تأمل و تحقیق در ماهیت اجماع چنانچه در جای خود اثبات گردیده است،<sup>۱</sup> اجماع نمی‌تواند به‌عنوان یک اصل و رکن در کنار سایر ارکان و اصول مذکوره مورد استناد و استنباط مجتهد قرار گیرد. بنابراین آنچه باقی می‌ماند سه اصل بیشتر نخواهد بود. اما باید توجه داشت که عقل به‌خودی‌خود و به‌تنهایی نیز در کنار آن دو اصل دیگر مدرک و مرجع نخواهد بود، بلکه به‌عنوان علت فاعلی در استفاده و به‌کارگیری [ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] آن دو اصل عمل خواهد کرد؛ زیرا نفس آیات کتاب مبین به تنهایی رافع شک و ابهام و ماحی جهل و تردید نخواهد بود، بلکه این عقل است که با تدبیر در آن و به کارگیری ابزار لازم، حقایق منطوی در آن را کشف و اظهار می نماید. همین طور مسئله در مورد سنت و احادیث این چنین می باشد که اگر جز این می بود دو نفر در استنباط احکام باهم اختلاف نمی نمودند.

عقل قوه و ودیعه ای است الهی در نفس انسان که با استناد به یک سلسله مبانی و قوانین نهادینه شده در ذات و سرشت آدمی به نام «فطرت» به استنباط احکام از کتاب و سنت می پردازد.

مثلاً در باب تعارض ادله، تمامی ملاکات و مرجحاتی که ذکر شده است منطبق با مبانی فطری می باشد و عقل با استناد به همان مبانی به ترجیح یکی بر دیگری می پردازد. بنابراین آنسب آن است که به جای عقل، فطرت را به عنوان رکن سوم از ارکان ثلاثه مدرک استنباط قرار دهیم و عقل را به عنوان فاعل و عامل استنباط از این اصول ثلاثه به حساب آوریم.

تلمیذ: دلایل و شواهد این مسئله چیست؟

استاد: آیاتی که دال بر ملاک بودن فطرت و عقل در تحقق صواب و فلاح است ۲ و نیز روایاتی که در این باب مانند: «بَكَ أَعْقَابُ» و «بَكَ أُثِيبُ» ۳، و یا اینکه خداوند به میزان عقل هر فردی که به او اعطاء شده است اجر و پاداش خواهد داد. ۴ و ۵ و اما در مورد شواهد، الی ماشاء الله در تاریخ و موارد فقهیه بر این مطلب شاهد وجود دارد.

(۱) جهت اطلاع بیشتر پیرامون عدم حجیت اجماع رجوع شود به اجماع از منظر نقد و نظر.

(۲) سوره روم (۳۰) آیه ۳۰: ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَىٰ هَٰذَا لَا تَبَدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَٰلِكَ الدِّينُ الَّيْسُ الَّذِي كَفَرْنَا بِهِ وَأَلَيْسَ لَنَا بِالدِّينِ كَيْفَ بَدَّلْنَا فِطْرَتَنَا إِنَّا كَافِرُونَ﴾. امام شناسی، ج ۲، ص ۷۰:

«وجه دل خود و چهره باطن خود را به سوی این دین حنیف که بر اساس حق استوار است و از انحرافات منزّه و مبرا است، بگردان. این دین بر پایه همان فطرت و سرشتی است که خداوند انسان را بر آن فطرت سرشته است و در خلقت و آفرینش خدا تغییر و تبدیلی نیست؛ این است آن دین استوار و لکن اکثریت مردم از درک این حقیقت فرو مانده اند.»

(۳) من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۶۹:

«رَوَى حَمَادُ بْنُ عَمْرٍو وَ أَنَسُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ أَبِيهِ جَمِيعًا عَنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ أَبِيهِ عَنِ جَدِّهِ عَنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ، أَنَّهُ قَالَ لَهُ: ... يَا عَلِيُّ، إِنَّ أَوَّلَ خَلْقٍ خَلَقَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْعَقْلُ. فَقَالَ لَهُ: «أَقْبَلْ» فَأَقْبَلَ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: «أَدْبِرْ» فَأَدْبَرَ؛ فَقَالَ: «وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي مَا خَلَقْتُ خَلْقًا هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكَ. بَكَ آخِذُ وَ بَكَ أُعْطَى وَ بَكَ أُثِيبُ وَ بَكَ أَعْقَابُ ...»

ترجمه: «از امام صادق علیه السلام روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: ... یا علی، اولین مخلوقی که خداوند عز و جل آفرید، عقل بود. سپس خداوند به او فرمود: «پیش بیا»؛ عقل جلو آمد. پس خداوند فرمود: «حال به عقب برگرد»؛ عقل به عقب برگشت. سپس خداوند فرمود: «قسم به عزت و جلالم مخلوقی نیافریدم که در نزد من محبوب تر از تو باشد؛ به واسطه تو می گیرم و به واسطه تو اعطا می کنم و به واسطه تو پاداش می دهم و به واسطه تو

عقاب می کنم.» (محقق)

(۴) الکافی، ج ۱، ص ۱۲:



به طور کلی تغییر می کند، و یا ممکن است حکم عقل با دلیل دیگری تعارض پیدا کند و آن را تخصیص دهد. من باب مثال فقهاء بر مسئله قرعه تأکید دارند و ادله قرعه با تعبیر «القرعة لكل امرٍ مُشکِلٍ»<sup>۱</sup> ثابت شده است، اما در بعضی از موارد که با حکم عقل در تنافی است، حکم عقل ترجیح پیدا می کند و آن مورد را تخصیص می زند؛<sup>۲</sup>

«علیُّ بنُ ابراهیمَ عن ابيه عن النوفلي عن السكوني عن ابي عبد الله عليه السلام، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «إذا بلغكم عن رجلٍ حُسنٌ حال، فانظروا في حُسنِ عقله، فإنما يُجازي بعقله.»»<sup>۳</sup>

ترجمه: «سکونی از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «اگر به شما خبر رسید که مردی حال خوبی دارد، حُسن و خوبی عقلش را بررسی کنید، چراکه به واسطه عقلش جزا و پاداش داده خواهد شد.»» (محقق)

۵) مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۲۰۸:

«و عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم، أنه قال: «قوامُ المرءِ عقله ولا دينَ لمن لا عقلَ له.»»<sup>۴</sup>

ترجمه: «از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که فرمود: «ستون و قوام مرد عقل اوست و کسی که عقل ندارد، دین ندارد.»» (محقق)

المحاسبين، ج ۲، ص ۶۰۳؛ هدایة الأئمة، ج ۸، ص ۳۴۸. تهذیب الأحكام، ج ۶، ص ۲۴۰:

«عن محمد بن حکیم، قال: سألتُ أبا الحسن عليه السلام عن شيء، فقال لي: «كلُّ مجهولٍ ففيه القرعة.» قلتُ له: «إن القرعة تُخطئُ وتُصيبُ!» فقال عليه السلام: «كلُّ ما حکمَ اللهُ به فليسَ بمُخطئٍ.»»<sup>۵</sup>

ترجمه: «محمد بن حکیم می گوید: از امام رضا علیه السلام راجع به چیزی سؤال کردم، حضرت فرمودند: «در هر مجهولی باید قرعه انداخته شود.» عرض کردم: «قرعه گاهی به خطا می رود و گاهی درست درمی آید!» حضرت فرمودند: «هر آنچه خداوند به آن حکم کند، به خطا نمی رود.»» (محقق)

رسالة اجتهاد و تقلید، ص ۷۰، تعلیقه ۲ و ۳:

«مثلاً در قاعده «لا ضرر» تشخیص اینکه چه حادثه و مسئله ای در نظر شارع مقدس ضرر شمرده می شود و شارع از مفهوم ضرر چه قصد و منظوری دارد و اینکه آیا ضرر نوعی هم در نظر شارع ضرر محسوب می شود یا مقصود همان ضرر شخصی و فردی است، همه اینها به حکم عقل تشخیص و تعریف می شود و الا چه بسا اصلاً در نصوص اشاره ای به این مصادیق نشده باشد؛ و حال پس از تشخیص مفهوم ضرر در نظر شارع، انطباق آن بر مصادیق جزئی و احکام جزئی قطعاً در دایره حل و فصل عقلی قرار می گیرد.»

و یا در قاعده «القرعة فی کلِّ امرٍ مُشکِلٍ» تشخیص موضوع آن - که تحقق اشکال و شبهه است - بر عهده کیست؟ آیا صرف تحقق شبهه و اشکال در موردی از موارد، ایجاب اعمال قرعه را می نماید؟ مثلاً در دار متداعی علیها - چنانچه بعضی فتوا به اعمال قرعه کرده اند - فقیه می تواند قاعده را انجام نماید؟ و آیا راه و طریقی دیگر برای رفع اشکال و شبهه وجود ندارد؟ در اینجاست که عقل حاکم به اتخاذ راه و طریقی است که احتمال ضرر را در قضیه به حداقل برساند، و آن تنصیف دار است نه اعمال قرعه؛ زیرا احتمال تحمل ضرر در یکی از طرفین به نحو صد درصد مرجوح است بالنسبه به احتمال ضرر در طرفین متخاصمین به نحو

سابقاً در این موضوع مواردی مورد بحث قرار گرفته است.<sup>۱</sup>

و اما سنت، شامل تمام روایات در آثار عامه و خاصه می‌باشد؛ چراکه روایات عامه نیز در صورت شک و تردید نسبت به موردین می‌تواند مجتهد را کمک کند و مؤید باشد.<sup>۲</sup>

### برخی از شرایط استنباط

#### ضرورت عدم ملاحظه آراء فقهاء در مقام استنباط

بنابراین مجتهد باید در وهله اول بدون ملاحظه آراء دیگران، به این سه اصل رجوع کند و به استنباط بپردازد؛ وقتی به حکم مسئله رسید، آن‌گاه باید آراء فقهاء قریب به عصر معصومین علیهم السلام و سپس متأخرین را مورد بررسی قرار دهد. مهم این است که مجتهد در وهله اول ذهن خود را با آراء و فتاوی فقهاء در این زمینه مشوب نکند که مبادا باعث شود تأسی لازم را نداشته باشد؛ گرچه ممکن

---

پنجاه درصد؛ و با این بیان دیگر شبهه و اشکال که موضوع اعمال قرعه است منتفی می‌گردد. وقس علی هذا.»

<sup>۱</sup> رجوع شود به سلسه مباحث خارج فقه (قواعد فقهیه) قاعده قرعه، جلسه ۹۰-۹۶.

<sup>۲</sup> جهت اطلاع از لزوم آگاهی مجتهد بر آثار وارده در کتب اهل سنت، رجوع شود به رساله اجتهاد و تقلید، ص ۳۳۲ و ۳۵۷.

است در نتیجه به همان نظر معروف و مشهور برسد.

## عدم حجیت فهم فقهاء، در عین امکان استفاده از فضای فکری فقهای نزدیک به عصر ائمه علیهم

### السّلام

فقیه بعد از اینکه نسبت به این موضوع حیازت تام کرد و استفراغ وسع نمود، آن گاه برای روشن تر شدن مطلب و اطلاع جامع نسبت به آن مسئله، اشکالی ندارد که ببیند بزرگان از فقهاء چه فتوایی داده اند. علامه حلی، شیخ مفید و شهیدین کم شخصیتی نبودند؛ افراد محترم و مهمی بودند که هم اهل معنا و هم اهل ظاهر بودند. مرحوم شیخ مفید، قطعاً از جمله افرادی است که می توان گفت اتصالش با حضرت بقیة الله علیه السّلام در موارد عدیده به اثبات رسیده است. همچنین شهیدین و به خصوص شهید ثانی؛ گرچه مرحوم شهید اول بسیار مرد بزرگی بود و از نقطه نظر فقهی از شهید ثانی هم قوی تر بود، ولی در احوالات شهید ثانی نقل شده است که از نظر حالات و مکاشفات، برجستگی های خاصی داشت.<sup>۱</sup> این فقهاء و همچنین بزرگان دیگر، مثل مرحوم شیخ انصاری، واقعاً از افتخارات اسلام و تشیع بوده اند.<sup>۲</sup> منظور بنده از تقدیم آراء فقهاء نزدیک به زمان ائمه علیهم السّلام بر دیگران این است که انسان می تواند از لابه لای آراء آنها فضای نزدیک به معصوم را به دست آورد، نه اینکه در فتاوی آنها اشتباهی وجود ندارد. ما می پذیریم که بسیاری از آراء

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به *الله شناسی*، ج ۳، ص ۳۳۱ و ۳۳۷؛ *ولایت فقیه*، ج ۲، ص ۲۶ و ۱۰۸؛ *منیة المرید*، ص ۱۵۰.

<sup>۲</sup> تلمیذ: مرحوم فیض هم فقیه بوده است؟

استاد: بله، فقیه بسیار بزرگی بوده است و از *وافی* ایشان بسیار می توان استفاده کرد، منتها چون ایشان اصل روایات را بدون توجه به جهات مختلف ترجیح می داده است، این مسئله کمی ایشان را به جنبه اخباری گری متمایل کرده است.

مرحوم صدوق - خصوصاً در باب زکات - اشتباه است؛ گرچه ایشان قریب‌العهد به معصومین علیهم السّلام بوده است. ما در زمان سابق که نزد بعضی از آقایان بحث زکات داشتیم، نمی‌توانستیم آراء مرحوم صدوق را با روایات منطبق کنیم و کاملاً مشخص بود که این آراء محل تأمل است.

این نکته بسیار دقیق باید مورد نظر قرار بگیرد که فقیه متولد در سال هزار و دویست، با ما که در سال هزار و چهارصد به دنیا آمده‌ایم، هیچ تفاوتی ندارد؛ دویست سال زودتر به دنیا آمدن دردی را دوا نمی‌کند و چیزی را تغییر نمی‌دهد. اگر فهم او از این روایت به نحو دیگری باشد، برای خود اوست و به امام معصوم ارتباط ندارد؛ در این دویست سال که آسمان به زمین نیامده و مطلبی عوض نشده است. اگر او کتاب یا منبع خاصی داشت، نام می‌برد که الان مدرک من فلان روایت است، و در این صورت اگر ما آن روایت را پیدا نمی‌کردیم، احتمال می‌دادیم که شاید در جایی به آن رسیده است؛ ولی وقتی می‌بینیم او نیز با همین روایاتی که در دسترس ماست نظر و فتوا داده است، دیگر دویست سال زودتر آمدن او به فهم من ارتباطی ندارد.

البته باید در روش استنباط افرادی که در زمان ائمه علیهم السّلام بودند و خود آنها کیفیت استخراج معنا از کلمات معصومین علیهم السّلام را بیان کرده‌اند نظر داشت، ولی این بدان معنا نیست که قول آنها هم حجت است؛ فقط کلام چهارده معصوم حجت است و بس و قول دیگران نظیر زراره و ابی‌عمیر به هیچ وجه حجت نمی‌باشد.

بنابراین، به جای اینکه انسان در ابتدا تقریرات بزرگان را نگاه کند، اول باید ببیند آنچه از گفتار امام علیه السّلام به دست می‌آید، چیست؛ بعد از این مرحله، از تقریرات و کیفیت بیان آنها استفاده کند. چه بسا نحوه برخورد و مواجهه آنها با این روایات به نحو دیگری بوده که برایشان چنین حکمی پیدا شده است؛ لذا اگر نظر بیندازیم، می‌بینیم دلیل بسیاری از فتاوا صرف استحسانی است که از ظاهر روایت به نظر فقیه رسیده است و ممکن است ظاهر روایت بر عکس این معنا دلالت داشته باشد.

## حرمت تقبیل اعتبار مقدسه، دلیلی جز دخالت سلیقه شخصی ندارد

از جمله مواردی که سلیقه شخصی موجب تبدل فتوا شده است، مسئله تقبیل عتبه می باشد. مرحوم آقای بروجردی - رحمه الله علیه - به عنوان اینکه این عمل شبیه به سجده است، در تقبیل عتبه احتیاط می کرده اند،<sup>۱</sup> در صورتی که در این مسئله جای احتیاط نیست و نه تنها تقبیل اعتبار مقدسه هیچ اشکالی ندارد، بلکه بسیار هم مستحب است. مگر حکم مسئله به صرف تشبیه از اصل خود برمی گردد؟! باید به ایشان گفت که اگر تشبیه هم باشد اشکالی ندارد؛ حتی اگر سجده هم باشد هیچ ایرادی ندارد! شما در تشرف به حرم امام رضا علیه السلام، به خاطر توفیقی که خداوند عنایت فرموده، سجده شکر انجام می دهید؛ چه کسی می گوید حرام است؟ شما که بر امام رضا علیه السلام سجده نمی کنید؛ بلکه به خاطر تشرف به زیارت حضرت، خدا را سجده می کنید؛ در این صورت بسیار هم مستحب است.<sup>۲</sup>

### حکایتی از علامه طهرانی پیرامون ادب آیه الله بروجردی نسبت به حریم امامت (ت)

اینها مسائلی است که مجتهد باید به آن دقت کند. ما نباید در استنباط به سلیقه شخصی افراد توجه کنیم؛ باید دید دلیل فتوا چیست. شما باید برای این احتیاط واجب دلیل بیاورید؛ توجیهاتی نظیر «به خیال و ظن من این تشبیه به سجده است» که دلیل نمی شود. مجتهد باید در مقام فتوا و بیان محکم باشد؛ اینجا خیال و توهم راه ندارد.<sup>۳</sup>

به محض اینکه می بینید فقیهی می گوید: «ظاهراً» یا «این طور به نظر می رسد»، بفهمید که دلیلی وجود

<sup>۱</sup> روح مجرد، ص ۲۰۵؛ چشم و چراغ مرجعیت، ص ۲۴.

<sup>۲</sup> جهت اطلاع بیشتر پیرامون استحباب تقبیل عتبه معصومین علیهم السلام رجوع شود به روح مجرد، ص ۲۰۴؛ المصباح (کفعمی) ص ۴۷۳؛ المزار (شهید اول) ص ۳۸؛ البلد الامین، ص ۲۷۶؛ إزاحة الوسوسة عن تقبیل أعتاب المقدّسة (مامقانی) ص ۱۲۹.

<sup>۳</sup> مرحوم آیه الله بروجردی مرد بزرگی بود؛ کجا دیگر مثل اینها پیدا می شود؟! مرحوم آقا می فرمودند: عده ای در ایام ماه صفر، به خانه آقای بروجردی در قم آمده بودند. در همین حین که نشسته بودند، یک دفعه یکی از افراد آن هیئت می گوید: «برای سلامتی حضرت آیه الله بروجردی و امام زمان علیه السلام صلوات!»

ایشان سرشان را از داخل آن پنجره بیرون می آورند و می گویند: «کدام بی ادبی اسم مرا بر نام امام زمان علیه السلام مقدم کرد؟! بروید، من با شما ملاقات نخواهم کرد!» در را بستند و به داخل رفتند.\*  
ما نه تنها این طور نیستیم، بلکه تشویق هم می کنیم! خدا ایشان را رحمت کند؛ انسان باعرق و حمیتی بود؛ ولی بالاخره هرکسی اشتباه می کند و این برای بشر طبیعی است؛ ما که معصوم نیستیم؛ معصوم یک نفر است و بس.  
\* چشم و چراغ مرجعیت، ص ۱۴۱.

ندارد و به سراغ فهم خودتان بروید؛ اگر دیدید کسی مطمئن و محکم گفت: «حضرت این را می‌فرمایند و مقصود و منظورشان این است»، باید نزد او بروید و بگویید: «دلیل شما بر آنچه به نظرتان می‌رسد چیست؟ وحی مخصوص یک نفر بود و بعد هم قطع شد؛ و برای سیزده معصوم دیگر نیز به همان ملاک مسائل روشن می‌شود؛ اگر بر شما هم وحی می‌شود یا با امام علیه السلام ارتباطی دارید بفرمایید، ولی اگر ما هستیم و همین کتب و منابع، دلیلتان را بگویید.»

چطور کسی می‌تواند چنین جرأتی پیدا کند؟! مگر شما در نفس و قلب امام قرار داری که می‌گویی منظور و مقصود امام این است؟!<sup>۱</sup>

### تأثیر فضا سازی مقدماتی، در حصول نتایج غیر علمی

علی‌کل‌حال، ملاحظه آراء فقهاء پیش از رجوع به منابع استنباط، ممکن است مجتهد را تحت تأثیر ذهنیت و نگاه آنان قرار دهد و چه بسا او را از رأی صواب دور کند. این قضیه بسیار عجیبی است که در خیلی از تألیفات، نویسنده مطلب مورد نظر خود را با نوع کلمات و کیفیت ترکیب عبارات به نحوی فضا سازی می‌کند که آن مطلب در ذهن مخاطب صدو هشتاد درجه برخلاف واقعیتش شکل می‌گیرد؛ و این مسئله به جَولان فکری نگارنده برمی‌گردد که اگر انسان کمی دقت کند، فوراً

---

۱ جهت اطلاع بیشتر پیرامون وضوح و صراحت در فتوا، رجوع شود به رساله اجتهاد و تقلید، ص ۳۵۰.

متوجه می‌شود که او الان در صدد بیان چه مطلبی است.

در سخنوری نیز مسئله همین‌طور است؛ گوینده ذهن مخاطب را برای قبول خواست و ایده خودش آماده می‌کند و کلمات و عباراتی را به استخدام درمی‌آورد که بتواند نیت خود را به مخاطب القاء کند و او آن را بپذیرد.

قبول مخاطب متفرّع بر سلسله‌مقدماتی است که باید متکلم آن را کم‌کم بیان کند؛ و الاً ممکن است مقصود در وهله اول مورد قبول واقع نشود. رفقا روش بنده را دریافته‌اند که اگر در مباحثات مسئله‌ای برخلاف فضا و سنت متداول باشد، آن قدر آن را بالاوپایین می‌کنیم تا حقیقت مطلب جای خود را باز کند. اگر قرار باشد بنده مسئله‌ای را بر اساس تفکر و فتوای خود بدون چنین ملاحظه‌ای بیان کنم، طبعاً نتیجه‌ای نخواهد داشت و این مطالب به توضیح‌المسائل تبدیل می‌شود. اگر واقعاً استنباط و استخراج حکم از روی اصل و ریشه بخواهد تحقق پیدا کند، چنین روشی را می‌طلبد.

حال اگر شخصی بخواهد مسئله‌ای را برخلاف واقع مطرح کند، طبعاً نیاز دارد که برای استنباط، منابعی را به صورت گزینشی در نظر بگیرد و دیگر منابع منافی را در رتبه آخر قرار دهد. در این روش، شخص در مرتبه اول بنا بر نظریه خود مطالبی را بیان کرده و جوّ خاصی درست می‌کند؛ بعد از اینکه فضا و ذهنیت مخاطب آماده شد، می‌گوید: «البته در این زمینه از امام صادق علیه السّلام روایتی وارد شده است که چون سندش قوی نیست و کسی به آن توجهی نکرده است، نباید به آن توجه شود!» درحالی‌که باید به آن روایت توجه شود و ممکن است سندش هم صحیح باشد و آن روایتی که مورد استناد قرار گرفته از اصل سند نداشته باشد!

به هر حال فضا سازی برای ایجاد ذهنیت، و قرار گرفتن مسئله در آن فضا، نکته‌ای است که باید بسیار به آن توجه داشت. مجتهد در هنگام استنباط قبل از اینکه به سراغ آراء هر فردی از افراد غیر معصوم برود، اولاً باید به آیات و روایات

که اصل و ریشه حکم‌اند، مراجعه کند.<sup>۱</sup>

## لزوم نگاه بدون پیش فرض فقیه به منابع، در بدو استنباط احکام شرعی

در مسئله استطاعت و شرایط تحقق آن، عرض شد که قبل از مراجعه به آراء دیگران، در ابتدا باید دید که قرآن در این زمینه چه مطلبی را می‌خواهد ارائه دهد و القاء کند. آیه قرآن در این باره می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾<sup>۲</sup> و دیگر هیچ مسئله‌ای مانند: «تحصیل زاد و راحله» و «تخلیه السرب» مطرح نشده است. راجع به موضوع استطاعت، فقط این یک آیه را داریم که در آن بعد از تأکیدات ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ﴾، می‌فرماید: ﴿مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ﴾؛ «کسی که بتواند راهی به سوی مکه و ادای این فریضه الهی پیدا کند.» در این آیه صحبت از زاد و راحله، رفع موانع، مرکب و قافله و هیچ چیز دیگری نیست.

از رموز بسیار مهم استنباط این است که وقتی مجتهد به آیه نگاه می‌کند، ببیند در مرتبه اول چه چیزی به ذهنش می‌رسد؛ مثلاً آیا برای حج رفتن، اولاً هواپیمای «هفتصد و چهل و هفت بیزینس کلاس» در نظرش می‌آید یا وصول به مکه و ادای فریضه؟!

﴿مَنِ اسْتَطَاعَ﴾ یعنی هرکس می‌تواند و توانستن یعنی همین که فرد دست و پا دارد و می‌تواند به حج برود. توانستن به این معنی است که وقتی شخصی تشنه می‌شود، بتواند بلند شود و آب بخورد؛ نه اینکه یک نفر برای او لیوان را زیر شیر آب بگذارد و دیگری آن را باز کند و نفر سومی لیوان را بیاورد و در دهان او بگذارد و بعد

<sup>۱</sup> رجوع شود به رساله اجتهاد و تقلید، ص ۳۶۰.

<sup>۲</sup> سوره آل عمران (۳) آیه ۹۷. امام‌شناسی، ج ۶، ص ۵۰:

«و از برای خدا برعهده مردم است، که کسانی که راه تمکن و طریق قدرتی برای رفتن به خانه خدا را دارند، حج خانه او را انجام دهند.»



هم بگوییم: «اصلاً معنای توانستن همین است که نباید زحمت مضاعفی پیش آید!»

بعد از این آیه، وقتی به سراغ سایر آیات می‌آییم، می‌بینیم که وجوب حج با تعبیر عجیب ﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ﴾<sup>۱</sup> آمده است؛ آیه می‌فرماید: «ای پیامبر، اعلام کن برای حج تا این مردم با پای پیاده و با چهارپای لاغر (و مرکب کج و لنگ)، از هر راه دوری به سوی تو آیند!» ﴿ضَامِرٍ﴾<sup>۲</sup> به حیوان لاغری گفته می‌شود که بلنگد و راه برود و شاید اگر به مکه برسد، دیگر غزل خداحافظی اش را بخواند!<sup>۲</sup>

خدا با ما شوخی نکرده است! آیه قرآن وحی است و اگر یک فاء و واو جابه‌جا شود، معنای آیه تغییر می‌کند؛ کسی هم نمی‌تواند بگوید این استنباط ابی‌بصیر و محمد بن مسلم و سکونی و امثال آنهاست.

وقتی آیه ﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ﴾ به گوش شما می‌رسد، بینکم و بین‌الله چه تصویری از این عبادت و نُسک در ذهنتان نقش می‌بندد؟ آیا این تصور به ذهن می‌آید که هفت نفر زیر بغل آقا را بگیرند و فرد دیگری هم ساک را بیاورد که مبادا دست آقا سنگین شود و یا کسر شأن باشد؟!

---

۱ سوره حج (۲۲) آیه ۲۷. امام‌شناسی، ج ۶، ص ۱۲۹:

«و در میان مردم اعلان و اعلام حج کن، تا اینکه به سوی تو پیادگان و بر هر شتر لاغری (که از بُعد سفر و رنج مسافت، ضعیف و لاغر شده است) رهسپار گردند؛ آن شترانی که از راه دور و مسافت درازی می‌آیند.»

۲ «ضامر» به حیوان نحیف و لاغری گفته می‌شود که چندان امیدی برای به مقصد رسیدن او نمی‌باشد، و این از نکات بسیار مهم و بلیغ در ابلاغ اهمیت حج است که خداوند می‌خواهد به ما بفهماند که آن‌قدر مسئله حج مسئله‌ای حیاتی و مهم است که حتی اگر هم هیچ مرکب و وسیله راه راهواری برای حرکت و سیر حاج یافت نشد، باید با این وسیله‌ای که امید به وصول به مقصد با آن نمی‌رود، حج ترک نشود.

این آقایان با وجود اینکه افراد زیادی در اطراف آنها به این نحوه حرکت می‌کنند، باز هم می‌گویند ما مستطیع نشده‌ایم! آیا تو در تمام نود سال عمرت، مستطیع نشدی؟! آیا نمی‌توانستی عمامه‌ات را بر سرت بگذاری و عصایت را در دست بگیری و تنها به حج بروی؟! آیا آیه **﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا﴾** را نخواندی؟! تو این آیه را خواندی اما چون روحت با روح قرآن اقتران نداشت، معنای آن را نفهمیدی! تو به قرآن به‌عنوان کتابی که در مجالس ختم می‌گذارند و یا برای تبرک در منزل نو و مجلس عروسی و امثال ذلک قرار می‌دهند، نگاه کردی؛ نه به این دید که این آیات بر خود تو نازل شده است!

وقتی قرآن را باز می‌کنید و آیه: **﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ﴾** را می‌خوانید، شما مخاطب آن هستید؛ یعنی خدا می‌فرماید: من الان با تو حرف می‌زنم و این آیه را الان بر تو نازل می‌کنم؛ همین تو که قرآن را باز کرده‌ای و خیال می‌کنی آن را به‌عنوان تبرک و تیمن و مشمول روایت «اَقْرَأْ وَارْقُ»<sup>۱</sup> شدن باید خواند!

اگر به جای این آیه قرآن، حاکم یا فردی که انسان اطاعت از او را بر خود واجب می‌داند دستور می‌داد که شما باید از اینجا به فلان شهر حرکت کنید، آن وقت چه قضاوتی می‌کردید؟ آیا به دنبال یک مرسدس بنز مدل بالا می‌گشتید یا اینکه اگر نشد با یک ماشین دیگر و یا یک وانت بار و یا یک الاغ و یا حتی پیاده حرکت می‌کردید و خود را به آن شهر می‌رساندید؟! مگر الان در بعضی از مراسم‌ها پرچم به دست نمی‌گیرند و با پای پیاده از شهری به شهر دیگر نمی‌روند؟! چرا کسی اعتراض نمی‌کند و اتفاقاً بسیار هم مورد تشویق و ترغیب واقع می‌شوند؟! چرا با اینکه خداوند می‌فرماید: **﴿رِجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ﴾**، راجع به مکه چنین قضیه‌ای نیست؟

<sup>۱</sup> الکافی، ج ۲، ص ۶۰۶.

اگر فردی ابتدائاً این طور به آیه نگاه کند، این تصور در ذهن او می‌آید که حج از نماز هم واجب‌تر است! گرچه در روایت وارد است که: «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مَوْضُوعٍ»<sup>۱</sup> فَإِنْ قُبِلَتْ، قُبِلَ مَا سِوَاهَا وَ إِنْ رُدَّتْ رُدَّ مَا سِوَاهَا<sup>۲</sup>، اما راجع به نماز چنین توصیه‌ای با این عبارت و به این کیفیت نیامده است.

انسان در هر جایی که باشد، می‌تواند نماز بخواند؛ اگر برای وضو گرفتن آب نبود، با خاک تیمم کند و اگر خاک هم پیدا نکرد باید دست خود را بر روی فرش بزند و نماز بخواند؛<sup>۳</sup> و اگر به جهت سردی هوا وضو گرفتن سخت باشد، می‌تواند تیمم کند و نماز بخواند؛<sup>۴</sup> اگر تغییر مکان لازم برای نماز مشکل باشد، می‌تواند در همان‌جا نماز بخواند.<sup>۵</sup> شارع راجع به نماز تا به این حد سعه و راحتی قرار داده است، اما راجع به حج می‌فرماید: ﴿يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ﴾؛ «باید از

آن طرف دنیا با پای خودت و یا با خر لنگی که معلوم نیست تو را به مقصد برساند، برای ادای فریضه حج به مکه بیایی!»

وقتی که انسان این مطلب را بداند، برای او سؤال پیش می‌آید که این چه نسك و فریضه‌ای است که این قدر راجع به آن تأکید شده است؛ اگر این تصور و طرز فکر برای مجتهد حاصل شود، دیگر چطور ممکن است بگویند که حج واجب مشروط است؟! حج واجب مطلق است که حتی نسبت به نماز و روزه اشدُّ إطلاقاً است!<sup>۶</sup>

<sup>۱</sup> مکارم الأخلاق، ص ۴۷۲؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۶۳۸.

<sup>۲</sup> فلاح السائل، ص ۱۲۷.

<sup>۳</sup> وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۳۵۳.

<sup>۴</sup> آن قدر برای با طهارت خوابیدن تسهیل قائل شده‌اند که در روایت آمده است:

اگر انسان هنگام خواب شب متوجه شود که وضو ندارد و وضو گرفتن برایش مشکل باشد (مثل اینکه اگر وضو بگیرد خواب از سرش می‌پرد) دستش را بر همان بستر خود بزند و تیمم کند.\*

\* تهذیب الأحکام، ج ۲، ص ۱۱۶:

«قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "مَنْ تَطَهَّرَ ثُمَّ أَوَىٰ إِلَىٰ فِرَاشِهِ، بَاتَ وَ فِرَاشُهُ كَمَسْجِدِهِ؛ وَ إِنْ ذَكَرَ أَنَّهُ لَيْسَ عَلَىٰ وَضُوءٍ فَتَيْمَّمَ مِنْ دِئَارِهِ - كَأَنَّ مَا كَانَ - لَمْ يَزَلْ فِي صَلَاةٍ مَا ذَكَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ."»

ترجمه: «کسی که وضو بگیرد و سپس به رختخواب خود رود، درحالی شب را به صبح می‌آورد که رختخواب و فراشش به منزله عبادتگاه اوست؛ و اگر به یادش آمد که وضو ندارد، و باروانداز و پتوی خود - هر چه که باشد - تیمم نماید، تا وقتی که ذکر خدای عزوجل را می‌گوید در حال نماز خواهد بود.» (محقق)

<sup>۵</sup> متشابه القرآن، ج ۲، ص ۱۶۶؛ ملاذ الأخبار، ج ۲، ص ۱۰۰.

<sup>۶</sup> وسائل الشیعة، ج ۵، ص ۵۰۴.

<sup>۷</sup> إن شاء الله در آینده رساله‌ای در باب واجب مشروط و مطلق از مؤلف - دام ظلّه الوارف - به طبع خواهد رسید. (محقق)

اینجاست که مسئله بسیار دقیق می‌شود. فتوا دادن حساب و کتاب دارد؛ انسان نمی‌تواند همین‌طور سرسری و راحت فتوا دهد.

وقتی مراد قرآن از آیه **﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتِطَاعَ﴾** و آیه **﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ﴾** ادراک شد، آن وقت باید دید که زبان وحی که فقط چهارده نفرند از این دو آیه چه برداشتی کرده است. وقتی به روایات مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم برداشت معصومین همان برداشت اولیه ماست که با بیانی دیگر می‌فرمایند: «الزَّادُ وَالرَّاحِلَةُ»<sup>۱</sup>

مراد از «زاد» چلوکباب و خوراک قرقاول نیست؛ امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «اگر سرکه و روغن زیتون داری، عیالت را به همان اطعام کن و به حج برو!»<sup>۲</sup> و عجیب اینجاست که این کلام امام صادق علیه السلام با آنچه ما در ابتدا از

قرآن فهمیدیم، مطابقت دارد.

### تفاوت ارتکازات فقهاء، یکی از عوامل اختلاف در فتاوی

بنده این موضوع را در رساله *اجماع* و سایر مباحث مطرح کرده‌ام که صرف آراء فقهاء به این ملاک که:<sup>۳</sup>

ممکن است فقهی در فضای ذوق و شهود، و فقهی دیگر در فضایی متفاوت باشد؛ لذا می‌بینیم نسبت به یک مسئله دو فتوای مخالف وجود دارد، به طوری که انسان تعجب می‌کند.

اخیراً فردی که فعلاً هم در قید حیات است فتوا داده است که: «کراوات زدن هیچ اشکالی ندارد و نماز با آن صحیح است» و در ادامه هم عبارت

ما اصلاً به اینکه آیا روایتی در این زمینه وجود دارد یا نه، کاری نداریم؛ شما با تأمل در این موضوع می‌توانید تصور کنید که این شخص در چه فضایی است که آن فضا او را به این فتوا ملزم می‌کند و شخص دیگر در چه فضایی است که او را به صدور فتوای مخالف سوق می‌دهد.

---

<sup>۱</sup> الکافی، ج ۴، ص ۲۶۸؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۲۴.

<sup>۲</sup> الکافی، ج ۴، ص ۲۵۶.

«عن غُذافِرٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَا يَمْنَعُكَ مِنَ الْحَجِّ فِي كُلِّ سَنَةٍ؟» قُلْتُ: «جَعَلْتُ فِدَاكَ! الْعِيَالُ.» قَالَ: فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِذَا مِتَّ فَمَنْ لِعِيَالِكَ؟ أَطْعَمَ عِيَالَكَ الْخَلَّ وَالزَّيْتُ وَحُجَّ بِهِمْ كُلَّ سَنَةٍ.»

ترجمه: «غُذافِر می‌گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمودند: «چه چیزی از اینکه هر سال به حج بروی مانع می‌شود؟» عرض کردم: «فدایت شوم! خانواده‌ام.» فرمود: «وقتی بمیری، چه کسی امور خانواده‌ات را برعهده می‌گیرد؟ غذای آنان را روغن زیتون و سرکه قرار بده و هر سال آنان را با خود به حج ببر.» (محقق)

<sup>۳</sup> اجماع از منظر نقد و نظر، ص ۱۷۶ و ۲۲۰ و ۲۲۶.



## اتصال روحی فقیه به مبدأ، مهم‌ترین اصل در استنباط احکام

فضایی که انسان در آن قرار دارد، نتیجه‌مبادی مختلفی است:

اول: فئونی که تحصیل کرده است؛

دوم: ینش اجتماعی او نسبت به مسائل؛

سوم: کیفیت اتصال روحی او به مبدأ؛ که این مورد از همه موارد مهم‌تر است.

این مسائل طبعاً برای شخص فضایی را به وجود می‌آورد که وقتی آیه یا روایتی را می‌بیند، قضیه برای او به نحو خاصی جلوه می‌کند؛ و هرچه او در تحصیل این مبادی موفق‌تر بوده باشد، احتمال انطباق فتوای او با واقع بیشتر خواهد بود.

اما فردی دیگر، وقتی به آیه ﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ﴾ نگاه می‌کند، می‌گوید این آیه بر تحریک و تشویق مردم به انجام حج دلالت دارد! تشویق یعنی چه؟! مگر تو از اراده خدا آگاهی که می‌گویی منظور از این آیه تشویق و ترغیب است؟! از کجا برداشت کردی که مراد آیه جدی نیست و این خطاب، به وجوب حج - ولو اینکه شخص بخواهد متسکعاً<sup>۱</sup> و بای‌تحوکان مشرف شود - دلالت ندارد؟! این برداشت ناشی از فضایی است که شخص در آن قرار دارد و نمی‌گذارد او به درک حقیقت مطلب و حکم‌الله واقعی برسد.

### تأثیر محیط و اطرافیان در فکر مستنبط

### تأثیر فضاهای نورانی و ظلمانی بر ضمیر انسان

از مهم‌ترین عواملی که بر نتایج استنباط مجتهد تأثیر می‌گذارند، محیط و

---

<sup>۱</sup> مجمع البحرین، ج ۴، ص ۳۴۶:

«حَجٌّ مُتَسَكِّعًا، أی بغیر زادٍ و لا راحلَةٍ.»

ترجمه: «حج را متسکعاً به‌جا آورد، یعنی بدون زاد و توشه و مرکب حج انجام داد.» (محقق)

اطرافیان او می‌باشند. بزرگان همیشه توصیه می‌کردند که انسان باید خود را در فضاهای نورانی قرار دهد و از محیط‌های ظلمانی اجتناب کند. وقتی انسان در فضا و جریانی قرار گیرد، اطرافیان، محیط، مطالب و صحبت‌هایی که می‌شنود، آن‌قدر در او مؤثر است که اصلاً قلبش را کاملاً متحول می‌کند.

مثلاً حالت رفتنی که برای شخص در مجالس اهل بیت علیهم السلام پیدا می‌شود، قطعاً با حالی که او در خارج از مجلس دارد، فرق می‌کند. ممکن است اگر در حالت عادی از او پنجاه تومان بخواهید، بخل و امساک بورزد، ولی در مجلس اهل بیت به راحتی پرداخت می‌کند.<sup>۱</sup> در آن فضا، حالت بذل و انفاق بیشتر می‌شود و مشخص است که اینها آثار عنایات و افاضات ربانی است. وقتی که رحمت پروردگار نازل شود، چنین ظهورات و بروزاتی از انسان نشأت می‌گیرد؛ اما در فضایی که برخلاف این مسئله صحبت از اهل معاصی و یا افرادی است که در کثرات دنیا متوغل هستند، می‌بینیم این حالت وجود ندارد و مکان مکدر و ظلمانی است. کسی به ما تضمین و گارانتی نداده است و ما چُدن نیستیم! اگر آهن را هم مدتی در جای نمناک یا در آب بگذارند، کم‌کم و لایه‌لایه از آن زده می‌شود.

### قدرت شگرف قلب آلوده در استخدام قوه عقل

بی‌جهت نیست که این قدر بزرگان و ائمه علیهم السلام در کلمات و آثارشان بر رفیق و صدیق خوب، مُصاحب صالح و دوری از فضای معصیت و کدورت و نفاق تأکید می‌کنند.<sup>۲</sup> خیلی عجیب است که چطور فضای نفاق خواهی نخواهی قلب را کم‌کم برمی‌گرداند و همین‌طور که این دل مرحله‌به‌مرحله برمی‌گردد، تمام حالات روحی، افکار و تعقل نیز تبدیل به شیطنت می‌شود!

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام راجع به معاویه می‌فرماید:

وَاللَّهِ مَا مَعَاوِيَةُ بِأَدَهِي مَنِّي وَلَكِنَّهُ يَغْدِرُ!<sup>۳</sup>

قسم به خدا که معاویه از من زیرک‌تر نیست، اما او شیطنت و مکاری می‌کند (و من اهل مکر و حيله نیستم).<sup>۴</sup>

---

<sup>۱</sup> شخصی به دیگری می‌گفت: «تا در اینجا هستم مبلغی را که می‌خواهی از من بگیر، که اگر از مجلس خارج شوم هیچ تضمینی نمی‌دهم که بر وعده خود پایدار باشم.»

<sup>۲</sup> الکافی، ج ۲، ص ۶۳۸.

<sup>۳</sup> نهج البلاغه (عبد)، ج ۲، ص ۱۸۰.

<sup>۴</sup> الکافی، ج ۱، ص ۱۱:

«عن محمد بن عبد الجبار عن بعض أصحابنا رفعة إلى أبي عبد الله عليه السلام، قال: قلت له: ما العقل؟ قال: «ما عبد به الرحمن و اكتسب به الجنان.» قال: قلت: «فألذي كان في معاوية؟!» فقال: «تلك النكراء، تلك

از اینجا معلوم می‌شود که اهل علم نیز نباید به علم خود غرّه شوند و بگویند: «ما که دیگر مطلب را می‌دانیم؛ هر جا برویم حواس خود را جمع می‌کنیم و آن فضا در ما تأثیر نمی‌گذارد»؛ زیرا این مسئله به قلب مربوط است و به علم و هوش و کیاست و سیاست و امثال ذلک ارتباطی ندارد. اگرچه علم و تفکر و تعقل کمک می‌کند، ولی وقتی که حبّ و بغض در قلب مستقر شد و کم‌کم برگشت، عقل را هم به استخدام خود درمی‌آورد؛ لذا می‌گویند رفیق باید کسی باشد که شما را به جنّت بخواند و نباید در فضای مسموم قرار بگیرید. در فضای نفاق قرار گرفتن، قلب عالم را هم برمی‌گرداند و او را منافق می‌کند؛ اگرچه علم را از او نمی‌گیرد!<sup>۱</sup>

لذا شما می‌بینید شخصی راجع به یک قضیه تا به حال به نحو خاصی استدلال می‌کرد، اما همین آقا بعد از دو هفته که شرایط عوض می‌شود، با همین صغری و کبری و ترکیب و مونتاژ مقدمات و با همین ترتیب مبانی استنباط، فتوا را از حرمت به وجوب تبدیل می‌کند! چگونه در مدت یکی - دو هفته که هیچ مسئله‌ای عوض نشده است، حرام تبدیل به حلال و حلال تبدیل به واجب می‌شود؟! بنده خود در قضایای متعددی شاهد بودم که فردی در ابتدا بر مطالبی استدلال می‌کرد و بعد از گذشت کمتر از ده روز همان شخص با همان میزان آگاهی و وضعیت، به نحو دیگری استدلال می‌نمود؛ زیرا این شخص دیگر استقامتش را از دست داده است و لذا با همین معلومات، برداشت، بصیرت و قدرت تفکر هر طور که دیگران بخواهند، مطالب را مطابق با میل آنان ارائه می‌دهد تا به نتیجه دلخواه برسد.

### حکایتی در تقلب احوال عوام الناس

پیرمردی - که فوت کرده است - نقل می‌کرد:

من در زمان مصدق در سرچشمه طهران شاهد تظاهرات بودم و خودم دیدم که افرادی در روز آمدند و گفتند: «مرگ بر مصدق!» و بعد رفتند در یک جا چلوکباب خوردند! بعد از ظهر همان روز هم شخص دیگری گفت: «برای صرف شام به منزل ما بیایید!»؛ و بعد همان‌ها که صبح در سرچشمه «مرگ بر مصدق» می‌گفتند، در عصر به وعده چلوکباب شب، «درود بر مصدق»

الشَّيْطَانَةُ وَ هِيَ شَبِيهَةٌ بِالْعَقْلِ وَ لَيْسَتْ بِالْعَقْلِ.»

ترجمه: «شخصی از اصحاب می‌گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: «عقل چیست؟» حضرت پاسخ دادند: «عقل چیزی است که به وسیله آن، خداوند عبادت می‌شود و بهشت به دست می‌آید.» عرضه داشتم: «پس آنچه در معاویه وجود داشت چه بود؟» فرمود: «آن حیله و مکر است، آن شیطن است و شبیه به عقل می‌باشد اما عقل نیست.» (محقق)

۱ البته مراد از علمی که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «الْعِلْمُ نَوْرٌ يَقْدِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبِ مَنْ يَشَاءُ» \* مسئله دیگری است؛ در اینجا مراد ما از علم یعنی محفوظات، ذخیره‌ها، اطلاعات و آگاهی‌ها، که شخص اینها را برمی‌گرداند و در راستای تمایل خود به کار می‌گیرد.

\* مصباح الشریعه، ص ۱۶.



سر می دادند!

توجه می کنید؟! اگر ما را هم رها کنند و افسار را از گردنمان بردارند، همین هستیم. اینجاست که می فهمیم فضا خیلی مهم است.

بنده در طول مصاحبت با مرحوم آقا - رضوان الله علیه - از این قبیل مطالب زیاد دیده ام؛ برخی از افراد اهل علم - که بعضی از آنها الان هم حیات دارند - می آمدند و حال و صفایی پیدا می کردند و در فضایی قرار می گرفتند و با جزم عجیبی سخنانی از اینها سر می زد که انسان تعجب می کرد؛ می گفتند: «آخر کجا را

می‌توانیم پیدا کنیم که چنین جایگاهی داشته باشد؟! خدایا این بزرگان را از ما مگیر و دست ما را از دامان آنها کوتاه مکن!» اما وقتی که جریان و اوضاع تغییر پیدا کرد، می‌دیدیم همین کسی که چنین وضعیتی داشت، می‌گفت: «هنر نیست که انسان یک گوشه بنشیند و فقط ذکر بگوید!»

عجبا! آیا تو همان فردی هستی که دو سال پیش آن حرف‌ها را می‌گفتی؟! این آقا که تو راجع به او می‌گفتی «خدا دست ما را از دامان او کوتاه نکند» که همان است و عوض نشده، افکارش هم که تغییر پیدا نکرده؛ چه بر سر تو آمده است که در آن زمان اشک می‌ریختی و می‌گفتی: «خدایا دست ما را از دامان اولیاء کوتاه مکن و این نعمت را از ما مگیر»، ولی اکنون می‌گویی: «هنر این نیست که آدم در یک گوشه بنشیند و فقط نگاه کند و دیگران جلو بروند و مسئله را پیش ببرند.»

از علمیت این شخص که بالأخره در این مدت مطالعاتی هم داشته است، قطعاً چیزی کم نشده و بلکه شاید بیشتر هم شده باشد؛ پس چه امری موجب می‌شود که بعد از دو سال، همین علمیت و اطلاعات را در راستای تقابل با این جریان به کار می‌گیری؟!

اگرچه علمیت می‌تواند کمک کند و بنده تأثیر آن را نفی نمی‌کنم، اما چیزی که خطرناک است این تغییر در قلب و عوض شدن فضاست و انسان باید مواظب این خطر باشد. به همین دلیل است که بزرگان کراراً می‌گویند مراقب باشید که رفیقان را درست انتخاب کنید و به هرجایی رفت و آمد نکنید.<sup>۱</sup>

### حساسیت مرحوم علامه طهرانی به روابط شاگردانشان با دیگران

روزی یکی از بستگان نزدیک مرحوم آقا در یکی از مجالس اخلاق آقایان طهران که فعلاً در قید حیات نیست، شرکت کرده بود و از آن مجلس بسیار

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به آیین رستگاری، ص ۱۴۲؛ رساله اجتهاد و تقلید، ص ۳۳؛ حیات جاوید، ص ۱۶۳؛ اسرار ملکوت، ج ۳، ص

خوشش آمده بود. من در آن مجلس نشسته بودم که او نزد مرحوم آقا آمد و گفت:

ما به مجلس فلانی رفتیم و حرف‌های خوبی هم می‌زد.

مرحوم آقا همین‌طور نگاهش می‌کردند؛ بعد فرمودند:

اگر برای بار دوم پایت را در آن مجلس بگذاری، دیگر با شما قطع رابطه خواهم کرد!

وقتی این سخن را شنید که ایشان گفتند «اگر برای بار دوم پایت را آنجا بگذاری دیگر با ما ارتباط

نداری»، گویی برق سه‌فاز او را گرفت و دیگر در آن مجالس شرکت ننمود.

اگرچه آن استاد اخلاق حرف‌های بدی نمی‌زد، اما همین‌که از صحبت‌های او خوشش آمده است،

یعنی دارد دل را می‌برد و وضعیت را تغییر می‌دهد و کار در حال تمام شدن است؛ اینجا محلّ خطر است

و باید قاطع برخورد کرد.

## فقه حقیقی و مصطلح

### کلام مرحوم الهی قمشه‌ای در مقایسه حکمت و فقه مصطلح

در زمانی که ما حجره‌نشین بودیم، مرحوم الهی قمشه‌ای - رحمة الله علیه - گاه‌گاهی به قم می‌آمد و

ما او را می‌دیدیم؛ ایشان می‌گفت:

حکماء معمولاً چیزی در بساطشان نیست؛ فقط أُسْطُقْسٌ فوقَ الْأُسْطُقْسَاتِ، وجود بسیط و منبسط، فیض

أقدس و مقدس و از این جور مطالب دارند؛ ولی وقتی به مسائل فقهی می‌رسی زیر هر مسئله‌اش یک

حلب روغن و دو کیسه برنج خوابیده است!

### روشنگری و هدایتگری فقه حقیقی

البته فقهی که ایشان می‌گویند این مسائل را دارد، ولی فقه واقعی که راه انسان را باز و روشن می‌کند

و فکر او را از تحجّر درمی‌آورد، با حکمت و امثال ذلک تفاوتی ندارد و همه در یک راستا هستند. تأثیر

فکر در مسیر انسان بسیار عجیب است.

## حکایتی در پاسخ به اعتراض نسبت به شیوه پرداخت وجوهات

چندی پیش، شخص غریبه‌ای که برای رسیدگی به مسائل وجوه‌اتش با یکی از دوستان آمده بودند، می‌گفت:

جهت اینکه مطلب برایم روشن شود از شما چند سؤال دارم؛ بعد هر چه شما امر بفرمایید، انجام می‌دهم: اول اینکه: خمس برای چیست و چرا فقط در فقه شیعه وجود دارد؟ اهل تسنن می‌گویند در این مورد آیه‌ای نداریم یا مجمل است.<sup>۱</sup>

دوم اینکه: چرا خود ما این وجوهات را به دست مصارف آن نرسانیم و چه دلیلی دارد که حتماً باید به بیوت مراجع تحویل دهیم؟ من نزد تعداد زیادی از آقایان رفته‌ام و از آنها فقط یک کلام شنیده‌ام: «شما عامی هستی و این مسائل به شما ربطی ندارد؛ خمس را بگذار و برو!»

من گفتم: این روش غلط است؛ خمس حکمی فقهی است و مقلد باید درباره آن اطلاع داشته باشد. حکم فرعی به مجتهد اختصاص ندارد؛ بلکه هر مکلفی که نماز می‌خواند و روزه می‌گیرد، باید بداند اینها چه احکامی هستند و به چه جهت مورد تکلیف واقع شده‌اند. البته دانستن دلیل اجتهادی - که به فقیه مربوط است - لازم نیست؛ ولی حداقل باید به مقدار مجملی بداند.

---

۱۱ سوره انفال (۸) آیه ۴۱:

﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَأَبْنِ السَّبِيلِ إِن كُنْتُمْ ءَاءَمْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا عَلَىٰ عَبْدٍ دِينًا يَوْمَ آلِ قُرَيْشٍ قَالُوا يَوْمَ آلِ تَفَىٰ آلِ جَمْعَانَا وَلِلَّهِ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ ءَاءِ قَدِيرٌ﴾.

ترجمه: «و بدانید هرگونه غنیمتی را که به دست آورید، خمس آن برای خدا و رسول خدا و صاحبان قرابت با رسول خدا، و یتیمان و مسکینان و درراه‌اماندگان می‌باشد؛ اگر شما این‌طور هستید که ایمان به خدا آورده‌اید و به آنچه ما در روز فرقان (فرق میان حق و باطل) در روزی که دو گروه با هم تلاقی کردند (غزوه بدر) نازل کردیم ایمان آورده‌اید. و تحقیقاً خداوند بر همه چیز تواناست.» (محقق)

جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۸۹ و ۱۰۴.

برای او توضیح دادم که خمس در قرآن و روایات وارد شده است<sup>۱</sup> و چون خمس برای ذراری حضرت زهراء سلام الله علیهاست، اهل تسنن آن را قبول ندارند و به جای آن زکات می‌دهند.<sup>۲</sup> آیات و روایات مربوط به خمس، و همچنین روایاتی که راجع به زمان حضور امام علیه السلام و کیفیت تصرف حضرت در خمس است را تا حدودی خواندم.<sup>۳</sup>

نسبت به سؤال دوم گفتم: «این طور نیست که این وجوهات حتماً باید به دست مجتهد برسد و ممکن است خمس در نزد مکلف باشد و خود او آن را در مواردش مصرف کند؛ منتها این تصرف باید زیر نظر مجتهد باشد، چراکه این حق امام علیه السلام است و مجتهد از باب نیابت عامه، بر تشخیص موارد مرضیه مورد نظر حضرت اولی است، و الا این مسئله به فقیه ارتباطی ندارد و او صرفاً وکیلی است که می‌گوید خمس را در چه مواردی مصرف کن. نمونه‌های بسیاری وجود دارد که بنده برای برخی افراد موارد مصرف خمس آنان را تعیین می‌کنم و دیگر درسی که بعضی از افراد به وسیله آن درصدی از مبلغ خمس را بی‌جهت کم‌وزیاد می‌کنند، نخوانده‌ام! حالا اگر می‌خواهی خمس بده و اگر نمی‌خواهی برو! آن شخص در جواب گفت:

آقا خدا پدر و مادرتان را بیامرزد! خدا را شکر! خیال مرا راحت کردید و شما اولین کسی هستید که من بعد از این همه مراجعه دیدم باصراحت می‌گویید مطلب از این قرار است.  
فقهی که بزرگان به ما فرموده‌اند، فهم را باز می‌کند؛ نه اینکه با عامی و نفهم

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۹، ص ۴۸۳ - ۵۲۱.

<sup>۲</sup> مسند احمد، ج ۱، ص ۲۲۴ - ۳۰۸؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۹۷؛ شرح صحیح مسلم (النووی) ج ۱۲، ص ۱۹۱؛ المعجم الکبیر، ج ۱۰، ص ۳۳۴؛ معرفة السنن الآثار، ج ۶، ص ۴۹۹؛ شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۱۲، ص ۲۱۰.

<sup>۳</sup> وسائل الشیعة، ج ۹، ص ۵۴۷.

شمردن مخاطب، فهم او را ببندد. تا حدی که مکلف می‌فهمد باید به او فهماند؛ ما از چه چیز می‌ترسیم و نگرانیم؟ آیا از اینکه مشتمان باز شود و مطلب مختفی افشا گردد هراس داریم؟!<sup>۱</sup>

این شیوه سابقاً وجود نداشته است و بعدها کم‌کم ایجاد شد و مشخص است که برای چه به وجود آمد! فقهی که دور مجتهد و فقیه را ببندد و او را در محدوده‌ای قرار دهد که حسابش از حساب مردم جدا شود و بین او و مکلف مرزی به وجود آورد فقه نیست، بلکه نوعی صنعت و فن است.<sup>۱</sup>

### نحوه بیان حکم توسط مجتهد

#### آگاه کردن مکلف با ملاکات احکام، وظیفه ضروری مجتهد

مجتهد نباید تنها به گفتن حکم اکتفا کند؛ بلکه باید ملاک آن را نیز برای مردم روشن نماید و مقاصد و اهداف آن تکلیف خاص را بگوید تا مقلد راه خود را با اختیار انتخاب کند. فقیه باید برای مکلف مقاصد و اهداف آن تکلیف خاص را بیان کند که اگر این عمل را به جا آوری، این نورانیت را پیدا می‌کنی و به این نتایج می‌رسی و اگر آن عمل دیگر را انجام دهی، در تو کدورت پیدا می‌شود.

بسیاری از افراد به صرف اینکه فقیه برای حرمت فعلی دلیلی نیافته و حکم به جواز کرده است، در مهلکه می‌افتند؛ در حالی که اگر حکمی به حدّ حرمت نرسیده است، اما فقیه می‌فهمد که این حکم حدّ اقل مرضی شارع نیست، باید به مردم بگوید که ممکن است ارتکاب این عمل (مانند انجام بعضی از بازی‌ها و استعمال برخی از آلات و ادوات) برای شما عواقب روحی و نفسی به دنبال داشته باشد و کدورت به وجود بیاورد، گرچه من هنوز نسبت به حرمت آن به یقین نرسیده‌ام.

اگر فقیه این را در رساله توضیح المسائل ننویسد، مسئول است و در روز قیامت مقلد جلوی او را می‌گیرد؛ زیرا اگر مثلاً مجتهد بگوید فلان بازی مباح است،

---

<sup>۱</sup> جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۳۲۱؛ ج ۴، ص ۵۵.

مقلد خیال می‌کند همان طوری که خوردن آب‌دوغ‌خیار یا بازی فوتبال و والیبال حلال است، این بازی هم حلال است. فقیه باید بگوید این دو باهم تفاوت دارند؛ اگرچه من هنوز به حرمت آن دست نیافته‌ام - چون امام نیستم و فقط امام معصوم همه‌چیز را می‌داند - ولی حداقل به این نتیجه رسیده‌ام که این کار تبعاتی به دنبال دارد.

این مسئله از همان مواردی است که گاهی بنده به افراد و دوستان می‌گویم «این معامله از نظر ظاهر شرع اشکال ندارد، ولی اگر انجام ندهید بهتر است؛ چون ممکن است تبعاتی داشته باشد.» ممکن است فقیه به حسب ظاهر به یک دلیل قانع‌کننده نرسیده، یا رسیده است ولی نمی‌تواند بگوید. عدم بیان حکم واقعی به این معنا نیست که ما به آن مسئله نرسیده‌ایم؛ رسیده‌ایم و از آن طرف مطلب هم گذشته‌ایم، ولی با توجه به هزار ملاحظه‌ای که نسبت به هر مسئله وجود دارد، انسان نمی‌تواند هر چیزی را افشا کند؛ لذا ممکن است صرفاً به نحوی به آن اشاره شود.

### مرحوم علامه طهرانی: «تربیت مکلف بر عهده فقیه است»

یکی از مطالب بسیار مهمی که رفقا باید نسبت به اجتهاد بدانند و من بارها از مرحوم آقا - رضوان الله علیه - می‌شنیدم، این است که:

تربیت مکلف بر عهده فقیه است.

او نباید بگوید «من به مکلف این را می‌گویم، دیگر او خودش می‌داند و خدای خودش و به من ارتباطی ندارد.» مقلد، مطلب را از تو می‌شنود و او در روز قیامت مسئولیت آن را بر گردن تو می‌اندازد.<sup>۱</sup> البته برای آن افرادی که بی‌درد و راحت‌اند اصلاً مشکلی نیست و حسابشان هم مشخص است؛ اما فقیهی که خودش درد دارد و حقیقت مطلب را فهمیده است، باید همان عملی را به مکلف توصیه کند که خودش می‌خواهد انجام دهد و همان

---

<sup>۱</sup> جهت اطلاع بیشتر، رجوع شود به رساله اجتهاد و تقلید، ص ۸۰.

کاری که از آن ترس و هراس دارد و روی گردان است را به مکلف منتقل کند و بگوید: «متوجه باش که گرچه به حسب ظاهر می گویم دلیلی بر منع و ردع ندارم و نسبت به حکم به جزم نرسیده‌ام، ولی خود من به این حکم عمل نمی‌کنم؛ اما حالا خودت می‌دانی؛ اگر می‌خواهی، انجام بده!» در اینجا اگر مکلف آن کار را انجام داد، دیگر به مجتهد ارتباطی ندارد.

### لزوم ارائه حکم صحیح، بدون لحاظ فتوای مرجع شخص سائل

از وظایف مجتهد، و مرجع که جنبه بالاتری دارد این است که مقلد را آگاه سازد و مطلب را برای او روشن کند. اگر فقیه این وظیفه را بداند، دیگر متوجه می‌شود که اگر در قبال سؤال دیگران با خود بگوید که «او از دیگری تقلید می‌کند و من نیز نظر مرجع او را می‌گویم» و جواب اشتباه دهد، مسئول خواهد بود.

حتی اگر مکلف از او تقلید نکند، بالأخره مسلمان است و این عملی که از نظر او قطعاً باطل است را انجام خواهد داد؛ در این صورت فقیه چگونه می‌تواند به او پاسخ اشتباه دهد؟! فرض کنید که پزشکی بر اساس تشخیص اشتباه خود نسخه‌ای تجویز کرده است؛ به نحوی که اگر مریض آن دوا را مصرف کند یا آن عمل را انجام دهد، قطعاً برای او خطرناک خواهد بود. وقتی بیمار به داروخانه مراجعه می‌کند، پزشک داروخانه که از عوارض این دارو مطلع است، از بیماری او می‌پرسد و چون متوجه می‌شود که این تجویز ضرر دارد، می‌گوید: «آیا به طبیب حاذقی مراجعه کرده‌ای و متوجه هستی که چه دارویی را مصرف می‌کنی؟! به نظر من این دارو به درد تو نمی‌خورد؛ دوباره به دکتر مراجعه کن؛ شاید اشتباه کرده باشد.»

وقتی مسئول داروخانه می‌بیند که داروی خطرناکی به اشتباه تجویز شده است، نمی‌گوید او نسخه را آورده، پس من هم دارو را بفروشم و پولش را بگیرم. چطور او این چنین احساس وظیفه می‌کند، ولی ما بی تفاوت هستیم و در پاسخ



می‌گوییم این مسئله به فتوای بعضی اشکال ندارد؟! چون دین و احکام الهی برای ما ارزش، حساسیت و اتقان خودشان را از دست داده‌اند! تو که می‌دانی این تشخیص غلط است، نباید به او بگویی انجام بده؛ هر مجتهدی که این برداشت نادرست را دارد نیز بر حسب تکلیف، وظیفه و تشخیصی که به آن رسیده باید پاسخگو باشد.

منظور بنده این نیست که انسان خودش را در قبال دیگران مطرح کند، این غلط است؛ اما وقتی سؤالی می‌پرسند و تشخیص فرد نسبت به سایرین به نحو دیگری است، او باید حکم‌الله واقعی و نظر خودش را بگوید گرچه تشخیص اشتباه باشد.<sup>۱</sup>

### حکایتی از اضطراب پیرمردی نسبت به نماز طواف نساء

چند سال پیش ما در منی نشسته بودیم، پیرمردی آمد و درحالی که می‌لرزید گفت: «آقا به دادم برسید!» گفتم: «چه شده؟» گفت: «روحانی کاروانمان می‌گوید حمد و سوره‌ات باطل است.» گفتم: «باطل باشد، مشکلی نیست!» گفت: «آخر می‌گوید همسرت بر تو حرام می‌شود.» گفتم: «بنده خدا، تازه شانس آورده‌ای! اگر من جای تو بودم اصلاً نماز باطل می‌خواندم که همسرم بر من حرام شود! چند سال عمر داری؟» گفت: «هفتاد و دو.» گفتم: «تا هفتاد و دو سالگی زن داشتی، حالا چند سال هم نداشته باشی مهم نیست! تازه خیالت راحت می‌شود؛ نمی‌گویی کجا رفتی، چرا دیر آمدی؛ دیگر مشکل و دردسر نداری؛ این چند سال آخر را هم خواهربرادری زندگی کنید و راحت باشید.»

بعد از اینکه با شوخی و مزاح از آن حال و هوا خارج شد، به او گفتم: «حمد و سوره‌ات را برای من بخوان.» وقتی که خواند، گفتم: «تو که از من بهتر

---

۱ جهت اطلاع بیشتر پیرامون عدم جواز القاء مخاطب در حکم خلاف شرع با بیان فتوای غیر، رجوع شود به رساله اجتهاد و تقلید، ص ۳۴۳.

می خوانی؟! گفت: «حاج آقا ما را دست می اندازی؟» گفتم: «روز قیامت شهادت می دهم حمد و سوره ات درست است؛ خوب است؟» ولی چنان دلش را خالی کرده بودند که هرچه به او می گفتم باور نمی کرد؛ گفتم: «والله، بالله، به جدّم پیغمبر قسم که حمد و سوره ات درست است؛ دیگر در این سرزمین منیٰ به چه کسی قسم بخورم؟! برو، نمازت صحیح است.»

او رفت و سی نفر را با خود به خیمه آورد و گفت که اینها هم همین مشکل را دارند! و بعد معلوم شد مبلغی که برای تصحیح قرائت حمد و سوره به آنها گفته شده، برحسب وسع از صدوپنجاه ریال سعودی به بالا بوده است!

خلاصه بعد از سلام وعلیک، گفتند: «این شخص می گوید که شما گفته اید حمد و سوره اش درست است؛ حمد و سوره همه ما نیز اشکال دارد.» گفتم: «عجبا! آیا تابه حال همه نمازهایتان باطل بوده است؟! اگر حمد و سوره باطل باشد، نمازهایی که تابه حال خوانده اید هم باطل است؛ پس بروید آنها را قضا کنید! خداوند از شما همان نمازی را می خواهد که صبح می خوانید؛ اگر آن نمازتان باطل باشد این هم باطل است و اگر آن درست است نماز طوافتان نیز صحیح است.» بالأخره وقتی اینها هم خواندند، گفتم: «قرائت همه درست است؛ بروید و راحت باشید.»

فقط سه نفر بودند که دیدم هرچه می گویم اصلاً به این بیچاره ها نمی چسبد. گفتم: «شما سه نفر اسم هایتان را بنویسید تا نمازتان را من بخوانم.» اسم هایشان را که نوشتند به آنها گفتم: «دقت کنید که واجب است نمازتان را خودتان بخوانید، ولی چون اضطراب دارید من هم از طرف شما نیابتاً می خوانم و البته اعمال بقیه صحیح است.»

این سی نفر هم رفتند، ولی لابد می دانید که چه تبعاتی داشت؛ برخی تا آخر سفر دیگر به ما سلام نکردند و سرشان را برمی گرداندند، و پشت سر ما حرف هایی

می‌زدند. هر کاری می‌خواهید انجام دهید؛ سلام بدهید یا ندهید مطلب همین است و نماز همه اینها درست است.

إن شاء الله به این بحث می‌رسیم که اساساً این شبهات از چه زمانی شروع شده است. اگر قرار است عملی باطل باشد، باید قبل از این که اهمیت بیشتری دارد، باطل باشد و اصلاً مسئله به نماز طواف نساء نمی‌رسد. راجع به وجوب نماز طواف نساء هیچ روایتی اضافه بر این وجود ندارد که دو رکعت مانند نماز صبح است و هیچ تفاوتی باهم ندارند؛ همان ﴿وَلَا الضَّالِّينَ﴾<sup>۱</sup> در نماز طواف نساء هم هست و نیازی نیست ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾<sup>۲</sup> بیش از مقدار متعارف غلیظ گفته شود.

### بر خورد غلط اهل علم، سبب بیزاری حجاج از مناسک حج

شما ببینید چه به سر حاجی می‌آوریم که حج را برایش مانند زهرمار تلخ می‌کنیم. دوست ما جناب آقای دکتر سید حمید سجادی به بنده می‌گفت:

آخوند کاروان بلایی بر سرم آورد که به کلی از حج بیزار و بری گشتم و عهد کردم تا زنده هستم دیگر به مکه برنگردم و با خود گفتم «به جدم قسم دیگر تا روز قیامت پایم را در مکه نمی‌گذارم!»<sup>۳</sup>

...

---

۱ سوره فاتحه (۱) آیه ۷.

۲ سوره فاتحه (۱) آیه ۵.

۳ اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۱۵۸:

«به یاد می‌آورم روزی به اتفاق مرحوم والد - رضوان الله علیه - به دیدن چشم‌پزشک ایشان جناب صدیق محترم و برادر عزیزم آقای دکتر حاج سید حمید سجادی - وفقه الله لمرضاته - به منزلشان رفتیم. در ضمن مکالمات، صحبت از بعضی احتیاط‌های بیجا و تکرار در اعمال که موجب تشویش خاطر و ایجاد شک و تردید در صحت عبادت می‌شود به میان آمد. ایشان به مناسبت، داستانی بس تأسف‌انگیز از سفر حج واجب خود و کیفیت بیان احکام و مسائل روحانی کاروان نمودند که حقیقتاً تمام افراد مجلس را در تألم و تأثر شدید فرو برد.

ایشان گفتند: [ادامه در صفحه بعد]

۴ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] به واسطه تشکیک آن روحانی در اعمال حج ما مجبور بودیم هر عملی را چند بار تکرار نماییم تا یقین به صحت آن پیدا نماییم. من جمله من هفده بار نماز طواف نساء خواندم و آن چنان دلهره و اضطراب مرا فرا گرفت که اصلاً نفهمیدم چه حجی به جای آوردم و از کجا شروع کردم و به کجا ختم نمودم! و به حدی این کیفیت عمل روحانی مذکور اثر سوئی در من گذاشت که به کلی از حج بیزار و بری گشتم و با خود عهد کردم تا زنده هستم دیگر به مکه برنگردم. و در آخر به آن روحانی گفتم: در روز قیامت تو را پیش جدم رسول خدا می‌برم و به او می‌گویم: اگر حج این است که این روحانی به ما آموخت من از دین تو

به او گفتم: «بیا یک بار باهم به عمره مشرف شویم؛ نه تنها از لعنتت دست برمی داری، بلکه نذر می کنی هر سال به مکه بیایی» گرچه تا کنون چنین توفیقی پیدا نشده است.

این چه حجی است که ما باید در آن با مردم این طور رفتار کنیم؟! آیا واقعاً پیغمبر از روحانی کاروان توقع دارد که حج را برای مردم این طور بد جلوه دهد؟! امام صادق علیه السلام که می فرماید: «حتی اگر شده به فرزندان سرکه و روغن زیتون هم بدهی، باید آنها را به مکه ببری»،<sup>۱</sup> این حج و عمره را خواسته است که مردم خود را لعنت کنند تا دیگر پای خود را در مکه نگذارند؟! چرا ما نباید اینها را برای مردم بگوییم و یاد بدهیم؟! چرا باید با این مسائل این گونه اقتصادانه برخورد کنیم؟!!

آیا حجی که حضرت ابراهیم علیه السلام بر اساس دستور ﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ﴾ برای آن ندا سرداد، این است که آن قدر حاج را در تلفظ ﴿وَلَا الضَّالِّينَ﴾ آزار دهی و بگویی «همسرت بر تو حرام است» که او از خدا و پیغمبر و خازن و رضوان بیزار شود؟! یا اینکه حجی مهیا کنی که افراد با عشق و علاقه، سوز دل و التهاب درون، هروله کنان ﴿وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ﴾<sup>۲</sup> به سمت

---

برمی گردم، و اگر آن است که خلافتش را به ما آموخت داد من را از این فردی که ما را به کلی از حج بیزار نمود بگیر!

و ایشان حتی در هنگام بیان این داستان آن چنان ملتهب و مضطرب گردیده بود که مرحوم والد با دست اشاره کردند که به صحبت ادامه ندهد.

وقتی که از منزل آقای دکتر سجادی بیرون آمدیم مرحوم والد - رضوان الله علیه - رو کردند به من و فرمودند: ببین این روحانی ها با دین مردم چه می کنند! و چطور آنها را با احتیاط های بیجا و بی مورد از دین بیزار می کنند، و آن حجی را که باید طعم حلاوت آن و انبساط قلب و انشراح صدری که از آن حاصل می شود موجب شوق و رغبت و عشق به مراجعت مجدد به حرم الهی گردد بر آنها زهرمار می نمایند! و همچون دیو و غولی مهیب موجب تنفر و انزجار آنها می گردانند، به طوری که دیگر جرأت تکرار این فریضه بزرگ را در خود نمی بینند. چنانچه خود ایشان مکرر می گفتند: دیگر من به حج یا عمره نخواهم رفت.

البته ناگفته نماند: حقیر پس از مدتی طی مباحثاتی پیرامون سهل و آسان بودن شریعت مقدس اسلام با ایشان به ذکر این نکته پرداختم و برای ایشان مستدلاً ثابت کردم که کردار آن روحانی کاروان صدرصد باطل و بر خلاف سنت و روش زعمای دین بوده است و هیچ گاه خدای متعال بدین اعمال و راهنمایی ها رضایت ندارد، و اگر باهم به سفری به حج یا عمره مشرف شویم خواهید دید که این حج چقدر شیرین و دل پسند و باطمینان و روح افزا و دل چسب است، به طوری که هر سال شوق دیدار خانه محبوب و ملاقات با جلوات مخصوصه حج شما را به آن سوی بکشاند و نه تنها هیچ گونه اضطراب و تشویشی عارض شما نگردد، بلکه دائماً در حال بهجت و سرور، تمنای حضور بیشتر و فیض کامل تری را بنمایید؛ گرچه مع الأسف هنوز توفیق تشرف در معیت صدیق محترم برای حقیر دست نداده است. رزقنا الله جميعاً الوفود إلى بيته الكريم علي ما هادانا الله وهدانا رسولهُ و الأئمة المنتجبين عليهم السلام، آمین.»

<sup>۱</sup> الکافی، ج ۴، ص ۲۵۶. رجوع شود به همین مجلد، ص ۳۸.

<sup>۲</sup> سوره حج (۲۲) آیه ۲۷.

مکه و اعمالش حرکت کنند و حاج بگوید «ای کاش از دنیا نروم و سال دیگر نیز به چنین مکان و مواقعی بازگردم»؛ کدام حج موردنظر امام صادق علیه السّلام بوده است؟!

### قرائت دیوان حافظ توسط مرحوم علامه طهرانی در مواقف حج

مرحوم آقا - رضوان الله علیه - در زمان شاه ظاهراً شش سفر به حج مشرف شدند. وقتی برای یکی از این سفرها در حال بستن چمدان بودند، دیدم یک دیوان حافظ کنار آن گذاشتند و فرمودند:

آسید محسن، دیوان حافظ را هم با خودمان برداشتیم، می‌رویم آنجا!  
این همان سفری بود که در زمستانی در زمان شاه، ظاهراً به اتفاق والده و یکی از اخوان، با عده‌ای از  
دوستان همدان و طهران مشرف شده بودند. آنها نقل می‌کردند که در اکثر مواقع مانند عرفات، مشعر،  
منی، مکه و مدینه کتاب حافظ در دست ایشان بود!

چرا ما نباید اینها را بگوییم؟! چرا حجاج فقط باید مواظب باشند تا گوشه لباس احرامشان به زمین  
مالیده نشود؟! گفتن این مطالب، از وظایفی است که مجتهد بر عهده دارد؛ و فقط کسی که فقیه واقعی و  
شاگرد امام صادق علیه السلام باشد می‌تواند این حقایق را روشن کند.<sup>۱</sup>

### داستان اصابت جذبه‌ای از جذبات الهی در عرفات بر قلب جوان عاشق

مرحوم آقا شیخ محمد بهاری - رضوان الله علیه - نزدیک ظهر در صحرای عرفات صدای آواز بسیار  
عجیبی می‌شنود؛ از خیمه‌اش بیرون می‌آید و به سمت آن صدا کشیده می‌شود. می‌بیند در کنار  
«جبل الرحمة» جوانی نشسته است و اشعار حافظ را می‌خواند. وقتی ایشان نزدیک آن جوان رسید، او  
این بیت را خواند:

شیخ محمد بهاری متوجه شد این جوان دیگر نمی‌خواند؛ نزدیک‌تر رفت و دید صفا کرده و فوت  
کرده است.

### بیش سطحی برخی از افراد از مناسک حج

درست در مقابل این دیدگاه و عملکرد نسبت به مناسک حج، یکی از آقایان

---

<sup>۱</sup> جهت اطلاع بیشتر پیرامون دیدگاه اولیاء الهی نسبت به فریضة حج، رجوع شود به روح مجرد، ص ۱۴۱؛ اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۱۵۳.

معروف طهران که در کنار مستجار نشسته بود، در جواب اینکه «چه کار کنیم حجّمان بهتر و بیشتر مقبول شود؟» می‌گفت:

سعی کنید عباراتی که در اعمال حج آمده را صحیح تلفظ و ادا کنید؛ در «الهی رضی»، «رضی» را قشنگ بگویید!

بنده در نقل این مطلب شوخی نمی‌کنم؛ این شخص معلم اخلاق و از افراد بسیار معروف است! فرد دیگری از آقایان هم می‌گفت:

مواظب باشید به شما تنه نزنند؛ اگر زدند، همان‌جایی که شانه‌تان برگشته را دقیق علامت بزنید و احتیاطاً به یک وجب عقب‌تر برگردید و طواف را انجام دهید تا از باب مقدمه علمیه درست ادا شود.

این چه طوافی است که فقط باید مواظب باشی کسی تو را هل ندهد؟! این چه طوافی است که اگر کمی سر یا شانه‌ات از محاذی کعبه برگردد و منحرف شود، دیگر طواف باطل است و باید دوباره برگشت و همه را اعاده کرد؟! این طواف نیست، بلکه این زجر است!

در یکی از سفرها بعد از نماز طواف نشسته بودیم که یکی از حجاج به بنده گفت: «مطاف شلوغ بود و به من تنه زدند و کتفم برگشت؛ حالا روحانی کاروان می‌گوید طواف باطل است و باید بروی دوباره انجام دهی.» در پاسخ به او گفتم: «حتی اگر دو دور مثل فریره هم می‌چرخیدی مسئله‌ای نبود! برو نمازت را بخوان؛ این حرف‌ها چیست؟!»

### لزوم تحصیل تدریجی استطاعت از دوران کودکی توسط والدین

مجتهد باید حقایق حج را برای مکلفین بیان کند تا آنها به جای اضطراب و ترس، شوق تشریف به بیت‌الله الحرام را در دل داشته باشند؛ بلکه باید فتوا دهد که از وقتی دختر و پسر به سن بلوغ می‌رسند، باید عیدی و پول‌های خود را به جای پفک خریدن، برای رفتن به مکه در صندوقی جمع کنند. البته نباید آن‌قدر زندگی را بر خود سخت بگیرند که حتی یک قران هم خرج نکنند؛ بالأخره می‌توانند مقداری

خرج کنند، ولی باید مانند پدر و مادری که از زمان شیرخوارگی دخترشان به فکر جهاز او هستند و می‌گویند باید از الان به فکر بود، دائماً این مسئله در نظر آنها باشد.

گرچه نظر بنده این است که همان‌طور که پدر و مادر از دوران طفولیت فرزندانشان به فکر خانه و جهاز آنها هستند باید از همان وقت به فکر مکه آنها باشند، اما خود فرزند از وقتی که بالغ می‌شود باید جداً به فکر باشد و کسب استطاعت کند؛ چون استطاعت یک‌دفعه حاصل نمی‌شود و شرایط امروز با سابق متفاوت است.

آیا کسی تا به حال چنین فتوایی داده است؟! همه می‌گویند پا روی پا بینداز و قلیان بکش!

### حکایت توصیه اکید شیخ انصاری بر تهجد طلاب

شخصی به مرحوم شیخ انصاری - رحمة الله علیه - گفته بود که مطالعات ما طلبه‌ها اجازه نمی‌دهد نماز شب بخوانیم؛ ایشان فرموده بودند:

أَتَشْرَبُ قِرْشَةَ؛ آیا قلیان می‌کشی؟ پس به اندازه یک قلیان کشیدن برای نماز شب هم وقت بگذار، نه بیشتر!

مطالعات شخص اجازه می‌دهد که چهار ساعت قلیان بکشد، اما موقعی که به نماز شب می‌رسد، فرصت ندارد! آیا نماز شب مربوط به عوام الناس است و طلبه نماز شب ندارد و فقط باید قلیان بکشد و قهوه بخورد؟!

خدا هم می‌گوید: تو فعلاً قهوه بخور و قلیان بکش، ما هم می‌دانیم موقع حسابرسی در آن دنیا چطور رفتار کنیم؛ اگر در آن آفتاب شدید صحرای محشر - که در روایت نقل شده است یک لحظه هم کسی نمی‌تواند آن را تحمل کند<sup>۲</sup> - بگویی: «خدا یا، آتش مرا هلاک کرد؛ پس حساب من چه شد؟!» می‌گوییم: «مسئله‌ای نیست؛ بگذار قلیان کشیدن ملائکه تمام شود!» یک روز قلیان کشیدن ملائکه هم معادل با

هزار سال است: ﴿وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ﴾<sup>۳</sup>! اگر خدا به حسابرسی بیفتد، خوب

حسابرسی است؛ چنان به حساب می‌رسد که فرد به همان جایی افتد که عرب نی انداخت!<sup>۴</sup>

<sup>۱</sup> ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۴، ص ۹۶.

<sup>۲</sup> ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۵۵؛ لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص ۹۹.

<sup>۳</sup> سوره حج (۲۲) آیه ۴۷. معادشناسی، ج ۸، ص ۲۴۸.

<sup>۴</sup> «و به درستی که یک روز در نزد پروردگار تو مانند هزار سال است از سال‌هایی که شما به شمارش درمی‌آورید.»

تلمیذ: بین صفا و مروه مسیر رفت و برگشت وجود دارد. در یک مسیر هم می‌شود سعی را انجام داد؟ یک نفر وقتی جمعیت زیاد بوده است، از روی نرده‌ها و از مسیر مخالف دور زده بود، به او گفته‌اند این کار اشکال دارد و باید دوباره انجام دهی. استاد: اگر شرایطش باشد اشکالی ندارد، ولی موقعی که ازدحام جمعیت هست، درست نیست و انسان باید رعایت کند. یک سال که ما سعی انجام می‌دادیم، از طرف صفا به مروه به نحو بسیار بسیار عجیبی شلوغ بود و ما و جب به‌وجوب جلو می‌رفتیم؛



## نگرش اولیاء نسبت به تکالیف و احکام

### کلام مرحوم آقای حدّاد در منی پیرامون رفض ماسوی الله

به طور کلی اولیاء الهی از افق دیگری به تکالیف و احکام می نگرند. مرحوم والد به نقل از مرحوم حدّاد

– رضوان الله علیهما – می فرمودند:

---

اما در قسمت برگشت از مروه، خلوت تر و راحت تر بود. در همان حال دیدم یکی از آقایان – که فعلاً هم در قید حیات است – در مسیر مروه، از جهت مخالف می آید. به او گفتم: «این خلاف شرع است؛ چون باید برای افرادی که در برگشت می آیند فرجه و تنفسی پیدا شود، ولی این کار شما باعث می شود که اینها دوباره در ضیق و فشار بیفتند و ناراحت شوند.» گفتم: «من خودم مسئله را بهتر می فهمم!»

وقتی که مسعی شلوغ باشد، آمدن در خطّ مروه تعدی در حقّ سایرین تلقی می شود و غلط است. آقا دارد مرتکب خلاف می شود و در عین حال می گوید بنده حکم مسئله را بهتر می فهمم!

اگر خلوت باشد، حتی اگر داخل صفا و مروه برعکس بروید هم تفاوتی نمی کند و اشکال ندارد؛ چون این یک مسئله قراردادی است که یک مسیر را برای صفا و یک مسیر را برای مروه قرار داده اند؛ و الا در اصل هر دو یکی است و تفاوت ندارد. مثلاً دیده ام بعضی ها از مسیر وسط که مخصوص ویلچری هاست می روند؛ این کار در وقتی که برای آنها مانعی به وجود نیامد، ایرادی ندارد.

یک شب که با رفقا به مسجد الخیف داخل شدیم، دیدم آقای حاج سید احمد زنجانی با جمیع رفقای طهرانی و ایرانی گرد هم نشسته، و ایشان سخت از وضع طهارت و نجاست حجاج و معابر ناراحت است، و گویا نیز در وقت دخول به مسجد الخیف، ترشحی از آن آب‌ها به ایشان شده است، و ایشان را چنان متغیر نموده بود که: «خداوندا! بارها! می‌خواهیم دو رکعت نماز باطهارت در مسجد تو به‌جای آوریم، بین مگر این عرب‌ها و این مردم با این وضع و کیفیت می‌گذارند؟!»

من به او پرخاش کردم و گفتم: «مریدی از نزد استادش به حضور بزرگی رفت. آن مرد بزرگ به او گفت: "ما عَلَّمَكُم أُسْتَاذُكُمْ؛ استاد شما به شما چه چیزی تعلیم کرده است؟! آنها گفتند: "عَلَّمَنَا اسْتَاذُنَا بِالْإِزْمِ الطَّاعَاتِ وَ تَرَكَ الذُّنُوبَ؛ استاد ما به ما التزام به طاعت‌های خدا و ترک نمودن گناهان را تعلیم نموده است." آن بزرگ گفت: "تِلْكَ مَجُوسِيَّةٌ مَحْضَةٌ، هَلَّا أَمَرَكُمُ بِالْتَّبَتُّلِ إِلَى اللَّهِ وَ التَّوَجُّهِ إِلَيْهِ بِرَفْضِ مَا سِوَاهُ؛ این کارها صرفاً آداب دین مجوس است (زردشتی‌ها که قائل به دو مبدأ خیر و شر، و نور و ظلمت‌اند). چرا شما را امر نکرد تا یکسره به سوی خدا بروید و توجّهتان به وی باشد؛ به فراموش کردن و دورریختن ماسوای خدا؟!»<sup>۱</sup>

### انحصار ارائه حقیقت احکام، در بیانات اولیای کَمَلِ الهی

این همین فرهنگ متعارف ماست. اگر این بزرگان نبودند، واقعاً ما نمی‌دانستیم چه کنیم و چطور به مغزی و عمق تکالیف و حقایق احکام دسترسی پیدا کنیم. حقیقتاً بسیار مسئله مهمی است که آنان چطور انسان را از عوالم ظاهر و تحجّر عبور می‌دهند و همین‌طور از مراتب دنی مرتباً بالا می‌برند تا اینکه او را در افقی قرار می‌دهند که دیگر به فکر ثواب و گناه نیست که بخواهد بگوید: «این کار واجب را باید انجام دهم؛ این محرّم را باید ترک کنم؛ این مکروه و آن مستحب است. کسی که فکرش

<sup>۱</sup> روح مجرد، ص ۱۴۲.

فقط در این مسائل باشد که این بد است و آن خوب است، همیشه سر به پایین و نظر به این‌وآن دارد و لذا هیچ‌وقت نمی‌تواند چشم به دوردست داشته باشد.<sup>۱</sup>

انسان در مقام عبودیت اصلاً نباید به این نگاه کند که کدام عمل عقاب و کدام عمل ثواب دارد؛ بلکه فقط باید ببیند مولا از او چه می‌خواهد و چه چیز او را به او می‌رساند و بس! در این صورت مشخص است که چون حرام انسان را به مولا نمی‌رساند، پس خودبه‌خود حرام و مکروه از او ترک خواهد شد.<sup>۲</sup>

عجیب است که وقتی انسان از افق مادون بیرون بیاید، دیگر تمام محرمات، واجبات و امثال اینها در فضای پایین‌تری قرار می‌گیرد. درست است که ما برای این زندگی می‌کنیم که نفع خود را از این دنیا ببریم و لذا فرموده‌اند: «الدُّنْيَا قَنْطَرَةٌ»<sup>۳</sup> و

«الدُّنْيَا دَارٌ مَمَرٌ وَّ الْآخِرَةُ دَارٌ مَقَرٌّ فَخُذُوا مِنْ مَمَرِّكُمْ لِمَقَرِّكُمْ»<sup>۴</sup> اما می‌خواهم بر حسب فهم قاصر و میزان تشخیص خود، اختلاف افق و مرتبه‌ای که انسان می‌تواند در آن قرار بگیرد و از مراتب مادون فاصله پیدا کند را عرض کنم.

---

۱۱ جهت اطلاع بیشتر پیرامون لزوم سوق دادن مکلف به سوی ادراک حقایق دینی و لذت عبور از عوالم نفس و توهمات، رجوع شود به رساله اجتهاد و تقلید، ص ۳۸۰.

<sup>۲</sup> تحریر المواعظ العددیة، ص ۲۴۵:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: الْقَلْبُ ثَلَاثَةٌ أَنْوَاعٍ: قَلْبٌ مَشْغُولٌ بِالدُّنْيَا، وَقَلْبٌ مَشْغُولٌ بِالْعُقْبَى، وَقَلْبٌ مَشْغُولٌ بِالْمَوْلَى؛ أَمَّا الْقَلْبُ الْمَشْغُولُ بِالدُّنْيَا لَهُ الشَّدَّةُ وَالبَلَاءُ، وَأَمَّا الْقَلْبُ الْمَشْغُولُ بِالْعُقْبَى فَلَهُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى، وَأَمَّا الْقَلْبُ الْمَشْغُولُ بِالْمَوْلَى فَلَهُ الدُّنْيَا وَالعُقْبَى وَالمَوْلَى.

ترجمه: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

قلب‌ها بر سه دسته‌اند: دل‌هایی که وابسته به دنیا هستند و دل‌هایی که وابسته به آخرت و دل‌هایی که وابسته به مولا و حضرت حق؛ اما قلب‌های مشغول و وابسته به دنیا همواره در بلاء و سختی‌اند، و اما قلب‌های مشغول به آخرت درجات والایی دارند، ولی قلب‌های مشغول به حضرت حق هم دنیا و هم عقبی و هم مولا برای ایشان است. (محقق)

<sup>۳</sup> الخصال، ج ۱، ص ۶۵:

«عن الزُّهْرِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: قَالَ الْمَسِيحُ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ لِلْحَوَارِيِّينَ: "إِنَّمَا الدُّنْيَا قَنْطَرَةٌ فَاعْبُرُوهَا وَلَا تَعْمُرُوهَا".»

ترجمه: «زهري می‌گوید: از امام علی بن‌الحسین علیه السلام شنیدم که فرمود: "حضرت عیسی علیه السلام به حواریین فرمود: دنیا پلی است؛ پس، از آن عبور کنید و آن را آباد مسازید."» (محقق)

<sup>۴</sup> الأُمَالِي (صدوق) ص ۲۲۰.

به عبارت دیگر مؤمن دنیا را به عنوان توشه‌ای برای آخرت می‌خواهد و لذا هر روز خود را به عبادت و تحصیل رضای خدا می‌گذرانند تا اینکه بالأخره این پرونده به انتهای برسد و مهر ختم بر آن نهاده شود:

پس ما زنده از آنیم که بهترین کارها را انجام دهیم، بارمان را سبک نگه داریم و توبه کنیم تا این دنیا توشه‌ای برای آخرت باشد که «و إِنَّ الْيَوْمَ عَمَلٌ وَّ لَا حِسَابَ وَّ غَدًا حِسَابٌ وَّ لَا عَمَلٌ»<sup>۱</sup> اینها خوب است و همه باید همین‌طور باشند، اما انسان به مرتبه‌ای می‌رسد که اصلاً از اینکه چیزی از وجوب و حرمت و استحباب و کراهت در کیسه‌اش بریزند و برای خودش کسب رتبه‌ای کند، عبور می‌کند.

### بهره‌گیری اولیاء الهی از حیات دنیا در جهت دستگیری از دیگران

بعضی در این دنیا زندگی می‌کنند تا دیگران از بودنشان نفع ببرند و اصلاً به اینکه خدا می‌خواهد به آنها چیزی بدهد یا ندهد کاری ندارند. یک سال به دکتر مراجعه می‌کند، زیر تیغ جراحی می‌رود، هزار درد و گرفتاری را تحمل می‌کند، در بستر استخوان‌درد و کمردرد و دیسک و هزار درد دیگر می‌افتد، فقط برای اینکه

---

<sup>۱</sup> مثنوی معنوی، ج ۱، ص ۵.

یک سال بیشتر زنده بماند و دیگران از این سفره بیشتر استفاده کنند! در این دنیا می ماند و به اندازه ای درد را برای خود می خرد که خدا به او عطوفت و رحمت می کند و او را می برد تا دیگر بیش از این درد نکشد! به راستی اینان در چه مرتبه ای قرار دارند؟!

البته ما همین که بتوانیم در این دو روز دنیا گناه نکنیم و مردم را آزار ندهیم، هنر کرده ایم؛ اما از آنجا که: «این قدر هست که بانگ جرسی می آید»،<sup>۱</sup> لذا این معنا را حکایت می کنیم تا این شاء الله خداوند کم کم ما را هم با آن افق ها آشنا کند.

## احیاگری و هدایت قلبها، هدف امام حسین علیه السلام از قیام عاشورا

حضرت سیدالشهدا علیه السلام امام است و از او چیزی کم نمی شود؛ می توانست با حفظ امامت و همه مقامات دیگر، علی اکبر، علی اصغر و ابوالفضل علیهم السلام را نیز از دست ندهد - مثلاً حضرت در جایی زندگی می کرد که شیعیان دور ایشان را می گرفتند و واقعه کربلا اتفاق نمی افتاد و تمام آنان هم به مرتبه کمال می رسیدند - اما حضرت این وضعیت را برای چه کسی انتخاب می کند و چرا جریان کربلا و حوادث بعد از آن را به وجود می آورد؟<sup>۲</sup> آیا مقصد امام حسین علیه السلام این است که مقامی را به عنوان عوض در قبال این کار بگیرد؟!

والله قسم اگر مشیت الهی بر این بود که باید برای دستگیری از این امت این روال طی شود و سرسوزنی هم بر مرتبه آن حضرت اضافه نگردد، در این صورت نیز همین جریان کربلا را ایجاد می فرمود؛ اگرچه خداوند بر اساس فیض لایتناهی خود مقاماتی را قرار داده است و می فرماید:

إِنَّ لَكَ فِي الْجَنَّةِ دَرَجَاتٍ لَا تَنَالُهَا إِلَّا بِالشَّهَادَةِ.<sup>۳</sup>

«حقاً برای تو در بهشت منزلت و مرتبه هایی است که جز با شهادت بدان دست نخواهی یافت.»

بنابراین امام حسین علیه السلام، حضرت ابوالفضل و علی اکبر خود را برای بنده و شما فدا کرد و جریان کربلا را به راه انداخت، نه به جهت عوض و مزد؛ مزد آن حضرت این بود که ما امروز در تحت ولایتش حرکت کنیم و وسوسه کنندگان از شیاطین و اهل دنیا نتوانند به انحاء و اشکال مختلف انسان را

---

<sup>۱</sup> دیوان حافظ، غزل ۱۰۵:

کس ندانست که منزلگه معشوق کجاست \* \* این قدر هست که بانگ جرسی می آید

<sup>۲</sup> واقعه کربلا در مقابل وضع اسارت حضرت امام سجّاد و حضرت زینب علیهما السلام چیزی نبود؛ اسارتی که هر روز آن یک عاشورا و کربلا بود! حوادث کربلا با وقایع جریان شام و کوفه نظیر سنگ باران شدن، با غل و زنجیر راه را طی کردن، کشته یا سقط شدن اطفال در طول مسیر، قابل مقایسه نیست؛ چه بسیار اطفالی که از اهل بیت پیغمبر و اصحاب، در طول این مسیر غیر قابل تحمل از دنیا رفتند!

<sup>۳</sup> الأمالی (صدوق) ص ۱۵۲.

احاطه کنند و موجب انحراف شوند. سیدالشهدا علیه السلام هزار و چهارصد سال پیش برای امروز من و شما قیام کرده است که به دعوت اهل باطل پشت پا بزنیم و بگوییم راه ما راه دیگری است. اگر حضرت قیام نمی فرمود، معلوم نبود ما الان در چه وادی و اوضاعی قرار داشتیم؛ دوست و رفیق ما که بود و زملاء و قرناء ما چه کسانی بودند.

الآن که شما نفس خود را در جریان خاصی احساس می کنید، خبر ندارید که بذر آن را فرد دیگری کاشته است؛ سیدالشهدا علیه السلام علاوه بر ظاهر، راهی در باطن دارد و در تکوین اثر می گذارد و آن بذر را در قلبها می کارد.

ما باید نسبت به آبیاری و پرورش این بذر در محیطی مناسب ممارست داشته باشیم، تا از کاری که انجام شده است ضیافت به عمل بیاید و ظرفیت ایجادشده حفظ شود و نگذاریم آن جهات تکوینی و زحماتی که در این نفوس به وجود آمده است، مهمل بماند.

## لحاظ ظرفیت مکلف در تعیین تکالیف و احکام

### لزوم اشراف بر حال مخاطب در بیان حکم

تلمیذ: مسئله نسبت به احکام کلی مشخص است؛ اما چگونه ممکن است که مجتهد در احکام جزئی و فردی با هر کدام از هفت میلیارد انسان ارتباط داشته باشد و بر اساس حکم مخصوص به هر فرد فتوا دهد؟! استاد: باید ارتباط مستقیم وجود داشته باشد. در بسیاری از موارد وقتی از بنده راجع به فردی سؤال می‌شود، می‌گویم تا خود شخص نیاید و او را نینم و مشافهه از او سؤال نکنم، نمی‌توانم پاسخ دهم. البته بعضی از مطالب واضح است و نیازی به ارتباط ندارد؛ ولی مسائل منحصر در وضو گرفتن و نماز خواندن نیست و نمی‌توان پاسخ هر نامه‌ای را در پشت آن نوشت.

در بسیاری از قضایا حکم مجتهد سرنوشت مکلف را رقم می‌زند؛ مثلاً برای زوجین بعد از بیست سال زندگی مشکلی پیدا شده است؛ در اینجا نه به راحتی می‌توان به جدایی حکم داد و گفت بر یکدیگر حرام هستید و باید جدا شوید و نه می‌توان بدون توجه به جوانب مسئله، بر حلیت ادامه زندگی حکم کرد؛ حکم، به اینکه آنها چه کسانی و در چه وضعیتی هستند بستگی دارد. مجتهد باید نسبت به مبانی احاطه و بصیرت کامل داشته باشد؛ گاهی رعایت حال فاعل اقتضا دارد که حکم تفاوت کند و این مطالب فرمولی نیست که بتوان برای همه افراد نسخه‌ای پیچید و حکم واحدی صادر کرد.

نظائر این مطلب در تاریخ و سیره ائمه علیهم السلام آمده است؛ در مواردی که اصلاً جای تقيه نبوده است، نسبت به یک مسئله به دو نفر دو جواب مختلف داده‌اند.<sup>۱</sup> و<sup>۲</sup> این موارد از همان مواردی است که امام علیه السلام بر چیزی اطلاع

۳...

<sup>۱</sup> وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۶۱.

<sup>۲</sup> بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۳۸۳.

«أحمدُ بنُ مُحَمَّدٍ عَنِ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِينَانَ عَنْ مُوسَى بْنِ أَشِيْمٍ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَيَّ [ادامه در صفحه بعد]»<sup>۳</sup> [ادامه تعلقه صفحه قبل] أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَسَأَلْتُهُ عَنْ مَسْأَلَةٍ فَأَجَابَنِي، فَبَيْنَا أَنَا جَالِسٌ إِذْ جَاءَهُ رَجُلٌ فَسَأَلَهُ عَنْهَا بَعَيْنَهَا فَأَجَابَهُ بِخِلَافِ مَا أَجَابَنِي وَ أَجَابَ صَاحِبِي! فَفَزَعْتُ مِنْ ذَلِكَ وَ عَظُمَ عَلَيَّ. فَلَمَّا خَرَجَ الْقَوْمُ نَظَرَ إِلَيَّ فَقَالَ: «يَا ابْنَ أَشِيْمٍ، كَأَنَّكَ جَزَعْتَ!» قُلْتُ: «جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ، إِنَّمَا جَزَعْتُ مِنْ ثَلَاثِ أَقْوَالٍ فِي مَسْأَلَةٍ وَاحِدَةٍ!» فَقَالَ: «يَا ابْنَ أَشِيْمٍ، إِنَّ اللَّهَ فَوَّضَ إِلَيَّ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ أَمْرَ مَلِكِهِ، فَقَالَ: ﴿هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾ وَ فَوَّضَ إِلَيَّ

داشته‌اند که ما از آن غافلیم؛ به عبارت دیگر گرچه ظاهر هر دو قضیه یکی است، اما در باطن تفاوت دارند.

مُحَمَّدٍ أَمْرَهُ دِينَهُ فَقَالَ: ﴿وَمَا آتَىٰ كُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾؛ فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَىٰ فَوُضَّ أَمْرَهُ إِلَى الْأَيْمَةِ مِنَّا، وَإِلَيْنَا مَا فَوُضَّ إِلَيْنَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ؛ فَلَا تَجَزَعَنَّ. «

ترجمه: «موسی بن‌اشیم می‌گوید: بر امام صادق علیه السلام وارد شدم و از ایشان راجع به مسئله‌ای پرسش نمودم. حضرت پاسخ مرا دادند. در همین حال که من نشسته بودم مرد دیگری آمد و عین همان سؤال را از حضرت پرسید. حضرت جواب دیگری برخلاف جوابی که به من دادند به او فرمودند! سپس مرد دیگری آمد و از حضرت عیناً همان سؤال را پرسید و حضرت جوابی برخلاف جوابی که به من و نفر دوم دادند به او فرمودند! این امر باعث ترس و نگرانی من شد و بر من گران آمد. هنگامی که مردم خارج شدند، حضرت به من نگاه کرد و فرمود: «ای فرزند اشیم، گویا نگران و بی‌تاب شده‌ای!» عرض کردم: «خداوند مرا فدایت کند، بی‌تابی من به جهت سه جواب مختلفی بود که در پاسخ به یک مسئله واحد فرمودید.» حضرت فرمود: «ای فرزند اشیم، خداوند امر ملک و فرمانروایی خود را به سلیمان بن داوود تفویض نمود و فرمود: ﴿این عطای ماست؛ اگر خواستی منت بگذار و عطا کن و اگر خواستی نگه دار و امساک نما، بدون اینکه حسابی بر تو باشد﴾ و امر دینش را به محمد صلی الله علیه و آله و سلم واگذار نمود و فرمود: ﴿آنچه رسول خدا به شما داده است، پس آن را بگیرید و از آنچه شما را از آن نهی کرده است، اجتناب نمایید﴾. پس خداوند متعال امر خود را به امامان از ما فرزندان پیامبر واگذار نمود و آنچه خداوند به محمد صلی الله علیه و آله و سلم تفویض نمود، به ما تفویض شده است؛ پس ناراحت و نگران نباش.» (محقق)

الکافی، ج ۱، ص ۶۵:

«عن ابن حازم، قال: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَا بَالِي أَسْأَلُكَ عَنِ الْمَسْأَلَةِ فَتُجِيبُنِي فِيهَا بِالْجَوَابِ، ثُمَّ يَجِيئُكَ غَيْرِي فَتُجِيبُهُ فِيهَا بِجَوَابٍ آخَرَ!» فَقَالَ: «إِنَّا نُحِبُّ النَّاسَ عَلَى الزِّيَادَةِ وَالنَّقْصَانِ.» قَالَ قُلْتُ: «فَأَخْبِرْنِي عَنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ صَدَقُوا عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَمْ كَذَبُوا؟» قَالَ: «بَلْ صَدَقُوا.» قُلْتُ: «فَمَا بِالْهَمِّ اخْتَلَفُوا؟» فَقَالَ: «أَمَا تَعْلَمُ أَنَّ الرَّجُلَ كَانَ يَأْتِي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَيَسْأَلُهُ عَنِ الْمَسْأَلَةِ فَيُجِيبُهُ فِيهَا بِالْجَوَابِ ثُمَّ يُجِيبُهُ بَعْدَ ذَلِكَ بِمَا يَنْسَخُ ذَلِكَ الْجَوَابَ؟ فَتَنْسَخَتْ الْأَحَادِيثُ بَعْضُهَا بَعْضًا.»

ترجمه: «ابن حازم می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: «چگونه است که من از شما مسئله‌ای را می‌پرسم و شما پاسخ مرا می‌دهید و شخص دیگری نیز (با همان سؤال) به نزد شما می‌آید و شما پاسخ دیگری می‌دهید.» فرمود: «ما پاسخ مردم را کم و زیاد می‌دهیم.» عرض کردم: «به من خبر ده از اصحاب رسول خدا آیا در مطالبی که از آن حضرت نقل می‌کردند صادق بودند یا کاذب؟» فرمود: «بلکه صادق بودند.» عرض کردم: «پس چرا با هم اختلاف داشتند؟» فرمود: «آیا نمی‌دانی که پیش می‌آمد که مردی به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌آمد و از آن حضرت سؤال می‌کرد و حضرت پاسخ او را می‌دادند، سپس بعد از آن جواب دیگری به او می‌دادند که آن جواب را نسخ می‌کرد؟ پس بعضی از احادیث بعضی دیگر را نسخ کردند.» (محقق)



هرکسی نمی‌تواند با دیدن این‌گونه موارد متوجه شود که آیا امام علیه السّلام با اطلاع از غیب به این کیفیت پاسخ داده‌اند، یا اینکه در واقع مطلب به‌نحو دیگری بوده و برای ما این‌گونه بیان شده است. با توجه به این احتمالات مختلف، هرکسی نمی‌تواند دست به حکم و فتوا ببرد.<sup>۱</sup> شخصی به بنده می‌گفت:

خانمی اهل نماز و مسائل دینی نبود و اصلاً در عوالم دیگری سیر می‌کرد. من در این باره با او صحبت کردم تا اینکه پس از مدتی بالأخره حاضر شد نماز بخواند ولی به من گفت: «حاج آقا! من نماز می‌خوانم اما نمی‌توانم لاک را از روی ناخنم پاک کنم!»

در جواب گفتم: «عیبی ندارد؛ خدا نماز با لاک را از تو قبول می‌کند!» خلاصه، او شروع کرد و با همان لاک نماز می‌خواند.

فردی به آن شخص اعتراض کرده بود که «چرا به او چنین حرفی می‌زنی؟!»

---

۱ جهت اطلاع بیشتر پیرامون ضرورت آگاهی و توجه مجتهد به اختلاف نفوس در تلقی احکام، رجوع شود به رساله اجتهاد و تقلید، ص ۳۷۷.

با وجود لاک ناخن، وضو باطل است.» او نیز پاسخ داده بود: «من نماز را از سر و پایش، تا دم ناخنش آورده‌ام و دیگر این مقدار را نتوانستم؛ اگر عرضه داری این دو سانت را تو بیا درست کن!»

صحبت در این است که اگر به این فرد گفته شود نماز باطل است، نه تنها به هیچ وجه نمی‌پذیرد بلکه اصل دین را انکار خواهد کرد. به چنین شخصی که در فضایی است که لاک برای او بسیار مهم است و نمی‌تواند غیر از این را تصور کند، باید گفت که تو به هر نحوی که می‌توانی نماز را بخوان. خداوند همه نوع بنده‌ای آفریده است و خودش می‌داند که با آنان چگونه برخورد کند؛ نمی‌توان یک‌دفعه همه را از دم شمشیر گذراند و درو کرد.

وانگهی آیا خود ما خیلی متعبد، مؤمن و ملتزم هستیم؟! ما هزار درجه از این افراد بدتریم و فقط خود را به صورتی ظاهرالصلاح درآورده‌ایم و خیال کرده‌ایم خبری است؛ معلوم نیست چنین کسانی در آخرت از ما جلوتر نباشند.

هر حکمی را که مجتهد به مقلد می‌گوید باید اول خودش آن را انجام دهد؛<sup>۱</sup> یا نباید فتوا دهد، یا اگر فتوا می‌دهد باید خودش جلوتر حرکت کند و بعد به مقلد بگوید انجام دهد. هنگام امتحان الهی مشخص می‌شود که چه کسی جلو و چه کسی عقب است؛ چه بسا همین اشخاصی که لاک زده‌اند و موهایشان پیدا است، از ما خیلی به خدا نزدیک‌ترند!

### مماشات ائمه علیهم السّلام در بیان احکام تکلیفی، بر اساس پذیرش افراد

وقتی به عبارات ائمه علیهم السّلام در روایات نگاه می‌کنیم، متوجه می‌شویم که قصد ندارند حکم تکلیفی را با تلخی و حدّت و بُرندگی و اتقان بیان کنند؛ بلکه می‌خواهند قدری با مردم راه بیابند و مماشات داشته باشند. امام علیه السّلام به

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به رساله اجتهاد و تقلید، ص ۳۴۰.

میزان تقبّل و پذیرش هر شخص نگاه می‌کند و بر آن اساس نسبت به هر فردی نظری متفاوت ارائه می‌دهد؛ به یکی می‌فرماید: حَجّت را دوباره انجام بده، اما به مکلف دیگری که تکرار حج را نمی‌پذیرد می‌فرماید: همان عملی که انجام داده‌ای خوب است. امام علیه السّلام با این بیانات طریقه وصول به حکم‌الله را به ما نشان می‌دهد، و مجتهد در این گونه موارد باید بتواند تکلیف را تشخیص دهد.



فصل دوّم : نکته‌های قابل توجه در مسئله تکرار عمره مفرده



در مسئله تکرار عمره مفرده، باید علاوه بر آنچه گذشت، چند نکته مهم دیگر را نیز مورد توجه قرار دهیم.

### نکته اول در تناقض بین کراهت مولا و «أقلُّ ثواباً» بودن همان عمل

نکته اول: مسئله «أقلُّ ثواباً» است. روایات در موارد عدیده‌ای دلالت بر کراهت داشتن عملی در نزد مولا می‌کند که در واقع آن عمل صحیح است؛ مانند: صلاة در حمام؛<sup>۱</sup> صلاة در شوارع عامه؛<sup>۲</sup> سلام بر مصلی<sup>۳</sup> و سلام بر خطیب.<sup>۴</sup> فقهاء در اینجا قائل اند که عمل کردن به این موارد «أقلُّ ثواباً» است.<sup>۵</sup> اشکال ما این است که نتوانستیم معنای صحیحی برای عبارت «أقلُّ ثواباً» پیدا کنیم؛ چطور ممکن است امری نزد مولا مکروه باشد و از آن نهی شده باشد و با این حال بگوییم «أقلُّ ثواباً» است؟! اگر ثواب عملی پنج درصد باشد، همان پنج درصد هم پنج درصد است؛ چرا دیگر مولا بگوید: لا تفعل؟! اگر حتی فقط

---

<sup>۱</sup> وسائل الشیعة، ج ۵، ص ۱۷۶.

<sup>۲</sup> همان، ص ۱۴۷.

<sup>۳</sup> همان، ج ۷، ص ۲۷۰.

<sup>۴</sup> همان، ص ۳۳۱.

<sup>۵</sup> مسالک الأفهام، ج ۲، ص ۴۷؛ زیادة البیان، ص ۱۴۹؛ مجمع الفائدة و البرهان، ج ۵، ص ۲۰۲؛ مدارک الأحکام، ج ۱، ص ۱۱۸؛ استقصاء الاعتبار، ج ۲، ص ۲۱۵؛ ج ۷، ص ۸۰؛ السبع الشداد، ص ۶۰؛ الرسائل الفقهية (وحید بهبهانی) ص ۱۵۶؛ روضة المتقین، ج ۲، ص ۱۱۳؛ شرح فروع کافی، ج ۲، ص ۴۵۷؛ مصباح الهدی، ج ۹، ص ۷۶.

پنج درصد به آن ثواب برسد، «لا تَفْعَل» با این پنج درصد جور در نمی آید.

فرض کنید ثواب عملی صد درصد و ثواب عمل دیگری شصت درصد و ثواب فعلی دیگر پنج درصد

است؛ اما بالأخره پنج درصد هم پنج درصد است؛ پس «أقلُّ ثواباً» چه توجیهی می تواند داشته باشد؟!

تلمیذ: شارع اجازه داده است که مکلف نماز شکسته را به جماعت بخواند، ولی اگر فرادی بخواند

بهرتر است؛ آیا این اجازه برای مکلف هیچ تقریبی - ولو پنج درصد - ندارد؟

استاد: باید دید مراد از این نهی چیست و در چه مرتبه ای است. يك وقت شارع می گوید: «لا تَفْعَل»؛

انجام نده» و گاهی می گوید: «إِنْ تَفْعَلْ هَذَا خَيْرٌ مِنْ أَنْ تَفْعَلَ بَهَذَا»؛ این مطلب شما در ذیل مورد دوم می آید.<sup>۱</sup>

اگر شارع بگوید: «لا تُصَلِّ قَبْلَ الزَّوَالِ» و شما نماز ظهر را قبل از زوال بخوانید، آیا باطل نیست؟! اگر

باطل است این «لا تُصَلِّ» با «لا تُصَلِّ فِي الْحَمَامِ» چه فرقی می کند؟! اگر رضایت ولو به يك درصد رسیده باشد و

رجحان احدالطرفین وجود داشته باشد، آیا نهی از طرف مولا صحیح و متمشئ است؟! وقتی بر عملی نهی تعلق

بگیرد، چطور می توانیم بگویم آن عمل مقرب است؟!

فعل أقلُّ ثواباً یعنی فعلی که مقرب و مورد رضایت شارع است؛ وقتی مورد رضای شارع باشد، إِفْعَلْ

---

<sup>۱</sup> تلمیذ: با توجه به روایت «لا يَوْمُ الْحَضْرَى الْمَسَافِرَ وَ لَأَ الْمَسَافِرُ الْحَضْرَى» \* حکم اقتدای مسافر به حضری چیست؟

استاد: مشخص است که علت عدم رجحان، قصر بودن نماز مسافر است و الا در نماز صبح و مغرب دلیلی بر عدم رجحان نمی باشد. بنابراین اقتدای حاضر به مسافر باعث می شود که نیمی از نماز او بدون جماعت باشد و طبیعی است در جایی که هم حاضر شرایط ایتمام را واجد است و هم مسافر، رجحان با حاضر خواهد بود.

تلمیذ: با توجه به اینکه علت عدم رجحان را قصر نماز مسافر می دانید، نهی از اقتدای مسافری که در هر صورت نماز او شکسته است چه حکمتی دارد؟ آیا برای شخص حضری - که نیمی از نماز او در اقتدای به مسافر، فرادی خواهد شد - نیز اقتدا، نسبت به تمام نماز را فرادی خواندن ترجیحی ندارد؟

استاد: همان طور که عرض شد علت نهی، عدم هماهنگی بین دو نماز حاضر و مسافر است چنانچه به این نکته در روایات باب اشاره شده است و الا صرف مسئله حضور و سفر دخلی به نهی از ایتمام ندارد. بنابراین نهی در روایات اصلاً دلالتی بر کراهت ندارد، بلکه ارشاد به رجحان هماهنگی در نماز بین امام و مأوم است و این مسئله در صورت اشتراک کمی در نماز، مثل صبح و مغرب منتفی است و لذا بعضی از فقهاء بر عدم کراهت در این دو صلاة فتوا داده اند و به نظر حقیر در هیچ یک از نمازها کراهت نیست بلکه صرف ارشاد است. روی این حساب دیگر جایی برای پاسخ به سؤالات مطروحه باقی نمی ماند.

\* وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۳۲۹. ترجمه:

«از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: "نه شخص حاضر، امامت مسافر را برعهده گیرد و نه مسافر، امامت حاضر را."» (محقق)



به آن تعلق می‌گیرد نه لا تَفْعَل؛ منتها إِفْعَل در مرتبه‌ای ضعیف.

همان‌طور که در بین مکروهات کراهت مؤکد و کراهت قریب به حرام وجود دارد، استحباب نیز مراتب مختلفی دارد: استحباب مؤکد؛ استحباب قریب به وجوب. من‌باب‌مثال نظریه قائلین به استحباب مؤکد نیاز جمعه،<sup>۱</sup> یک مرتبه از استحباب است، خوردن پنیر با گردو<sup>۲</sup> یا بیرون آمدن از مستراح با پای راست نیز مرتبه دیگری از استحباب است؛<sup>۳</sup> اما آیا ما این دو مرتبه را یکی می‌دانیم؟! بدیهی است که بینهما متوسطات. رضایت شارع مقول به تشکیک است: با پای چپ وارد مستراح شدن را پایین‌ترین مرتبه رضایت شارع، و عملی که قریب به وجوب است را بالاترین مرتبه استحباب فرض کنید؛ اما صحبت در این است که بر همان مرتبه ادنی هم رضای او تعلق گرفته است و دیگر «لا تَفْعَل» در اینجا معنایی ندارد.

---

<sup>۱</sup>المعتبر فی شرح المختصر، ج ۲، ص ۲۹۷؛ توضیح المسائل محشی، ج ۱، ص ۸۴۲.

<sup>۲</sup>وسائل الشیعة، ج ۲۵، ص ۱۲۱.

<sup>۳</sup>من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۴.

تلمیذ: آیا می‌توان گفت این موارد به یک امر و یک نهی منحل می‌شوند؟ به این معنی که آن عمل از یک جنبه موجب ترقی نفس و از جنبه دیگر موجب عدم ترقی نفس است.

استاد: منظور از امر، رضای مولا است که یا به صورت امر ظاهری و شفهی ظهور خارجی پیدا کرده است، یا به صورت امر ضمنی است که بدون ظهور خارجی در عالم نفس تحقق پیدا کرده است. حال اگر از جهت دیگری نهی هم تعلق گرفته باشد، انسان باید تعادل برقرار کند و رضایت شارع را از هر کدام که بر دیگری ترجیح پیدا کرد، متوجه شود. لذا در مسئله اجتماع امر و نهی هیچ‌گاه نمی‌توان گفت که در یک تعیین خاص دو جهت تعلق پیدا کرده است؛ بالأخره حضور یا عدم آن، مورد رضایت است.

فرض کنید که اکرام زید از حیث علمش مورد امر و رضای مولا است و از جهت فسق او مورد نهی و غضب است؛ این طور نیست که اگر شخصی آن عالم فاسق را اکرام کند، از نظر اکرام عالم به امر مولا عمل کرده باشد و از این نظر که فاسق را اکرام کرده است، مورد نهی مولا قرار بگیرد. این کار از مولا ساخته نیست که هم به شخصی بخندد و هم او را تأدیب کند؛ بلکه این عمل خارجی با توجه به اطراف و جوانب، من حیث المجموع یا مورد رضای مولا هست و یا مورد رضایت نیست.

تلمیذ: آیا نمی‌توان نفس را دارای حیثیات متفاوت فرض کرد و گفت: نماز تأثیر خودش را در نفس

می‌گذارد و آن امر مکروه (در بیت النار و حمام نماز خواندن) نیز از جنبه دیگر تأثیر خودش را دارد؟

استاد: رضایت به یک امر تعلق گرفته است؛ مولا می‌گوید: اگر این صلاة را در مسجد بخوانی مورد

رضای من است، و اگر همین صلاة را در حمام بخوانی مورد رضایت من نیست و مبعوض من خواهد بود؛

این مسئله ارتباطی به نفس ندارد.

## نکته دوم در جایگاه تأییدات معنوی مانند خواب و استخاره معارض با ادله

نکته دوم: باید در نظر داشت که بعضی از افراد ممکن است در اثبات جواز تکرار عمره مفرده،

تأییدات معنوی را مطرح کنند.

بسیار اتفاق می افتد که برخی با تمسک به امور غیر عادی مانند استخاره، خواب یا امور دیگری، تشویق به همان عملی می شوند که مورد نهی شارع قرار گرفته است و این برای جواز آن عمل مستمسک واقع می شود.

در سنوات اخیر افراد متعددی برای بنده نقل کرده اند که این مسئله را دلیل بر بی اشکال بودن تکرار عمره می دانند و می گویند: «اگر این کار مورد نهی شارع است، پس چرا باید استخاره راجع به آن خوب بیاید؟» یا کراراً به گوش بنده رسیده است که فلان شخص خواب دیده در قبال تکرار عمره مفرده ای که انجام داده، ثواب زیادی برای او نوشته شده است؛ یا دیگری برای انجام دوباره عمره تأیید و تشویق شده است.

اگر ما به این نتیجه رسیده باشیم که تکرار عمره اشکالی ندارد، اینها قابل توجیه است؛ ولی اگر جایز نباشد، چطور باید این گونه مسائل را توجیه کرد؟<sup>۱</sup>

### لزوم تمییز احکام شخصیه از احکام کلیه، در مراجعه به ادله استنباط

مجتهد به بسیاری از نظائر این مسئله در فقه برخورد می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یا امام علیه السلام به جهتی از جهات شخصیه، نسبت به انجام یا ترك عملی ترخیص قائل شده اند. فقیه باید تشخیص دهد و بفهمد که آیا این مورد، عام و قابل توسعه است یا اینکه خاص می باشد. انسان در اینجا با رجوع به ادله می بیند بعضی از آنها دلالت بر نهی و بعضی دلالت بر جواز می کنند. اگر انسان بخواهد با همین نظره ظاهری ه فقهی اصطلاحیه اعمال نظر کند، حکم می کند که این مسئله، أقل ثواباً یا استثناء و امثال ذلك است؛ ولی اگر بخواهد با دیدگاهی که عرض شد به فقه نگاه کند، می بیند که شارع در اینجا مسائل شخصی را لحاظ کرده است. یعنی حکم، همان امر و

<sup>۱</sup> رجوع شود به همین مجلد، ص ۱۵۴.

نهی ای است که از راه ادله به دست می آید و شارع در این مورد به خصوص، بر اساس قضایای شخصیه چنین حکم کرده است؛ منتها آن مکلف، این حکم امام علیه السّلام را به همه اعلان و افشاء می کند و ما را بین دلیل بر نهی و دلیل بر ترخیص مردد می کند.

بسیاری از مواردی که شما در روایات و مسائل فقهیه به آن برخورد می کنید از این مسئله ناشی می شود؛ یعنی آن حکم عمومی نیست و امام به شخص او فرموده اند (چون خصوصیت مورد در حکم امام علیه السّلام دخالت دارد) ولی ملاحظات، مقارنات، شرایط و ظروفی که موجب صدور حکم از سوی حضرت بوده، از کتب فقهی حذف شده یا اصلاً نیامده است. وقتی فقیه روایات را بدون هیچ قرینه ای می خواند و می بیند که روایتی دلالت بر امر و روایت دیگر دلالت بر نهی دارد، به جواز انجام یا ترک فعل فتوا می دهد؛ در حالی که به عنوان یک ملاک عام، بازگشت همه یا اکثر این موارد به خصوصیات فردیه ای است که باعث صدور این حکم از سوی شارع شده است.

در بحث وجوب استطاعت در حج، این قضیه را به وضوح دیدیم که چطور امام صادق یا امام باقر علیه السّلام به یک ناصبی می گویند: «حجّ تو درست است»، نسبت به دیگری می گویند: «بهتر است دوباره انجام دهی» و به شخص دیگر می فرمایند: «اصلاً حجّ تو باطل است!» اگر نَصَب موجب بطلان عمل است و اینها همه ناصبی هستند، پس چرا امام علیه السّلام به آنها سه جواب مختلف می دهند؟ در آنجا عرض کردیم مسئله دو احتمال دارد:

### دلیل اختلاف روایات در بیان حکم یک تکلیف

احتمال اول: اختلاف روایات به خصوصیات فردی شخص برمی گردد:

فرض کنید که شخصی بسیار محکم و بااراده است و اگر به او بگویند تمام نمازهایی که تا به حال خوانده ای باطل است، می پذیرد و از اول همه را قضا می کند؛

---

<sup>۱</sup> وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۶۱.

حضرت هم می‌فرمایند: «هر عملی که در زمان نصب انجام داده‌ای مقبول نیست و تمام نمازهای را قضا کن و حجّ خود را دوباره انجام بده که هیچ ارزشی ندارد.»

دیگری توبه می‌کند، اما می‌گوید: «حال که ما توبه کردیم و آمدیم، تو هم قدری چشمانت را ببند و رحم کن!» حضرت به چنین شخصی می‌فرماید: «اگر اعمالت را دوباره انجام دهی بهتر و به رضای خدا نزدیک‌تر است؛ اما اگر هم اعاده نکردی اشکالی ندارد.» ما باید تمام این حالات را با خود تطبیق دهیم و از خداوند بخواهیم که آنی دست ما را رها نکند.

اما فرد دیگری این مقدار اراده را نیز ندارد؛ اگرچه توبه کرده و خدمت حضرت رسیده و دست بوسیده، ولی نمی‌تواند اعمالش را اعاده کند و می‌گوید دیگر گذشته‌ها گذشته است؛ حضرت هم به او می‌فرماید «هرکاری که تا حالا کرده‌ای درست است؛ اگر می‌خواهی نمازت را قضا کن و اگر نمی‌خواهی نکن!»

اگر فقیه بخواهد حقیقت مطلب را در چنین مواردی بداند، علاوه بر فکر به بصیرت باطنی نیز نیازمند است.

### احتمال دوم: مسئله نصب در افراد، مقول به تشکیک است.

فردی را فرض کنید که بر اساس تبلیغات و شنیده‌ها گاهی حرفی زده و اهانتی کرده است، ولی مرتبه نصب در او شدید نبوده است؛ لذا حضرت می‌فرماید «اعمال تو صحیح است.»

شخصی دیگر در مجالس مخالفین شرکت داشته و گاه‌گاهی اهانتی هم کرده است؛ حضرت به او می‌فرماید: «گرچه توبه کرده‌ای، ولی اگر اعمالت را دوباره انجام دهی خوب است.»

اما دیگری اصلاً خودش رکن و قائل محسوب می‌شده است؛ حضرت به چنین کسی می‌فرماید: «برو هرکاری که تابه حال انجام دادی را در دریا بریز و دوباره شروع کن.»

همان‌طور که سابقاً عرض شد، فقیه باید در این موارد با توجه به اختلاف

مراتب و درجات نفس افراد، تشخیص دهد که چرا امام علیه السّلام چنین جواب‌هایی را بیان فرموده است.

فقیه نباید موارد عدیده‌ای از روایات فقهی را به تنهایی نگاه کند؛ بلکه باید ببیند این روایت در چه شرایط و زمانی صادر شده و چه کسی این مسئله را از حضرت سؤال کرده است. اینکه فقهاء و اهل درایه و رجال می‌گویند: چه کسی روایت را درایت کرده، مسئله مهمی است. یک وقت محمد بن مسلم که فقیه تربیت یافته صادقین علیهما السّلام است و می‌داند کدام کلام امام ناظر به خصوصیت فردیه و مورد خاص است و کدام کلام عام‌الشمول و نسبت به همه است از امام علیه السّلام مطلبی را نقل می‌کند، گاهی هم راوی صرفاً انسان خوبی است؛ در این صورت نمی‌توان به تمام منقولات او به صرف ثقه و خوب بودن استناد نمود.<sup>۱</sup>

رُواتی که از امام علیه السّلام روایت نقل کرده‌اند، دارای درجات مختلفی هستند. آنچه در فقه با عباراتی مانند «خُذْ بِهَا قَالَ أَوْثُقُهَا، بِهَا قَالَ أَوْرَعُهَا، بِهَا قَالَ أَتَقِيهَا» تقسیم‌بندی شده،<sup>۲</sup> فقط در موارد تقابل و تعارض است؛ اما در صورت عدم

تعارض و در مقام اصل انشاء حکم و القاء تکلیف، تا به حال چنین ملاحظاتی نشده است. باید دقت نمود که چه کسی روایت را از امام نقل کرده و میزان وثاقت او چقدر است، اگرچه آن روایت تعارض و تقابلی هم نداشته باشد. شاید در نقل راوی دلالت بر وجوب باشد و روایت معارضی هم نداشته باشد، اما فقیه نباید ابتدائاً حکم به وجوب کند و باید حکم برای او ثابت شود؛ اثبات وجوب امر آسانی نیست.

لذا در روایت نقل شده است که وقتی حضرت امام زمان علیه السّلام ظهور می‌کنند، بسیاری از احکام را برمی‌دارند و علم خود را که همان حکم‌الله واقعی است، بیان می‌کنند.<sup>۳</sup> من باب‌مثال ما تا به حال در مسئله‌ای طبق روایت سکونی فتوای به وجوب داده‌ایم، ولی حضرت می‌فرمایند: «اصلاً واجب نیست بلکه مستحب است!»

---

۱۱ مطالبی جنگ‌مانند و بسیار مفیدی از زبان مرحوم آقا - رضوان الله علیه - نقل شده است که إن شاء الله منتشر خواهد شد. گاهی بنده بعضی از این مطالب دوستان را که نگاه می‌کردم، واقعاً تحت تأثیر قرار می‌گرفتم و احساس می‌کردم که در این عبارات، جملات و مطالب کلیدی به چشم می‌خورد؛ اما همین که بعضی از مطالب را مطالعه می‌کردم، متوجه می‌شدم این حرف غلط است و از ایشان نیست! در حالی که آن کسی که این مطلب را نقل کرده و نوشته است، از دوستان ثقه‌ای است که خود من پشت سر او نماز می‌خوانم، ولی اشتباه شنیده است.

اینجاست که ضرورت خبر ویت فرد نسبت به مبانی برای تشخیص کلام صحیح از غلط روشن می‌گردد.

۲ جهت اطلاع بیشتر پیرامون روایات علاجیه در باب تعارض، رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۱۰۶.

۳ الإرشاد، ج ۲، ص ۳۸۴؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۹۷.

## معنای کلیت احکام الهی با وجود اختلاف احکام نسبت به نفوس مختلف

تلمیذ: بنا بر مطالبی که فرمودید، اصل «إِنَّ لِلَّهِ أَحْكَامًا يَشْتَرِكُ فِيهِ الْعَالَمُ وَالْجَاهِلُ» به طور کلی منتفی

است یا محدود می‌شود؟

استاد: نه می‌توان گفت که احکام، مشترک و مربوط به همه است، و نه می‌توان گفت که هر حکم اختصاص به یک شخص دارد و هیچ‌گونه تناسبی وجود ندارد. ملاکی وجود دارد که تمام احکام مُنَزَّل از آن است و آن ملاک بین عالم و جاهل مشترک است؛ وقتی آن ملاک نزول پیدا می‌کند و می‌خواهد در قوالب اُنْفُسِیَّه قرار بگیرد، تغییر شکل می‌دهد: برای یکی واجب، برای یکی مستحب و برای دیگری حرام می‌شود.

حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُتَقَرِّبِينَ<sup>۱</sup> به همین جهت است؛ یعنی ممکن است از

شخصی کاری سربزند که برای او حرام باشد، درحالی‌که شخص دیگر همان را انجام می‌دهد و به او ثواب هم می‌دهند! زیرا فرد اول در ظرفیتی است که اساساً نباید برای او چنین تصویری پیدا شود؛ اما نفر دوم اصلاً از چنین فضایی فارغ است و وقتی چنین ظرفیتی ندارد، خدا از او چه تکلیفی بخواهد؟! شما به یک کودک دوساله که فقط می‌تواند راه برود، چه تکلیفی می‌کنید؟ آیا اگر لیوانی را بشکند و از این شکستن خوشحال شود او را تنبیه می‌کنید، یا اینکه به او می‌خندید و جارو برمی‌دارید و لیوان شکسته را جمع می‌کنید؟! اما اگر همین کار را بزرگ‌تری انجام دهد، او را تنبیه می‌کنید و می‌گویید: «چرا حواست را جمع نکردی و لیوان را درست نگرفتی؟!» هر چیز جای خود را دارد و انسان باید ملاحظه داشته باشد و بسیار با ظرافت صحبت کند.

این مسئله حساس و دقیق است و این همان مطلبی است که بزرگان به صورت رمز یا حتی تصریح تذکر می‌دهند که یک فقیه نمی‌تواند برای همه افراد یک فتوا صادر کند. فتوا برحسب شرایط مختلف است و او باید مسائل را ملاحظه کند تا حکم و تکلیف بتواند از مکلف مُتَمَشِّی شود.

بنده خود مشاهده می‌کردم که وقتی در بعضی از موارد تکلیفی را از مرحوم آقا سؤال می‌کردند، ایشان سرشان را پایین می‌انداختند و هیچ جوابی نمی‌دادند؛ درحالی‌که اگر مثلاً بنده سؤال می‌پرسیدم، می‌فرمودند «این کار صحیح است.» علی‌کل‌حال گاهی اوقات محذوراتی وجود دارد و نمی‌توان جوابی داد.

## نمونه‌ای از کیاست مرحوم میرزای شیرازی

<sup>۱</sup>رسالة سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم، ص ۱۱۸، تعلیقه ۳:

«عبارت "حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ..." مضمون روایتی نیست، گرچه حکمی است صحیح و مطلبی است واقعی و حقیقی.»

در زمان میرزای بزرگ، سید محمدحسن شیرازی - اعلی الله مقامه - هنگامی که ایشان در سامراء اقامت داشتند، روزی جمعی از معتمین و غیرمعتم از اهالی گناباد به منزل ایشان آمدند و نامه‌ای درباره احوال مرحوم آیه الله سلطان محمد گنابادی - رضوان الله علیه - صاحب تفسیر بیان السعاده به خادم میرزا تحویل دادند و



درخواست کسب فتوای انحراف و اعوجاج و چه بسا قتل و اعدام ایشان را نمودند.

خادم میرزا نامه را به خدمت میرزا آورد و ایشان آن را مطالعه نمودند و سپس در صندوق نامه‌ها قرار دادند و پاسخی به خادم ندادند. ساعتی از این واقعه گذشت و افراد دیدند خبری از پاسخ نشد؛ پیغام دادند که: «جواب نامه ما چه شده است؟» مرحوم میرزای شیرازی به خادم فرمودند: «به آنها بگو نامه شما پاسخی ندارد.»<sup>۱</sup>

علت پاسخ ندادن ایشان این بود که اگر میرزا او را نهی می نمود، این مطلب را مثل پیراهن عثمان علم می کرد و این طرف و آن طرف می چرخاند؛ و از طرفی، به جهت خوف از خونریزی، امکان تجویز آن کار نیز وجود نداشت.

درحالی که همین گروه با مراجعه به فرد دیگری حکم اعدام و قتل او را گرفتند و آخر الامر او را به قتل رساندند.<sup>۲</sup> لذا فقیه باید زرنگ باشد و قلم و بیان و زبان خودش را هرجایی به کار نیندازد؛ در بسیاری از موارد باید سکوت کرد.

### نکته سوّم در تأثیر جهات و ملاکات خارجی در حکم اولیة نفس فعل

#### تبعیت اوامر و نواهی مولا از ملاکات نفس الامریه

نکته سوّم: بدیهی است که تعلق امر یا نهی مولا به هر فعلی تابع ملاکات نفس الامریه است؛ اگر ملاک وجود آن فعل نسبت به ملاک‌های دیگر ترجیح پیدا کند، رضای مولا به آن فعل تعلق می گیرد؛ اگر ملاک عدم آن فعل نسبت به ملاک‌های دیگر ترجیح پیدا کند، کراهت مولا به آن فعل خارجی تعلق می گیرد؛ و اگر بین ملاکات وجود و ملاکات عدم ترجیحی پیدا نشود و نسبت متساوی الطرفین

---

<sup>۱</sup> نابغه علم و عرفان در قرن چهاردهم، ص ۱۰۴.

<sup>۲</sup> در کتاب در خاتمه بیدخت چه می گذرد، تألیف شیخ محمد مدنی گنابادی - که از مخالفین سرسخت مرحوم سلطان محمد گنابادی بوده و توسط آیه الله سید محمود شاهرودی، ملقب به ناشرالاسلام شده است - در چندین مورد ذکر گردیده که مرحوم سلطان محمد گنابادی - رضوان الله علیه - به فتوای مرحوم آخوند خراسانی به قتل رسیده است. رجوع شود به ص ۷۷ و ۱۶۶ و ۱۷۳. (محقق)

باشد، طبعاً ارادهٔ مولا نسبت به وجود و عدم آن فعل متساوی خواهد بود که از آن به اباحه تعبیر می‌شود. بنابراین ممکن است خود فعل نسبت به یک ملاک مورد رضا و قبول شارع باشد، ولكن به جهات و ملاکات دیگر مورد رضای شارع نباشد؛ در این صورت طبعاً مصلحت فعلیهٔ انجام آن عمل، مقهور و مغلوب ملاکات نافیةٔ آن فعل خواهد بود و در اینجا کراهت مولا نسبت به آن فعل خارجی تحقق پیدا می‌کند.

فرض کنید که زید به جهت علمش و یا ضیف بودنش، اطلاق «أَكْرَمُ الضَّيْفِ» شامل او می‌شود و اکرام من حیثُ هُوَ هُوَ به نفس او تعلق می‌گیرد؛ اما اگر شرایط و جوّ حاکم بر آن جامعه به نحوی باشد که با اطلاع دیگران از اکرام زید، مخدوراتی ایجاد شود و برای او مشکلاتی به وجود آید، در این صورت دیگر جهات و ملاکات خارجی بر اکرامی که به نفس زید تعلق می‌گرفت، غالب می‌شود و نه تنها اکرام را در نظر مولا از رجحان می‌اندازد، بلکه از مرتبهٔ تساوی الطرفین هم عبور می‌دهد و آن را به مرجوحیت وامی‌دارد و خطاب «لا تُكْرِمُ زَيْدًا» می‌آید.

لا تُكْرِمُ زَيْدًا به جهت این نیست که اکرام او مورد رضای مولا نمی‌باشد، بلکه جهات خارجی در این شرایط و ظرف خاص، رجحان اکرام را حذف می‌کند؛ بنابراین ممکن است خود يك فعل مورد نظر مولا باشد اما جریانات خارجی و ملاکات دیگر، جنبهٔ نفی را غلبه دهد.

### کراهت روزه به واسطهٔ جهات خارجی

این مسئله، کلید بسیار مهمی برای استنباط است. بسیاری از مشکلات روایات و مسائل مرتبط با ماوراءالطبیعه با این روش می‌تواند توجیه و هضم شود و اشکالات آن حلّ و برطرف گردد. مثلاً<sup>۱</sup> نفس صوم امری ممدوح و موجب تقرب

است<sup>۲</sup> و خطاب «صُومُوا» علاوه بر روزهایی که روزه اش مستحب است،<sup>۳</sup> به هر روزی عدا يوم الأضحی و يوم الفطر<sup>۴</sup> تعلق می‌گیرد و سایر ایام را نیز تحت این ملاک قرار می‌دهد. در روایتی آمده است: «إِنَّ اللَّهَ

<sup>۱</sup> رجوع شود به اربعین در فرهنگ شیعه، ص ۸۰.

<sup>۲</sup> رجوع شود به وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۹۵.

<sup>۳</sup> مانند ایام مشخص در هر ماه، نه روز اول ذی‌الحجه، ماه رجب و شعبان، غدیر، مبعث و سایر ایام متبرکه. \*

\* وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۹۵.

<sup>۴</sup> وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۵۱۴.

«عَنْ الصَّادِقِ، عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فِي وَصِيَّةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لِعَلَىٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: "يَا عَلِيُّ، صَوْمُ الْفَطْرِ حَرَامٌ»

تبارک و تعالیٰ یقول: «الصَّوْمُ لِي وَ أَنَا أُجْزِي بِهِ»<sup>۱</sup> یا «أَنَا أُجْزِي بِهِ»؛ که بنا بر قرائت دوم حاوی معنای بسیار بالایی است.<sup>۲</sup> اجزی که برای روزه‌دار در این روایت ذکر شده مختص به ماه مبارک نیست و شامل همه موارد صوم صائمین می‌شود.

رسول خدا و به تبع ائمه و بزرگان ماه رجب و شعبان را به ماه مبارک رمضان متصل می‌کردند و سه ماه را پشت سرهم روزه می‌گرفتند؛<sup>۳</sup> چه خاصیتی در صوم وجود دارد که تا این اندازه در روایات نسبت به آن تأکید شده است؟! مسئله روزه بسیار مهم است و گویا در صوم حال تجرد بیشتر و اتصال قوی‌تر است؛ خطورات شیطانی کمتر به سراغ صائم می‌آید و حالات شهوانی کمتر پیدا می‌شود؛ در حال صوم تخیلات و توهمات و شیطنت‌ها و مجالس غیبتی که در سایر ایام وجود دارد کمتر، و در مقابل، جود و بخشش بیشتر است و اشخاص راحت‌تر انفاق می‌کنند. لذا در روایات صوم تعابیری شبیه به آنچه درباره نماز وارد شده و

---

و صَوْمُ يَوْمِ الْأَضْحَى حَرَامٌ.»

ترجمه: «امام صادق علیه السلام از پدرانشان روایت می‌کنند که در وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است که فرمود: «ای علی، روزه گرفتن در روز عید فطر حرام است، و روزه در روز عید قربان نیز حرام است.» (محقق)

<sup>۱</sup> من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۷۵.

<sup>۲</sup> رجوع شود به المیزان، ج ۲، ص ۲۵. أنوار الملکوت، ج ۱، ص ۴۷.

«علماء را در معنی «أجزی به» خلاف است: بعضی به صیغه معلوم خوانده‌اند، یعنی من خودم بنفسه جزای روزه‌دار را می‌دهم؛ و بعضی به صیغه مجهول، یعنی من خودم جزای روزه‌دار هستم. و در هر صورت معنی بسیار عالی است: اما اگر «أجزی به» خواندیم، پس برای شرافت روزه همین بس که در میان عبادات و نُسُک، خدا خود را بنفسه پاداش‌دهنده این فریضه دانسته است؛ و اگر «أجزی به» خواندیم، یعنی هیچ نعمتی و هیچ درجه از درجات جنت سزای روزه‌دار نیست مگر ذات مقدس او جل و علا که به نفس شریف خود جزای اوست.

و از اینجا استفاده می‌شود که راه وصول به لقای خداوند و فنای در ذات او که از لوازم جزای روزه باشد، بدون روزه میسر نیست.»

<sup>۳</sup> دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۲۸۴.

«و عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم... و كان رُبَّمَا صَامَ رَجَبَ وَ شَعْبَانَ وَ رَمَضَانَ يَصِلُهُنَّ.»

ترجمه: «و چه بسا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سه ماه رجب، شعبان و رمضان را روزه می‌گرفت و روزه این ماه‌ها را به یکدیگر وصل می‌نمود.» (محقق)

می‌فرماید: «الصَّلَاةُ خَيْرُ مَوْضُوعٍ فَمَنْ شَاءَ اسْتَقَلَّ وَ مَنْ شَاءَ اسْتَكْثَرَ»<sup>۱</sup> آمده است<sup>۲</sup> و از این نقطه نظر تفاوتی وجود ندارد.

مجتهد باید در هر فرع فقهی با توجه به مسائلی که از قرائن و شواهد به دست می‌آورد، به حُسن یا قبح فعلی در نزد مولا دسترسی و اطلاع پیدا کند. وقتی که ما به این موارد اکیده اطلاقات راجع به روزه نگاه می‌کنیم متوجه می‌شویم که چون در صوم جوع وجود دارد و جوع موجب تقرب است، بنابراین صوم فی حد نفسه مورد نظر و امضای شارع است و نمی‌تواند مورد عنایت مولا نباشد.

---

<sup>۱</sup> روضة المتقين، ج ۲، ص ۴۷. انوار الملکوت، ج ۱، ص ۱۴۹، تعلیقه ۲:

«نماز بهترین حکم از جانب خدای متعال است، پس هرکس می‌خواهد کم به جای آورد و هرکس می‌خواهد زیاد به جای آورد!»  
<sup>۲</sup> رجوع شود به الکافی، ج ۴، ص ۶۲؛ بحار الأنوار، ج ۷۹، ص ۳۰۸؛ الخصال، ج ۲، ص ۵۲۳ (با قدری اختلاف).

## کراهت صوم عاشورا به ملاک غلبه فضای تبرک دشمنان به روزه

اما وقتی در روز عاشورا پسر پیغمبر را به قتل رساندند و بنی امیه به عنوان تبرک این روز را روزه می گرفتند،<sup>۱</sup> در چنین شرایطی امام صادق علیه السلام راجع به همین صوم می فرماید: «روزه روز عاشورا مکروه است.»<sup>۲</sup>

در تاریخ پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علیه السلام روزه عاشورا مکروه نبوده است و راجع به کراهت آن چیزی نفرموده اند، اما وقتی به زمان امام صادق علیه السلام می رسد، حضرت می فرماید: «چون بنی امیه به واسطه این عمل پلید و به شکرانه این جنایت و فاجعه تاریخ، عاشورا را روز

<sup>۱</sup> مصباح المتعجد، ج ۲، ص ۷۷۵:

«إِنَّ هَذَا يَوْمٌ تَبَرَّكَتْ بِهِ بَنُو أُمَيَّةَ وَابْنُ أَكَلَةَ الْأَكْبَادِ اللَّعِينِ ابْنُ اللَّعِينِ.»

ترجمه: «این روز روزی است که بنی امیه به آن تبرک می جستند، همچنین فرزندی خورنده جگرها، آن ملعون فرزند ملعون.» (محقق)

<sup>۲</sup> وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۴۶۲:

«عن الحسين بن أبي غندير، عن أبيه، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: سألتُهُ عن صَوْمِ يَوْمِ عَرَفَةَ، فَقَالَ: "عِيدٌ مِنْ أعيَادِ الْمُسْلِمِينَ وَ يَوْمٌ دَعَاءٍ وَ مَسْأَلَةٍ." قُلْتُ: "فَصَوْمُ عَاشُورَاءَ؟" قَالَ: "ذَلِكَ يَوْمٌ قُتِلَ فِيهِ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَإِنْ كُنْتَ شَامِتًا فَصُمْ." ثُمَّ قَالَ: "إِنَّ آلَ أُمَيَّةَ نَذَرُوا نَذْرًا إِنْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ يَتَّخِذُوا ذَلِكَ الْيَوْمَ عِيدًا لَهُمْ، يَصُومُونَ فِيهِ شُكْرًا وَ يُفَرِّحُونَ أَوْلَادَهُمْ، فَصَارَتْ فِي آلِ أَبِي سَفْيَانَ سُنَّةٌ إِلَى الْيَوْمِ، فَذَلِكَ يَصُومُونَهُ وَ يُدْخِلُونَ عَلَى عِيَالَتِهِمْ وَ أَهَالِيهِمُ الْفَرَحَ ذَلِكَ الْيَوْمَ." ثُمَّ قَالَ: "إِنَّ الصَّوْمَ لَا يَكُونُ لِلْمُصِيبَةِ وَ لَا يَكُونُ إِلَّا شُكْرًا لِلسَّلَامَةِ؛ وَ إِنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أُصِيبَ يَوْمَ عَاشُورَاءَ، فَإِنْ كُنْتَ فِيمَنْ أُصِيبَ بِهِ فَلَا تَصُمْ وَ إِنْ كُنْتَ شَامِتًا مِمَّنْ سَرَّهُ سَلَامَةُ بَنِي أُمَيَّةَ فَصُمْ شُكْرًا لِلَّهِ تَعَالَى."»

ترجمه: «حسین بن غندير از پدرش روایت می کند که می گوید: از امام صادق علیه السلام راجع به روزه روز عرفه سؤال کردم. فرمود: «عیدی از اعیاد مسلمین و روز دعا و مسئلت از درگاه خداوند متعال است.» عرض کردم: «روزه روز عاشورا چگونه؟» فرمود: «آن روز روزی است که حسین علیه السلام در آن کشته شد؛ پس اگر از این مصیبت مسرور و خوشحال می شوی، روزه بگیر.» سپس فرمود: «بنی امیه نذر کردند که اگر حسین علیه السلام کشته شود، آن روز را در بین خود عید بدانند و به شکرانه آن، روزه بگیرند و فرزندان خود را شاد نمایند. بعد از آن این سنتی در میانشان شد و تا امروز نیز ادامه دارد. پس بدین جهت این روز را روزه می گیرند و اهل و خانواده خود را شاد و مسرور می نمایند.» سپس فرمودند: «روزه برای مصیبت نیست؛ روزه صرفاً به عنوان شکرانه سلامتی و صحت است. و حسین علیه السلام در روز عاشورا گرفتار مصیبت شد؛ پس اگر از کسانی هستی که به مصیبت او مصیبت زده و داغدار شده اند، روزه بگیر؛ و اگر مسرور می شوی و از کسانی هستی که سلامت بنی امیه آنان را شاد و خوشحال می کند، برای تشکر از خداوند متعال روزه بگیر.»

مبارکی می‌دانند و روزه می‌گیرند، و جوّ حاکم بر جامعه جنبه فرح و انبساطی پیدا می‌کند، شیعیان ما نباید در این فضا این روز را روزه بدانند.»

براین اساس صوم روز عاشورا مکروه می‌شود، اما صوم فی حدّ نفسه همان حُسن خود را دارد و همان‌طور که عبد در سایر ایام به وسیله جوع و عطش تقرب الی الله پیدا می‌کند، در این روز نیز آن تقرب پیدا می‌شود. جوع و عطش روز عاشورا با سایر ایام تفاوتی ندارد، مگر به جهت ملاکات دیگری که خارج از نفس الفعل، بر ملاک مقربیت خود فعل ترجیح یافته و حکومت پیدا کرده‌اند. در اینجا ملاک استحسان صوم کنار می‌رود و روزه در عاشورا مبعوض شارع می‌شود و کراهت به آن تعلق می‌گیرد و اگر کسی آن را انجام دهد ثوابی به او تعلق نمی‌گیرد.

گرچه روزه امری مخفی و باطنی است و به عکس حجّ و جهاد بروز و ظهوری ندارد و روزه بودن شخص قابل تشخیص نیست، ولی در عین حال امام علیه السّلام می‌فرماید چون فضای حاکم بر جامعه مکدر است، نباید شیعیان ما در چنین فضایی روزه بگیرند.

### **تبریک گفتن مردم شام به یکدیگر در روز عاشورا در عصر اخیر**

خدا جدّ ما را رحمت کند؛ ایشان می‌گفت:

من در زمان‌های سابق، روز عاشورا در شام بودم و خودم مشاهده کردم که

وقتی مردم به هم می‌رسند، به یکدیگر «مبروک» می‌گویند!

## کراهت نداشتن صوم عاشورا در زمان امروزه، به جهت انتفای ملاک مذکور

حال اگر این فضا تغییر پیدا کند، و آن ملاکی را که امام صادق علیه السلام مطرح می‌کند منتفی شود، دوباره همان ملاک استحسان و مقربیت صوم غالب می‌شود و استحباب روزه ثابت می‌گردد. براین اساس امروزه که در ایران نه بنی‌امیه هستند و نه مبارکبادی است، چون دیگر آن ملاک وجود ندارد و مقربیتی که به واسطهٔ جوع حاصل می‌شود نیز در اینجا موجود است، فلذا دیگر صوم در روز عاشورا مکروه نخواهد بود.

بنابراین، اینکه ما مشاهده می‌کردیم بزرگان حتی در روز عاشورا هم روزه می‌گرفتند، به این لحاظ بوده است<sup>۱</sup> و آنچه فقهاء فرموده‌اند که «افعالی مانند صلاة در حمام و صوم روز عاشورا و عمرهٔ متکرره در شهر واحد که به آنها نهی تعلق گرفته است، أقلُّ ثواباً خواهد بود» ملاک و معیاری نخواهد داشت.

نهی شارع إما بلحاظ ذاتیه<sup>۲</sup> و إما بلحاظ المقارنات و الملاکات الخارجة عن الذات<sup>۳</sup>، به امور مختلف تعلق می‌گیرد. میزان کراهت و یا رضایت مولا را می‌توان از کیفیت امر و نهی او دریافت که آیا اکرام زید من حیث المجموع مورد رضایت و امضای شارع است یا خیر؟ مسئله از دو وجه خارج نیست و در هر صورت با مبنای أقلُّ ثواباً سازگار نمی‌باشد.<sup>۴</sup>

تلمیذ: نظر مرحوم علامه برخلاف سایر علماء این بود که روزهٔ عاشورا کراهت ندارد؛ اما با توجه به اینکه بنی‌امیه به جهت مخالفت با شیعه انگشتر را در

---

<sup>۱</sup> جهت اطلاع بیشتر از مبنای مؤلف پیرامون ملاک‌های احکام رجوع شود به نوروز در جاهلیت و اسلام، ص ۲۵۰.

<sup>۲</sup> فرض کنید که نفس اکرام زید چون موجب عجب و تباهی و ضرر او می‌شود، لذا خود این فعل فی حدّ نفسه مورد کراهت شارع قرار گرفته است.

<sup>۳</sup> مانند اینکه با نفس اکرام به زید آسیبی نمی‌رسد و اتفاقاً بسیار هم برای او مفید است، اما با دخالت جهات خارجی مثل حسادت و نظر سوء سایر افراد، این اکرام مبعوض شارع شده است.

<sup>۴</sup> رجوع شود به همین مجلد، ص ۱۰۱.

دست چپ می کردند و الان دیگر کسی با این نیت چنین کاری نمی کند، چرا نظر ایشان در مورد تَخْتَم بالیسار تغییر نکرد؟

## ثابت بودن ملاک استجلاب تَخْتَم بالیمین

استاد: اولاً اتفاقاً الان هم اهل تسنن انگشتر را در دست چپ قرار می دهند و حتی بر این مسئله تعمد دارند.<sup>۱</sup>

ثانیاً یمین از یمُن گرفته می شود، و چون یمُن و برکت با دست راست حاصل می گردد، به دست راست «یمین» می گویند؛ بنابراین ممکن است ملاک انگشتر در دست راست قرار دادن، به نفس الفعل برگردد. به عبارت دیگر همان طور که نفس با پای راست در مسجد وارد شدن،<sup>۲</sup> غذا خوردن،<sup>۳</sup> انجام کارها و نوشتن با

<sup>۱</sup>مدینة المعاجز، ج ۷، ص ۶۷۴؛ مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۲۹۰:

«عن عیسی بن مهدی الجوهری و جماعة کثیرة عن ابي محمد العسکری علیه السلام فی حدیث طویل إلی أن قال علیه السلام: "إن الله عزَّ وجلَّ أوحى إلی جدی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، أنى خصصتک و علیاً و حُججى منه إلی يوم القيامة و شیعتکم بعشر خصال: صلاة إحدی و خمسين، و تعفیر الجبین، و التَّخْتُم بالیمین." إلی أن قال: "فخالفنا من أخذ حَقَّنًا و جزئیه الضالونَ فجعلوا صلاة التراويح فی شهر رمضان عوضاً من صلاة الخمسين." إلی أن قال: "و التَّخْتُم بالیسار عوضاً من التَّخْتُم بالیمین."»

ترجمه: «عیسی بن مهدی جوهری و عده زیادی، از امام حسن عسکری علیه السلام روایت می کنند که فرمود: "خداوند متعال به جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وحی نمود که من، تو و علی را، و حجت هایم بعد از او تا روز قیامت را، و شیعیان را، به ده خصلت مخصوص گردانیدم: پنجاه و یک رکعت نماز، و پیشانی بر خاک نهادن و انگشتر بر دست راست نمودن." تا اینکه فرمود: "سپس غاصبان حق ما و حزب گمراهشان با ما مخالفت نموده و نماز تراویح را در ماه رمضان به جای پنجاه و یک رکعت نماز قرار دادند." تا اینکه فرمود: "و انگشتر به دست چپ کردن را به جای انگشتر بر دست راست نمودن قرار دادند."» (محقق)<sup>۲</sup> وسائل الشیعة، ج ۵، ص ۲۴۶.

<sup>۳</sup> در آداب اکل مستحب است که انسان با دست راست غذا بخورد و از دست چپ کمک گرفتن کراهت دارد.\*

\*عوالی الالکی، ج ۱، ص ۱۴۵:

«قال [رسول الله] صلی الله علیه و آله و سلم: "إذا أكل أحدکم فلیأكل بیمینه، و إذا شرب فلیشرب بیمینه؛ فإن الشیطان يأكل بشله و یشرب بشله.»

ترجمه: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: "هنگامی که فردی از شما غذا می خورد، با دست راست بخورد و هنگامی که می آشامد، با دست راست بیاشامد؛ چراکه شیطان با دست چپ می خورد و با دست چپ می آشامد."» (محقق) الکافی، ج ۶، ص ۲۷۲:

«عن ابي بصیر عن ابي عبد الله علیه السلام، قال: "لا تأكل بالیسار و أنت تستطیع."»

ترجمه: «ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: "تا می توانی با دست چپ غذا نخور."» (محقق)



دست راست ممدوح است، مسئلهٔ تختّم نیز همین طور است.

## پایه‌گذاری بدعت تختّم بالیسار توسط معاویه

تختّم بالیمین از علامات مؤمن است؛<sup>۱</sup> نشانه‌ای است که او در راستای این مکتب حرکت می‌کند، و لذا قبل از اینکه معاویه انگشتر در دست چپ کند، پیغمبر و امیرالمؤمنین و امام حسن علیهم السّلام انگشتر را فقط در دست راست قرار می‌دادند.<sup>۲</sup>

---

<sup>۱</sup> کتاب المزار (مفید) ص ۵۳؛ الإقبال، ج ۳، ص ۱۰۰. اربعین در فرهنگ شیعه، ص ۷۷:

«در کتاب اقبال، سیدبن طاووس با اسنادش به ابی جعفر طوسی، و او با اسنادش به امام حسن عسکری علیه السّلام روایت می‌کند که آن حضرت فرمودند:

علامات المؤمن خمس: صلاة [صلوات] إحدى و خمسين، و زیارة الأربعین، و التّختّم بالیمین [فی الیمین]، و تعفیر الجبین، و الجهر بسم الله الرحمن الرحیم.

”نشانه‌های مؤمن پنج چیز است؛ اول: نماز پنجاه‌ویک رکعت (واجب و نافله در طول شبانه‌روز)؛ دوم: زیارت اربعین حضرت سیدالشهدا علیه السّلام؛ سوم: انگشتر در دست راست نمودن؛ چهارم: پیشانی بر خاک گذاردن؛ پنجم: بلند گفتن بسم الله الرحمن الرحیم در نمازهای جهریه (صبح، مغرب و عشاء).“

<sup>۲</sup> الکافی، ج ۶، ص ۴۶۹ و ۴۷۰؛ المناقب (ابن شهر آشوب) ج ۳، ص ۳۰۲ (به نقل از محاضرات الأدباء):

«كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَأَصْحَابُهُ يَتَخْتَمُونَ فِي أَيْمَانِهِمْ، وَأَوَّلُ مَنْ تَخْتَمَ فِي يَسَارِهِ مُعَاوِيَةُ.»

ترجمه: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اصحاب آن حضرت انگشتر را در دست راستشان می‌کردند، و اولین کسی که انگشتر در دست چپ خود نمود، معاویه بود.» (محقق)

ربیع الأبرار و نصوص الأخبار، ج ۴، ص ۴۳۹. المناقب، ج ۳، ص ۳۰۲:

«تَنَفَّ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ السَّلَامِيُّ: "أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَتَخْتَمُ فِي يَمِينِهِ وَخَلْفَاءَ الْأَرْبَعَةِ بَعْدَهُ، فَنَقَلَهَا مُعَاوِيَةُ إِلَى الْيَسَارِ وَأَخَذَ النَّاسُ بِذَلِكَ، فَبَقِيَ كَذَلِكَ أَيَّامَ الْمُرَوَّانِيَّةِ، فَنَقَلَهَا السَّفَّاحُ إِلَى الْيَمِينِ فَبَقِيَ إِلَى أَيَّامِ الرَّشِيدِ فَنَقَلَهَا إِلَى الْيَسَارِ وَأَخَذَ النَّاسُ بِذَلِكَ." وَاشْتَهَرَ أَنَّ عَمْرَو بْنَ الْعَاصِ عِنْدَ التَّحْكِيمِ سَلَّهَا مِنْ يَدِهِ الْيُمْنَى وَقَالَ: "خَلَعْتُ الْخِلْفَةَ مِنْ عَلِيٍّ كَخَلَعِي خَاتَمِي هَذَا مِنْ يَمِينِي، وَجَعَلْتُهَا فِي مُعَاوِيَةَ كَمَا جَعَلْتُ هَذَا فِي يَسَارِي."»

ترجمه: «در کتاب تنفّ ابی عبدالله سلامی آمده است: "رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم انگشتر را در دست راست می‌نمودند، و چهار خلیفه بعد از ایشان نیز چنین می‌کردند. پس از آن معاویه انگشتر را به دست چپ منتقل کرد و مردم نیز از او تبعیت نمودند و این عمل به همین صورت در ایام خلافت آل مروان نیز ادامه یافت. تا اینکه سفّاح انگشتر را به دست راست برگرداند و این سنت تا زمان خلافت هارون الرشید باقی ماند و او آن را به دست چپ منتقل نمود و مردم نیز از او پیروی کردند.»

مشهور است که عمروعاص در واقعهٔ حکمیت انگشتر را از دست راست خویش درآورد و گفت: «علی را از خلافت خلع کردم، چنان‌که این انگشترم را از دست راستم در آوردم، و خلافت را در معاویه قرار دادم، چنان‌که انگشترم را در دست چپ خویش نهادم.» (محقق)

و دیده نشده که تَخْتَم بالیسار کرده باشند.<sup>۱</sup>

از آنجا که در آن زمان انگشتر در دست راست نهادن به عنوان یک سنت مطرح بود، معاویه برخلاف آن سنت عمل کرد و انگشتر را درملاعام از دست راست درآورد و در دست چپ قرار داد و اهل سنت نیز به تبع او تَخْتَم بالیسار کردند و این شعار آنها شد؛ نه اینکه مؤمنین به جهت مخالفت با معاویه و اهل تسنن تَخْتَم بالیمین کنند و این سنت از زمان او تشکیل شده باشد.

از آنچه گذشت روشن شد که روایت امام حسن عسکری علیه السلام که می‌فرمایند: «علاماتُ المؤمنِ خمسٌ...» به جهت شناخته شدن مؤمن از اهل تسنن نیست؛ بلکه تَخْتَم بالیمین علامت ایمان است و مؤمن باید این عمل را انجام دهد، چه معاویه و تَخْتَم بالیسار وجود داشته باشد و چه وجود نداشته نباشد.

«زيارة الأربعين» نیز مانند «التختم باليمین» از علامات مؤمن است؛ به این معنی که مؤمن زیارت اربعینی که به سیدالشهدا علیه السلام اختصاص داده شده است را در هر حال انجام می‌دهد و به این کاری ندارد که اهل تسنن چه می‌گویند و در اربعین امواتشان چه می‌کنند؛ بنابراین کسانی که برای غیر آن حضرت اربعین می‌گیرند، فاقد علامتی هستند که مورد نظر روایت است.

### نکته چهارم در لزوم لحاظ قرائن تاریخی در استنباط حکم

نکته چهارم: اتفاقاً از نکات بسیار مهمی که با موضوع تکرار عمره نیز ارتباط دارد این است که مجتهد باید موضع روایات و اخبار را نسبت به قضایایی که عموم جامعه به آن تمایل دارند، لحاظ کند و مورد

---

<sup>۱</sup> تلمیذ: پس روایاتی که دلالت بر جواز تَخْتَم بالیسار می‌کنند\* چه می‌شود؟ استاد: آن روایات دلالت بر تقیه می‌کنند.

\*. الکافی، ج ۶، ص ۴۶۹:

«عن يحيى بن أبي العلاء، عن أبي عبد الله عليه السلام، أنه سأله عن التَّخْتَمِ فِي الْيَمِينِ وَ قَلْتُ: "إِنِّي رَأَيْتُ بَنِي هَاشِمٍ يَتَخْتَمُونَ فِي أَيْمَانِهِمْ." فَقَالَ: "كَانَ أَبِي يَتَخْتَمُ فِي يَسَارِهِ وَ كَانَ أَفْضَلَهُمْ وَ أَفْقَهُهُمْ."»

ترجمه: «يحيى بن ابى العلاء از امام صادق عليه السلام روایت می‌کند که آن حضرت از او راجع به تَخْتَم به دست راست پرسیدند و من عرض کردم: "من بنی هاشم را دیدم که انگشتر را در دست راستشان می‌کردند." فرمود: "پدرم انگشتر را در دست چپش می‌نهاد، درحالی که فاضل‌ترین و فقیه‌ترین آنان بود."» (محقق)

مرآة العقول، ج ۲۲، ص ۳۵۶:

«عن علي بن جعفر، قال: سألت أخى موسى عليه السلام عن الخاتم يُلبَسُ فِي الْيَمِينِ، فَقَالَ: "إِنْ شِئْتَ فِي الْيَمِينِ وَ إِنْ شِئْتَ فِي الْيَسَارِ."»

ترجمه: «علی بن جعفر علیه السلام می‌گوید: از برادرم موسی علیه السلام راجع به انگشتر سؤال کردم که آیا باید آن را در دست راست نمود؟ فرمود: "اگر خواستی در دست راست و اگر خواستی در دست چپ قرار بده."» (محقق)

یکی از مواردی که بنده پیگیر آن بودم و الان هم تا حدودی بحث از آن بالا گرفته است، مسئله برگزاری مراسم اربعین برای متوفی می‌باشد. همان‌گونه که افراد نسبت به تکرار عمره مفرده تمایل دارند اما شارع مقدس چنین اجازه‌ای نداده است، همه کسانی که عزیزی را از دست داده‌اند اشتیاق دارند که برای هفت و اربعین و سال او مجلس بگیرند؛ امروزه که دیگر بعد از گذشت صد سال و پوسیده شدن استخوان‌ها و حتی طعمه موران شدن آنها نیز برای متوفی «ذکرئ سنویة» می‌گیرند، درحالی که برای اموات اربعین گرفتن هیچ وجه شرعی ندارد.

چگونه ممکن است کسی ادعا کند که مراسم اربعین در زمان سابق وجود داشته، در صورتی که هیچ نمونه‌ای در تاریخ برای آن ذکر نشده است؟! چطور جریانات، ارتباطات، جنگ‌ها، سنت‌هایی که بوده و از بین رفته و سنت‌هایی که تا الان وجود دارد، همه در تاریخ اسلام ذکر شده و فقط این یک مورد نقل نشده است؟! با توجه به اینکه مهم‌ترین مسئله مبتلا به اجتماعی همین مرگ‌ومیری است که در تاریخ برای بزرگان، صحابه، فقهاء، حکماء و امثالهم مضبوط است، چرا حتی یک مورد هم ذکر نشده است که برای شخصی - حتی پیغمبر و ائمه علیهم السلام - اربعین گرفته باشند؟!<sup>۱</sup>

دویست و هفتاد سال، یک روز و دو روز نیست؛ ائمه علیهم السلام نزدیک به سه قرن با این مسئله مبتلا به در میان مردم زندگی کردند، در حالی که حتی یک اربعین برای خودشان یا اصحاب و ارحامشان برگزار نکردند. قطعاً تا در برگزاری اربعین برای غیر از سیدالشهدا علیه السلام مبغوضیت نباشد، ائمه علیهم السلام چنین رویه‌ای را پیش نمی‌گرفتند؛ اینکه انجام نداده‌اند به این معناست که این عمل مورد رضای پروردگار نیست و از جهت شرعی اشکال دارد، و کسی که بگوید اشکال ندارد، بدیهیات را انکار کرده است.

بنده وقتی شنیدم که برخی از آقایان گفته‌اند: «اربعین برای پیغمبر و ائمه علیهم السلام برگزار می‌شده، ولی از بین رفته و الان فقط برای امام حسین باقی مانده است»،<sup>۲</sup> بسیار تعجب کردم و در نامه‌ای نوشتم: اگر شما به مطالبی غیر از آنچه در کتب در دسترس ماست رسیده‌اید، لطفاً دلالتان را ارائه دهید تا در چاپ‌های بعد اصلاح شود.

---

<sup>۱</sup> تلمیذ: آیا عدم وجدان دلیل، حرمت را ثابت می‌کند؟

استاد: بدعت است! اگر در مسئله اربعین - ولو یک درصد - استجابی باشد، باید مسکوت‌عنه واقع نشود و ائمه باید آن را بیان کنند؛ پس چرا نفرموده‌اند؟!

<sup>۲</sup> شکوفایی عقل در پرتو نهضت حسینی، ص ۲۳۱.

معلوم است که هیچ وقت جواب نخواهند داد؛ چراکه در تاریخ چنین چیزی وجود ندارد؛ پس چرا ما باید به مردم دروغ بگوییم و حقیقت را برای مردم بیان نکنیم؟! آیا مقام امام حسین از پیغمبر هم بالاتر بود که اربعین پیغمبر نسخ شده ولی برای امام حسین باقی مانده است؟! اگر رسول خدا اربعین داشت، چرا باید تا حدود پنجاه سال بعد از شهادت آن حضرت<sup>۱</sup> اربعین بگیرند و سپس بعد از زمان شهادت امام حسین در سال شصت و یک یک دفعه همه تعطیل شود و دیگر ادامه پیدا نکند؟! آیا این حرف، خنده دار و عذر بدتر از گناه نیست و این صحبت ها در روز قیامت مسئولیت و حساب و کتاب ندارد؟! آیا سیدالشهدا علیه السلام ما را مؤاخذه نخواهد کرد که اگر این مسئله را در منابع دیده ای سند بیاور و اگر ندیده ای چرا چنین مطلبی را بیان کردی؟!

اربعین فقط و فقط به سیدالشهدا اختصاص دارد؛ وقتی برای امام حسن، حضرت زهرا، امیرالمؤمنین و حتی پیامبر اربعین وجود ندارد، چرا ما برای اموات خود اربعین برگزار می کنیم؟! آیا عدم سفارش به زیارت اربعین برای امام سجاد و امام باقر علیهما السلام، بر مبعوضیت این امر دلالت نمی کند؟! اگر این مراسم مبعوض نبود و مباح محسوب می شد، باید افرادی بدون اینکه مورد اعتراض واقع شوند اربعین می گرفتند و از اینکه تا به حال این مجالس نبوده

---

<sup>۱</sup> در روایت وارد شده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را سم دادند و ایشان را شهید کردند. امام صادق علیه السلام می فرماید:

تَدْرُونَ مَا تَنبِئُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَوْ قُتِلَ؟ إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ: ﴿أَفَايُنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ أُنْقَلَبَ تَمًّا عَلَىٰ أَعْقَبِكُمْ﴾، \* فَسَمَّ قَبْلَ الْمَوْتِ، إِنَّهُمَا سَمَتَاهُ! \*\*

«آیا می دانید پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با مرگ طبیعی از دنیا رفت یا کشته شد؟ خداوند می فرماید: «پس اگر او بمیرد یا کشته شود، آیا شما بر روی پاشنه های پای خود به عقب و از گون می شوید؟!» بنابراین، آن حضرت قبل از مرگ سم داده شده بود و آن دو زن او را مسموم کردند.»

\* سوره آل عمران (۳) آیه ۱۴۴.

\*\* بحار الأنوار، ج ۳۱، ص ۶۴۱ (به نقل از تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۰۰).

است معلوم می‌شود که مبعوضیت دارد و خلاف سنت است؛ آن وقت مسئله مشکل خواهد شد. وقتی که ما همراه با امام حسین علیه السلام، برای اموات خود نیز مراسم اربعین برقرار می‌کنیم، دیگر آن پنج نشانه و علائم خمسه را نخواهیم داشت.

اهل تسنن در این مورد به سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم عمل می‌کنند، ولی در بین شیعیان جزء سننی شده است که اگر کسی انجام ندهد، از جامعه طرد می‌شود!

چندی پیش فردی بر بالای منبر، مراسم اربعین را رد کرده بود؛ به او پیغام دادند که «اگر بار دیگر از این مطالب سخن بگویی، دیگر اجازه نمی‌دهیم تو را دعوت کنند!» این چه وضعیتی است و چرا ما باید برخلاف سنت پیغمبر و ائمه علیهم السلام عمل کنیم!؟

سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم این است که سه روز بعد از مصیبت، صاحبان عزا زندگی عادی خود را شروع کنند.<sup>۱</sup> رسول خدا به منزل جعفر طیار آمدند و دیدند که اهل خانه سیاه پوشیده‌اند؛ حضرت فرمودند که بیشتر از سه روز عزا نگیرید.<sup>۲</sup>

---

<sup>۱</sup> الکافی فی الفقه، ص ۲۴۰:

«و من السنّة تعزیه أهله ثلاثة أيام، و حمل الطّعام إلیهم.»  
اربعین در فرهنگ شیعه، ص ۸۴:

«سنت این است که تا سه روز از هنگام وفات برای طلب مغفرت و تسلیت، مجلس ترحیم به‌پا دارند و برای صاحبان مصیبت غذا ببرند.»

من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۸۲:

«قال أبو جعفر علیهما السلام: "یصنعُ للمیتِ ما تمّ ثلاثة أيامٍ من یومِ مات."»  
اربعین در فرهنگ شیعه، ص ۸۵:

«برای متوفی سه روز مجلس عزا و مصیبت باید برپا کنند، از روزی که فوت نموده است.»

<sup>۲</sup> جامع البیان، ج ۲، ص ۶۹۷:

«عن أسماء بنتِ عمیس، قالت: "لَمَّا أُصِيبَ جَعْفَرٌ قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: تَسَلَّبِي \*ثَلَاثًا، ثُمَّ اصْنَعِي مَا شِئْتِ."»  
ترجمه: «اسماء بنت عمیس می‌گوید: هنگامی که جعفر بن ابی‌طالب به شهادت رسید، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمودند: "تا سه روز ترک زینت کن \* و بعد از آن هرچه خواستی انجام بده."» (محقق)

\* در بیان معنای «تَسَلَّب» بعضی از کتب لغت معتبر چون العین و معجم مقاییس اللغة و الطراز الأول؛ آن را به معنای کلی حِداد (ترک زینت و خضاب و بوی خوش) تبیین نموده‌اند. و اما آنچه بعض دیگر از کتب لغت که تسلب را به معنای پوشیدن لباس سیاه آورده‌اند، به نظر صحیح نبوده و از باب بیان مصداق شایع در عرف می‌باشد. (محقق)

\*\* جهت اطلاع بیشتر پیرامون کراهت شدید پوشیدن لباس سیاه، رجوع شود به: الکافی، ج ۳، ص ۴۰۳؛ تهذیب الأحکام، ج ۲، ص ۲۱۳؛ مفتاح الفلاح، ص ۳۷۳؛ نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۴۹۸؛ وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام، ص ۶۵، تعلیقه؛ رساله نکاحیه، ص ۱۸۴؛ مهر تابناک، ص ۲۱۹.

این سنت رسول خداست، ولی متأسفانه امروزه تا چهل روز همه سیاه می‌پوشند و مجالس عروسی زوجینی را که منتظرند، تعطیل می‌کنند؛ این رسوم خرافی همه غلط و خلاف است!<sup>۱</sup>

بنابراین، تمایل عمومی جامعه برای انجام یک عمل، به تنهایی نمی‌تواند مستمسک اثبات جواز آن قرار گیرد و فقیه باید از منابع استنباط، موضع شارع را لحاظ نماید. از طرفی، انجام نشدن مسئله‌ای در زمان ائمه با وجود گرایش عرفی به آن، کاشف از عدم رضایت شارع می‌باشد و از عدم ورود روایت نهی، نمی‌توان به حلیت استدلال نمود.

---

<sup>۱</sup> جهت اطلاع بیشتر از مبنای مؤلف پیرامون مسئله اربعین، رجوع شود به اربعین در فرهنگ شیعه.





## فصل سوم : حقیقت معنای نهی شارع



## تشخیص میزان کراهت و میل مولا، از کیفیت بیان

در این بخش جهت روشن‌تر شدن اشکال مفهوم «أقلُّ ثواباً»، به بررسی معنای نهی شارع خواهیم پرداخت.

انسان می‌تواند میزان رضایت و کراهت شارع نسبت به يك فعل را از کیفیت عبارات او تشخیص دهد. من باب مثال اگر فعلی در لسان ادله به نحو استحباب مورد رضایت و رغبت باشد، خطاب «لازمٌ أن تُکرّمَ زیداً» یا «أکرّمَ زیداً» تعلق می‌گیرد؛ و اگر به مرتبه ایجاب برسد عبارت «یجبُ أن تُکرّمَ زیداً» یا «أکرّمَ زیداً علی کلِّ حالٍ» صادر می‌شود. اما اگر عبارتی نظیر «ینبغی أن لا تفعل»<sup>۱</sup> و «لا أحبُّ أن تفعل» آورده شود، به این معناست که کراهت، کراهت مختصری است؛ و اگر به مرتبه حرمت برسد و بگوید «لا تفعل» یا «یجبُ أن لا تفعل»، این لفظ بر شدت و حدّت کراهت دلالت دارد.

علی‌کُلِّ حال چه در صورت رضایت و چه در صورت کراهت بالأخره باید رضایت یا کراهت شارع به آن فعل - ولو یک در صد - وجود داشته باشد؛ با این فرض چطور ممکن است عبادتی مانند نماز در حمام که فقط در اصل وضع مورد رضایت و مقبولیت شارع بوده، در عین حال کراهت داشتن، أقلُّ ثواباً باشد؟! محال است که به نفس فعلی هم کراهت و هم رضایت تعلق بگیرد؛ چگونه ممکن است فعلی مبعوض شارع باشد و در عین حال آن را به عنوان عبادت بپذیرد؟! حلّ این اشکال فقط در مسئله حسن و قبح فعلی و فاعلی ممکن است.

---

<sup>۱</sup> «ینبغی أن لا تفعل» یعنی «أنا أحبُّ أن لا تفعل» یا «إن لا تفعل یکون أحسن» و امثال ذلک.

تلمیذ: آیا نماز در حمام باطل است؟

استاد: باطل نیست، اما کراهت دارد.

تلمیذ: اگر نماز در حال قضا شدن باشد، باز هم اقامه نماز در حمام مکروه است؟

استاد: خیر، اشکال ندارد؛ نماز مستحب یا نماز واجب در صورت عدم اضطرار و ضیق وقت، در حمام مکروه است. نظیر مسئله سلام که مستحب است ولی در مواردی کراهت دارد؛ مانند: سلام به شخص در حال استحمام؛ سلام به مصلی<sup>۱</sup> و سلام به خطیب<sup>۲</sup>. درست است که گفته اند سلام کنید، ولی نه اینکه در هر جا و به هر کیفیتی؛ هر چیز حساب و کتابی دارد و انسان باید عقل خود را هم به کار گیرد؛ «هر سخن جایی و هر نکته مقامی دارد».

این قضیه را مولانا در مثنوی بیان می کند که شخصی در هنگام استنجا دعای استنشاق را می خواند؛ می فرماید:

### اشتمال بر مبانی دقیق عرفان اسلامی، مشکل مثنوی مولانا نزد مخالفین (ت)

خدا مولانا را رحمت کند؛ مطالب مثنوی دریایی از معارف است. باید به مخالفین مولانا گفت اگر از او به خاطر اسم آوردن از عمر و ابوبکر خیلی ناراحت هستید، آن صفحه ای که مربوط به آنهاست را از مثنوی جدا کنید و کنار بیندازید و بقیه اش را بخوانید.<sup>۳</sup>

...<sup>۴</sup>

---

<sup>۱</sup> الخصال، ج ۲، ص ۴۸۴.

<sup>۲</sup> قرب الإسناد، ص ۱۴۹.

<sup>۳</sup> مثنوی معنوی، ص ۳۷۹.

<sup>۴</sup> [ادامه تعلیقه صفحه قبل] اقرار نماید که این اشعار مثلاً از من نبوده و بدان افزوده شده است، آیا دیگر این کتاب بی مثال برای شما خالی از اشکال و ایراد خواهد شد؟ و دیگر اعتراضی بر او و مطالبش وارد نخواهد بود؟! خیر، مثنوی مولانا اشکالش در اشعار مدح خلفاء نیست، که در اعلان و ابلاغ و اظهار مبانی عرفان و وحدت وجود است؛ شما از وحدت وجود مولانا می ترسید نه از مدائح او نسبت به خلفاء، چه خوب می دانید که شخصیتی بی بدیل چون جنابش اگر از مثل ابوبکر و عمر و عثمانی که در عرضه مسائل علمی و فرهنگی حتی از کمترین مراتب معرفتی در زمان خود پایین تر بودند مدح و ثنا گویند، به اعتبار و اتقان کلمات و سخنان خویش لطمه وارد نموده است. گیرم که مولانا فردی سنی مذهب بوده است، آیا این مسئله دلیل آن می شود که به خاطر اشعاری چند، خود را از این دریای بی کران معارف الهی محروم نماییم؟! شما به این بنده بنمایانید: از زمان ظهور و نشأت مولانا تا کنون چند نفر به واسطه مدح و ثنای او از خلفاء جور، به مذهب تسنن گرویده اند و از تشیع فاصله گرفته اند؟ آیا کسی را

یارای آن می‌باشد که در مقام مقایسه و سنجش بین مدح و ستایش علی مرتضی حیدر کرار در اشعار مولانا و آن مضامین مستانه و عاشقانه‌ای که حکایت از شور و حال دیگری در آن جناب هنگام سرودن اشعار آبدار و عرش بنیان می‌نمود با اشعاری که در مدح خلفاء جور به‌نظم درآورده است، جانب خلفاء را بگیرد و مولانا را در این کتاب متمایل به خلفاء جلوه دهد؟! زهی بی‌انصافی و عناد و حماقت! و نعوذ بالله من الجهل و العصبية و الضلال.

آیا آن اشعار عجیب و غریب مولانا درباره امیرالمؤمنین علیه السلام حکایت از تشیع او نمی‌کند؟!  
آیا این شعر:

باز گو ای باز عرشِ خوش‌شکار \*\* تا چه دیدی این زمان از کردگار

راز بگشا ای علی مرتضی \*\* ای پس از سوءالقضاء حُسن‌القضاء\*

حکایت از محکوم نمودن خلافت خلفاء ثلاثه نمی‌کند؟

آیا احتمال تقیه در آن شرایط و محیط نسبت به این دُرّ بی‌مثال و عارف فرزانه و افتخار عالم تشیع نمی‌رود؟! عجب! چگونه است که اگر فقیهی در بعضی از آثار در مقام تعریف و تمجید از حکام و سلاطین زمان تعبیر و جملات غریبی را به‌کار ببرد باکی بر او نیست و به دستاویز مماشات و رعایت تقیه از هر عیب و شینی منزّه و مبرّی می‌شود، اما این شیوه برای آن ولی الهی و عارف بالله در آن شرایط سخت و طاقت‌فرسا و محیط زیست، مجاز و قابل پذیرش نیست؟!

و آیا رعایت عدل و انصاف علمی موجب پرهیز از قضاوت عجولانه و اتهام به اولیای الهی نمی‌شود، و قاعده و قانون حریم احتیاط در روایات و آثار معصومین علیهم السلام ما را مجبور به [ادامه در صفحه بعد]

<sup>۱</sup> [ادامه تعلیقه صفحه قبل] تأمل و توقف در قضاوت نمی‌نماید؟

سؤال و پرسش این قلم از معترضین و مهاجمین بر مکتب و مدرسه و شخص مولانا این است که: آیا اشعار آن جناب در مدح خلفاء بود که بر مکتب تشیع ضربه وارد کرد و مردم را از گرایش به اهل بیت بازداشت یا فتوی آن فقیهی که ده‌ها سال نان‌ونمک امام زمان ارواحنا فداه را خورده و در سال‌های آخر عمر خود با تبریّه عمر از انتساب آن تعبیر ننگین و شرم‌آور بر رسول خدا، ساحت خلیفه دوم را از آن جنایت منزّه ساخت؟!!

آیا کمر دخت پیامبر را اشعار مولانا در مدح خلفاء ثلاثه شکست یا آن تنزیه و تبریّه فقیه اهل بیت که گفته بود و چه زشت و نامیمون سخن رانده بود که انتساب این عبارت: "إِنَّ الرَّجُلَ لَيَهْجُرُ؛\*\*" این مرد هزیان می‌گوید" به جناب عمر محال و غیر قابل قبول است؟ و در پی این سخن هزل و مزخرف، علماء اهل سنت اعلام کردند که اکنون شیعه پس از گذشت هزار و چهارصد سال به بطلان خود و کذب افترااتی که بر خلفاء ثلاثه وارد می‌نموده است پی برده است!

آیا کمر امیرالمؤمنین علیه السلام را اشعار و سخنان مولانا خرد کرد یا باطیل و هزیان‌های آن فقیه عالم‌نمای شیعی که سقیفه بنی‌ساعده را از افتخارات عالم اسلام برشمرد و آن را موجب ثبات و بقاء خلافت اسلامی دانست؟ و خلافت بنی‌امیه را موجب عزت و افتخار اسلام اعلام نمود؟ و واقعه عظمای غدیر را یک فرع پیش پا افتاده فقهی همچون سایر فروع مختلفه‌فیها قلمداد کرد؟

کدام یک از این دو طیف کمر علی را شکستند؟! آیا آن فقیهی که با انکار هجوم عمر به خانه فاطمه زهراء و آتش زدن درب خانه و قتل حضرت محسن بین در و دیوار و کشته شدن دخت پیامبر موجبات خشنودی و خرسندی زعمای اهل سنت و علمای وهابی

را فراهم نمود و خدمتی که به آنها نمود در طول هزار و چهارصد سال کسی چنین نکرد ضربه بر فرق مولای متقیان وارد ساخت، یا کسانی چون مولانا و محیی‌الدین و امثال اینها؟!]

آیا کسانی که برای تحقق وحدت خیالی و پوشالی، قلم بطلان بر مبانی و اصول مسلم تشیع می‌کشند و در خوش خدمتی به مرام و مذهب اهل سنت حتی از خود آنان جلوتر و پیش‌قدم‌تر افتاده‌اند، مبلغ و منادی تشیع هستند، اما دلاورمردان عرصه معرفت و فرهیختگان و مشعل‌داران وادی بهاء و عظمت و تجرد و توحید از خوان لایزال ولایت محروم و بی‌نصیب‌اند؟

بحمدالله امروزه دیگر دغدغه وحدت و مسالمت بین دو مذهب از میان رفته است، و با هدایا و تحفه‌هایی که از سوی علماء شیعه به‌جانب اهل سنت هر روز و هر ساعت روان است جای هیچ‌گونه نگرانی و تشویش خاطر نمی‌باشد، و با این وضعیت که به پیش می‌رویم نه تنها آن آرزو و امینیه محقق، بلکه فرسنگ‌ها از آنان جلو افتاده‌ایم. روزی یکی از همین فقیهان با انکار فدک و [ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلقه صفحه قبل] دیگری با انکار زیارت عاشوراء و سومی با انکار زیارت ناحیه و چهارمی با انکار عصمت از امام علیه‌السلام و پنجمی با انکار علم غیب امام علیه‌السلام و همین‌طور هر روز برگی زرین بر افتخارات شیعه می‌افزایند و آن را نزد مخالفین و جوامع علمی سربلند و سرفراز می‌نمایند!

اگر امروز یک مرد ابله و نادانی حکم به سقوط حجیت کلام معصوم دهد و یا زیارت جامعه کبیره را صادره از غالیان شیعه بشمارد بر او می‌شوریم و فریاد و اسلام‌ماه سر می‌دهیم، اما بر شیخ‌الفقهاء، صاحب‌جواهر در بحث کر که حکم به خطا و اشتباه معصوم کرده است خرده نمی‌گیریم و یا بر فقیهانی که همین زیارت جامعه را از غلات شیعه برشمرده‌اند، بر نمی‌آشوبیم؛ این تضاد و تفاوت چراست؟

در اینجا به این کلام قویم مرحوم آیه‌الله العظمی عارف بالله و بأم‌الله افتخار عالم تشیع علامه سید محمدحسین طباطبایی - قدس الله سره - می‌رسیم که فرمود: "تنها راه معرفت حقیقت امام علیه‌السلام و وصول به کنه ولایتش عرفان الهی است و بس، و عرفان بالله منحصرأ با سلوک و سیر الی‌الله برای سالک حاصل می‌گردد."

فضلاء و طلاب عزیز باید توجه و عنایت خود را بر روی متون اخلاقی و عرفانی و حکمی بزرگان بیشتر کنند و از دریای بی‌کران معارف آنها، لثالی شاهوار و جواهر نایاب مبانی معرفتی استخراج و اصطیاد نمایند و از اطوار و حرکات کودکانه برخی که فقط در خور شئون اطفال و بی‌مایگان است طرفی نبسته و دغدغه به خویش راه ندهند و برای رسیدن به معارف لایتناهی مکتب جعفری هیچ حد و مرزی نشناسند و بر هیچ رادع و مانعی نیندیشند و سعادت و فلاح ابدی خود را بر غوغای سفیهان و تطمیع دنیا‌باوران و تهدید زورمداران ترجیح دهند، و بدانند بزرگان و اساطین علم و درایت ما همواره در این کتاب شریف به دیده تأمل و دقت می‌نگریسته‌اند و مطالعه و تدبیر در آن را از اهمّ و اوجب واجبات علمیه و تکلیفیّه خود می‌شمردند. مرحوم آیه‌الله العظمی سید علی قاضی - رضوان الله علیه - هشت بار این کتاب را از اول تا به آخر مطالعه فرمود و هر بار مطلب جدید و فهم تازه‌ای از معارف آن برایش حاصل می‌گردید. او نیز به اشعار مدح ابوبکر و عمر برخورد کرده بود و از نظرش نیفتاده بود، اما وجود این اشعار تأثیری در شناخت و معرفت او نسبت به این عارف بی‌مثال و افتخار عالم تشیع، به‌وجود نیاورد.

حوزه‌های علمیه ما باید در انتخاب و اختیار این کتاب بی‌بدیل به‌عنوان متن درسی و اصلی حوزوی تجدید نظر کنند و دقت و تدبیر در آن را در اولویت از مطالعات و بحث‌های خویش قرار دهند.

## حکم عبادت با وجود نهی

### عدم سازگاری رضای شارع با نهی از عمل

در مباحث گذشته عرض شد از آنجایی که تقرب در قوام و صحت عبادت شرط است، نهی از آن نشانگر مبعوضیت عمل در نزد شارع است؛ بنابراین اگر دو حکم ناظر به نفس یک فعل باشند، ممکن

این حقیر خود اقرار و اعتراف می‌کنم که با وجود مطالعات و ممارست در متون اصیل تشیع و منابع اصلی معرفت در فروع مختلفه و شعب گوناگون هنوز خود را ریزه‌خوار خوان بی‌دریغ [ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] دریای معارفش می‌دانم و هر بار که این صفحات را تورق و مطالعه می‌نمایم معنای جدیدی بر اساس فهم جدید و مدرکات جدید برایم حاصل می‌شود.

کسی مدعی وحی و عصمت در کلمات محیی‌الدین و مولانا جلال‌الدین بلخی - قدس سرهما - نشده است و سکه عصمت و طهارت فقط به نام چهارده نفر زده شده است و بر این اساس مطالب این‌گونه از بزرگان آنجا که با موازین متقن و ضروری و غیر قابل تردید مکتب اهل بیت موافق بود می‌پذیریم و بر دیده می‌گذاریم و هر کجا که با آن موازین در تعارض بود آن را نخواهیم پذیرفت، و حمل بر اشتباه و یا محمول بر موضع تقیه می‌نمایم.

مگر فقهاء ما در طول تاریخ فقه که با فتاوا و احکام متقابل صدو هشتاد درجه‌ای حکم صادر می‌نمودند و هنوز نیز ادامه دارد کار خلافی کرده‌اند؟ آیا آن فقیهی که با فتوای مماثل با فتوای عامه حکمی صادر نماید سنی می‌شود؟

تذکر به این نکته بسیار ضروری و به‌جاست که هرکسی باید در حد تخصص و میزان معرفت و سعه مطالعاتش بر مسائل و قضایا قضاوت کند و پا از حریم مجاز بیرون نگذارد و موجب وهن و استخفاف شخصیت خویش نگردد و دخالت در قضاوت را به عهده متخصص آن فن بگذارد و از اظهار نظر بیجا پرهیز نماید. کسانی که دارای موقعیت خاص و معروفیت ویژه‌ای می‌باشند قطعاً رعایت این وظیفه و تعهد به این تکلیف در آنان مضاعف خواهد شد.

آنهایی که از روی عدم اطلاع و یا اعمال غرض و عناد اشعار حضرت مولانا را برخلاف معنای صحیح و متقن خود تفسیر و توجیه می‌کنند باید بدانند که با این کار نه از شخصیت و موقعیت مولانا کاسته خواهد شد که بر صلابت طریق و اتقان مبانی او می‌افزایند و حقانیت او را علناً به اثبات می‌رسانند و مظلومیت او را بر همگان ثابت می‌نمایند و متقابلاً از اعتبار و اتقان خود در برابر اهل فضل و درایت می‌کاهند، و موجب سخریه و مضحکه اهل خرد و اندیشه می‌شوند و بهانه خرده‌گیری و طعنه را به دست مترصدین می‌دهند و در نهایت، مکتب فقاوت را در سویی خارج از قلمروی اتقان و متانت می‌نشانند.

پس بر همه احبّه و اعزّه از سروران و فضلاء لازم است که خود را از این دریای موج معرفت بی‌نصیب نگردانند و خوان نعمتی را که این بزرگان برای ما و امثال ما گسترده‌اند کفران ننمایند و نعمتی را که از همه افراد از جهت استفاده و استفاضه بدان مستحق‌تر می‌باشیم به دست دیگران نسپرند و خود را از آن بی‌بهره نسانند؛ *إن شاء الله*.

\* مثنوی معنوی، دفتر اول.

\*\* بحار الأنوار، ج ۳۰، ص ۵۳۵.

نیست که مولا از یک طرف بگوید این فعل مبعوض من است و از طرف دیگر حکم به جواز و اباحه کند. اما هیچ معنی وجود ندارد که عبادتی با یک شرط، جنبه استحباب پیدا کند و با تغییر و تبدل صورت مسئله، حیثیت رضایت به کراهت تبدیل شود؛ مانند سلام کردن که در شرایط عادی - مثل سلام مرد به مرد، زن به زن، صغیر به کبیر یا کبیر به صغیر - مستحب و ممدوح است، ولی سلام به سخنران، متکلم، خطیب، نمازگزار و سلام مرد به زن مکروه است.<sup>۱</sup>

در بحث عمره مفرده، روایات عدیده‌ای وجود دارد که از تکرار آن در شهر واحد نهی می‌کند. یکی از آن روایات، روایت ذیل است:

عن علي بن أبي حمزة، قال: سألت أبا الحسن عليه السلام، عن رجلٍ يدخلُ مكةَ في السنةِ المرّةِ والمرتينِ و الأربعةِ كيف يصنعُ؟ قال: «إذا دخلَ فليدخلُ مُلْتَبِعًا و إذا خرجَ فليخرجَ مُجَلًّا». قَالَ: «و لكلِّ شهرٍ عمرَةٌ». فَقُلْتُ «يكونُ أقلُّ؟» فقال: «في كلِّ عشرةِ أيامٍ عمرَةٌ».<sup>۲</sup>

در این روایت، حضرت در ابتدا علی بن ابی حمزه را نهی کرده و می‌فرماید: در یک ماه دو عمره انجام نده و بعد از اینکه با اصرار به دنبال تبصره و لایحه‌ای می‌گردد و از حداقل فاصله دو عمره می‌پرسد،

۱۱ گرچه در این موارد، جواب دادن واجب است ولی اصل سلام کردن کراهت دارد. \*امیرالمؤمنین علیه السلام به زنان جوان سلام نمی‌کردند.\*\*\*

\*الکافی، ج ۵، ص ۵۳۵:

«عن مسعدة بن صدقة عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: "لا تبدءوا النساءَ بالسلام."

ترجمه: «مسعدة بن صدقه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: "به زنان ابتدا به سلام نکنید."» (محقق)

عن غياث بن إبراهيم عن أبي عبد الله عليه السلام، أنه قال: "لا تُسَلِّمِ عَلَى الْمَرْأَةِ."

ترجمه: «غیاث بن ابراهیم از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمودند: "به زن سلام مکن."» (محقق)

\*\*الکافی، ج ۲، ص ۶۴۸:

«عن ربعي بن عبد الله عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يسلم على النساء و يرُدُّنَّ عليه السلام؛ و كان أمير المؤمنين عليه السلام يسلم على النساء و كان يكره أن يسلم على

الشابّةِ مِنْهُنَّ و يقولُ "أتخوَّفُ أن يعجبني صوتها فيدخلَ عليّ أكثرُ ممّا أطلبُ من الأجر."»

امام‌شناسی، ج ۱۵، ص ۳۰۹:

«و دأب و رویه امیرالمؤمنین علیه السلام آن بود که: بر زنان سلام می‌نمود، ولی خوشایندش نبود که بر زنان جوان سلام کند.

چون از علت آن پرسیدند، فرمود: من نگران از آن می‌باشم که صدای آن زن جوان برای من محرک باشد، و بنابراین ضرری را که

کرده باشم بیشتر از طلب اجر سلام باشد.»

<sup>۲</sup>وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۳۰۸.



حضرت در پاسخ می‌فرمایند که دیگر کمتر از ده روز نباشد.<sup>۱</sup>  
وقتی متولی دین می‌گوید این عمل مورد رضای شارع نیست، دلیلی ندارد ما بر انجام آن اصرار داشته باشیم؛ مگر اعمال مستحبّ دیگری مثل طواف وجود ندارد؟!  
شارع در امثال این مورد چه عاملی را در نظر گرفته که باعث شده است مکلف را در مرتبه اول نهی کند؟! وقتی که امری مورد رضای شارع است، دلیلی ندارد که به آن نهی تعلق بگیرد.

### مراتب استحباب و کراهت

به‌عنوان مقدمه باید گفت که ممکن است استحباب یک عمل از استحباب همان فعل در شرایط دیگر کمتر باشد، چراکه در مستحبات نیز مانند مکروهات، اکیده و غیراکیده وجود دارد؛ به‌عنوان مثال اصل سلام فی حدّ نفسه و در شرایط عادی

---

<sup>۱</sup> جهت اطلاع بیشتر پیرامون روایات این باب، رجوع شود به همین مجلد، فصل پنجم.

مستحب است اما سلام به پدر و مادر طبعاً از استحباب بیشتری برخوردار است.<sup>۱</sup>

استحباب صلاة اللیل به حدی مؤکد است که فقط مِنَّةً عَلَى الْأُمَّةِ و جوبش از سایرین برداشته شد<sup>۲</sup> و

برای رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بر همان وجوب باقی ماند،<sup>۳</sup> اما پنیر و گردو خوردن، و با دست راست غذا خوردن هم مستحب

۱ ﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِآلِ وَوَالِدَيْكَ ذِي الْحِرِّ سُنًّا إِذَا يَبْتَغُونَ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أَفًّا وَلَا تَنْهَرَهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا \* وَأَخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلْمِ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ أَرْحَمََّهُمَا كَمَا رَبَّيْتَنِی صَغِيرًا﴾\* در این آیه ظرافتی بسیار عجیب نهفته است که به رندی و کیاست خاصی نیاز دارد. می‌فرماید: ﴿وَأَخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلْمِ مِنَ الرَّحْمَةِ﴾؛ در احترام به پدر و مادر نباید وانمود کنی که من به شما احترام می‌گذارم، بلکه باید واقعاً خودت را در مرتبه‌ای از خضوع و خشوع قرار دهی که والدینت از تواضع تو احساس نکنند که بر سرشان منت می‌گذاری و مشقتی را بر خود تحمیل می‌کنی؛ مبادا بعداً بگویند این احترام و تواضع را نخواستیم و عطایش را به لغایش بخشیدیم. ﴿مِنَ الرَّحْمَةِ﴾ در ﴿وَأَخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلْمِ﴾ به این معنی است که با آنها به نحوی رفتار کن که حالت رحمت و عطف تو را در تو مشاهده کنند و برای گفتن مطالب رویشان به تو باز باشد.

\* سوره اسراء (۱۷) آیه ۲۳ و ۲۴. نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۱۳۲:

«و پروردگار تو حکم نموده است که هیچ موجودی را جز ذات اقدس او پرستش نکنید! و با پدر و مادر خود نیکی و احسان نمایید! اگر در نزد تو و در صورت حیات تو، هرآینه یکی از آن دو و یا هر دوی آنها به سن پیری و سال خوردگی رسیدند (و در نتیجه ضعیف و مریض شده و از کار افتادند و صبر و تحملشان کم شد و به تو سخن درشتی گفتند) تو سخنشان را رد مکن و اُف مگو! و آنها را از خود مرنجان و دور مکن و با آنها با گفتار کریمانه و کلام محترمانه برخورد کن؛ و معزز و مکرم بدار برای پدر و مادرت، بال‌های ذلت و خشوع خود را از روی رحمت بگستران و پایین بیاور! و بگو: «بارپروردگار من! بر آن دو رحمت بفرست؛ همچنان که آن دو مرا در سن صغر و دوران صباوت و کودکی پرورش دادند و به سرحل رشد و کمال رسانیدند.»

<sup>۲</sup> تهذیب الأحکام، ج ۲، ص ۲۴۳.

<sup>۳</sup> همان، ص ۲۴۲:

«عن عمار السَّاباطیِّ قَالَ: كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمِنَى، فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: «مَا تَقُولُ فِي النَّوَافِلِ؟» قَالَ: «فَرِيضَةٌ.» قَالَ فَفَزِعْنَا وَفَرَعَ الرَّجُلُ. فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنَّمَا أَعْنَى صَلَاةَ اللَّيْلِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ؛ إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ: ﴿وَمِنَ آيَاتِهِ لِيَفْتَحِدَ بِهَا نَافِلَةٌ لَّكَ﴾\*.»

ترجمه: «عمار ساباطی می‌گوید: ما در نزد امام صادق علیه السلام در منی نشسته بودیم که مردی از حضرت سؤال کرد: «نظر شما راجع به نوافل چیست؟» حضرت فرمود: «واجب است.» از سخن حضرت هم در ما و هم در آن مرد حال هراس و دهشتی پدید آمد. پس حضرت فرمود: «منظورم نماز شب است که بر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ واجب بود. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿و پاسی از شب را به طور تهجد (خواب و بیداری) برخیز، و به نماز مشغول شو. که این برای تو فضل و موجب

زیادی در مثبت است.﴾» (محقق)

\* سوره اسراء (۱۷) آیه ۷۹.

است؛<sup>۱</sup> بدیهی است که اهمیت استحباب این موارد با نماز شب قابل مقایسه نیست.<sup>۲</sup> در مسئله کراهت نیز همین طور است؛ کراهت‌های اکیده‌ای وجود دارد که قریب به حرمت است. بسیاری از مکروهات آن قدر شدید و اکید است که ممکن است بعضی فتوای به حرمت و بعضی حکم به احتیاط بدهند؛ درحالی که پنیر تنها خوردن هم در شرع مکروه است.<sup>۳</sup> سلام که فی حدّ نفسه مستحب است، در چند جا کراهت پیدا می‌کند: اول سلام به خطیب در حین صحبت که سبب می‌شود تمرکز خود را از دست بدهد. خصوصاً اگر ورود مکرر افراد و مجبور شدن خطیب به پاسخ‌گویی باعث شود که نه او بفهمد چه می‌گوید و نه مخاطب متوجه شود که چه می‌شنود؛ مانند بسیاری از هیئات که افراد بدون توجه به سخنان سخنران همیشه در رفت‌وآمد هستند. همه باید به موقع در مجلس حاضر شوند و در را ببندند تا فکر خطیب و

---

<sup>۱</sup> الکافی، ج ۶، ص ۳۴۰.

<sup>۲</sup> عوالی الآلی، ج ۱، ص ۱۴۵.

<sup>۳</sup> المقنع (صدوق) ص ۱۳۱.

مستمع با رفت و آمد اشخاص متشتت نشود و مطلب را به خوبی بشنوند.

دوم سلام به مصلی. با سلام کردن توجه مصلی از بین می‌رود و ارتباط او با خدا قطع می‌شود و چون توجه نمازگزار به پروردگار اهمیت فراوانی دارد، حتی از ادای سلامی که نسبت به آن این همه تأکید وجود دارد و در اسلام به عنوان شعار مطرح شده، نهی گردیده است.

گرچه سلام یکی از اسماء پروردگار است و از سلامت و امنیت می‌آید و در قرآن می‌فرماید: ﴿سَلِّمْ قَوْلًا مِّن رَّبِّ رَحِيمٍ﴾<sup>۱</sup>، و اگرچه ﴿قَالُوا سَلِّمًا﴾<sup>۲</sup> به معنای ورود در سلیم و امنیت و راحتی است، اما در عین حال نباید حواس مصلی از توجه به پروردگار - ولو لحظةً ما - منصرف شود و شارع به این امر رضایت ندارد.

### کلام مرحوم قاضی پیرامون ضرورت آرامش برای سالک

روزی مرحوم قاضی - رضوان الله علیه - در مجلسی راجع به این مسئله صحبت می‌کردند که سالک باید نسبت به حضور قلب خود مراقبه زیادی داشته باشد و از سروصدا و امثال ذلک دوری کند تا نفس او آرام باشد. در این موقع شخصی با سنگ به شیشه زد و همین که صدای بسیار کمی به اندازه یک «تق» بلند شد، ایشان فرمودند: «حتی این صدا برای سالک ضرر دارد!» ممکن است سالک در حال اتصال و توجهی باشد که با شنیدن کمتر صدایی آن حال از بین برود و حداقل در این جلسه دیگر برنگردد.<sup>۳</sup>

سوم سلام کردن به شخص در حمام. گرچه امروزه در تمام منازل حمام وجود دارد، اما سلام کردن در حمام‌های عمومی - که هرکس در گوشه‌ای به تنظیف خود مشغول است - و به تبع مجبور کردن افراد به جواب‌گویی، معنا ندارد و شارع این ظرافت‌ها را در نظر دارد.

### تنقیح مناط در موارد کراهت سلام

اگر برای این سه موضوع (سلام بر خطیب، مصلی و مستحکم) وحی هم نیامده باشد، عقل می‌گوید سلام به خطیب تمرکز او را از بین می‌برد و پیوستگی مطلب و استقصاء آن به نحو مطلوب انجام نمی‌شود و شنونده نیز دچار حواس‌پرتی می‌گردد. لذا شارع می‌گوید در چنین وضعی نه تنها سلام مورد رضایت من نیست، بلکه مبعوض و غلط است و برای عمل به مستحبات موقعیت‌های زیاد دیگری وجود دارد

۱۱ سوره یس (۳۶) آیه ۵۸. أنوار الملکوت، ج ۱، ص ۱۸۲:

«درود پروردگار بخشنده بر او نازل خواهد شد.»

۲۲ سوره هود (۱۱) آیه ۶۹. أنوار الملکوت، ج ۲، ص ۲۷۶:

«گفتند: سلام و درود بر تو.»

۳۳ جهت اطلاع بیشتر پیرامون ضرورت صمت و سکوت برای سالک راه خدا، رجوع شود به رساله لب اللباب در سیر و سلوک اولی اللباب، ص ۱۲۶؛ آیین رستگاری، ص ۱۳۳ و ۱۳۵ و ۱۶۰.

که می‌توان به آنها عمل نمود.<sup>۱</sup>

حال اگر فرض کنیم که شخصی در خود فرو رفته و به نفس خویش مشغول است، یا ذکر و وردی می‌گوید که نباید توجهش را از دست بدهد، در این گونه موارد نیز می‌توان به تنقیح مناط گفت که سلام کراهت دارد؛ زیرا اگرچه ذکر با صلاة متفاوت است، اما همان ملاک در اینجا نیز وجود دارد و لذا در این شرایط

---

۱ یکی از دوستان پزشک درباره یکی از اشخاص که کمی هم سمین است و بنده اسم او را نمی‌برم، می‌گفت: روزی ما را صدا زدند و گفتند: «به سراغ فلان شخص برو که بیمار شده و از دل درد داد می‌زند.» با تجهیزات پزشکی رفتیم و علت را پرسیدیم؛ گفت: «دیشب - که شب جمعه بود - با خود گفتیم به استحباب خوردن بادمجان عمل کنیم!» به او گفتیم: «برای استحباب خوردن بادمجان، یک دانه هم کفایت می‌کرد! چرا شما بیش از اندازه خورشت بادمجان خورده‌اید؟! بعد به او دارویی دادیم تا بهبود پیدا کند. آخر تو که می‌خواهی زیاد بخوری، چرا به حساب استحباب می‌گذاری؟! مشکل در اینجا است که همه ما همین طور هستیم و فقط صورت مسئله متفاوت است.

## نباید سلام کرد، و هَلْمَ جَرَّأً.

در *مطوّل* نسبت به تعداد دقیق علاقه‌های مجاز استعاره اقوال متعددی وجود دارد،<sup>۱</sup> اما حقّ مطلب این است که اصلاً عدد معینی ندارد و شما می‌توانید در هر چیزی که بتواند وجه تشابهی را بین مشبّه و مشبّه‌به ایجاد کند، مجازات و استعارات را اعمال کنید. هرکسی می‌تواند با تنقیح ملاک متوجه شود که در فضا و شرایط خاصّ به‌وجود آمده، اعمال استعاره جایز است یا نه، ولو اینکه تعداد آن به پنجاه مسوُغ برسد.<sup>۲</sup> و<sup>۳</sup>

### ملکة استنباط ملاکات احکام، مهم‌ترین مقدمه اجتهاد

گرچه این نکات، ادبی است، اما درباره‌ی سلام نیز مسئله همین‌طور است؛ لذا مجتهد باید با دقت زیاد در مبانی شارع - که به‌نحو کلی در ضمن بیانات و خطابات در اختیار او قرار می‌دهد - و ممارست داشتن با متون روایات، لِمّ و رازورمز و ملاک را در مسائل دریابد تا بتواند آن را در مصادیق و جزئیات اعمال کند. اگر مجتهد این مطلب را به‌دست آورد، می‌توان گفت به هفتاد درصد اجتهاد رسیده است

---

<sup>۱</sup>المطوّل، ص ۶۴۶.

<sup>۲</sup> البته هر اشتراکی موجب اطلاق استعاره نیست؛ مثلاً گرچه خصوصیت «کریه رائحه الفم» در اسد نیز وجود دارد، ولیکن اسد گفتن به فردی که چنین صفتی دارد، غلط است. با اشتراکی که در آن حیثیت غلبه، افتراس و شجاعت لحاظ شده باشد، می‌توان کسی را به شیر تشبیه کرد، نه به‌صرف یک اشتراک و لوفی مورِدِما؛ نمی‌توان با دیدن فردی که فقط موی زرد او به یال شیر شباهت دارد، گفت «رأیتُ أسداً».

<sup>۳</sup> تلمیذ: در تعریف اهل بلاغت، مجاز مرسل مجازی است که غیر از شباهت، علاقه‌ای داشته باشد و برای آن بیست و پنج علاقه ذکر می‌کنند، اما استعاره را تنها بر اساس علاقه شباهت می‌دانند؛ بنابراین مجاز مرسل در نگاه آنان قسیم استعاره است. آیا مبنای حضرت‌تعالی این است که مجاز مرسل یک نوع استعاره محسوب می‌شود؟  
استاد: فرقی نمی‌کند؛ در تمام این موارد استعاره است.

و سی درصد دیگر را باید به مسائلی نظیر رجال و حدیث و بلاغت پردازد.

### معنا نداشتن نهی شارع از عمل مرضی خود

با توجه به آنچه راجع به مراتب استحباب ذکر شد، باید دید که وقتی راوی در مورد تکرار عمره مفرده از حضرت سؤال می‌پرسد، بر چه اساس در ابتدا او را نهی می‌کنند و در مرتبه بعد می‌فرمایند در هر ده روز می‌توانی یک عمره انجام بدهی؟<sup>۱</sup> در صورت رضایت شارع به انجام عمره در هر ده روز و با توجه به امکان بیان همین حکم در مرتبه اول، بیان «و لکل شهر عمره»<sup>۲</sup> چه حکمی می‌تواند داشته باشد و چرا حضرت ابتدائاً با این عبارت پاسخ فرموده‌اند؟

من باب مثال استحباب سلام به پدر و مادر بسیار بیشتر از استحباب سلام بر يك فرد در كوچه و خیابان است؛ اما بالأخره به هر دو فعل ثواب تعلق گرفته و دیگر معنا ندارد که شارع مکلف را از انجام این عبادت بر حذر بدارد. شارع که با هزار بیان می‌تواند مراتب شدت و ضعف ثواب را در يك مسئله ابراز کند، چرا از نهی لا تفعل استفاده می‌کند؟! این مطلب با ادعای اقل ثواباً سازگار نیست.

بنابراین، آنچه در لسان تعابیر متون فقهی مشاهده می‌کنید که در این گونه موارد حکم به اقل ثواباً کرده‌اند، محل ایراد و اشکال است؛ زیرا در جایی که امری مورد رضای شارع نباشد، بدیهی است که دیگر اقل ثواباً معنا ندارد.

اگر فعلی حتی يك درصد مورد رضای شارع باشد، قاعدتاً باید نسبت به آن امر «افعل» تعلق بگیرد؛ لذا شارع بر اساس شدت و ضعف استحباب عمل در موارد عدیده، تعبیرات متفاوتی را بیان می‌کند. اگر مولا بفرماید «افعل و لا تترك»، معنای خاصی را افاده می‌کند که آن معنا در عبارت «افعل و ان شئت لا تفعل» و عبارت

<sup>۱</sup> رجوع شود به همین مجلد، ص ۱۶۴.

<sup>۲</sup> وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۳۰۸، ابواب العمرة، باب ۱.

«سواءً عليك تَفَعَّلُ أو لا تَفَعَّلُ و إن تَفَعَّلَ فهو أحسن» وجود ندارد، ولی در همه این موارد «إفعل» آمده و «لا تَفَعَّلُ» دیده نمی‌شود؛ در حالی که صحبت ما در نهی از عباداتی مانند نماز در حمام، سلام به مصلی و تکرار عمره می‌باشد و ما نتوانستیم معنای اقلُّ ثواباً را در مواردی که به آن نهی تعلق گرفته است، به دست آوریم.

## جمع‌بندی حالات مختلف اوامر و نواهی شارع

### کیفیت جمع بین امر و نهی شارع

اینکه شارع نسبت به مسئله‌ای امر کرده است ولی در مواردی خاص از آن نهی می‌کند، می‌تواند دو صورت داشته باشد:

صورت اول اینکه نهی، موجب بطلان و دلیل مقید امر است و اطلاق یا تعمیم را در غیر از مورد مقید و مستثنی، ساری و جاری می‌کند؛ مانند صلاة که وجوب آن مقید به عدم اتیان در ارض مغضوب یا لبس مغضوب و امثال ذلک است.

روشن و واضح است که امر شارع باید طبق شرایط خاصی تحقق پیدا کند و آن شرایط در تشکّل صورت مسئله و موضوع برای آن امر، دخالت مستقیم دارد؛ پس اتیان مامور به، در غیر شرایط و موضوعیتی که شارع نسبت به آن اِمعان نظر دارد، اتیان بغیر ما حکم به الله و کلفه الله است و باعث عدم برائت از تکلیف و وجوب قضای عبادت خواهد شد.

صورت دوم شامل مواردی است که شارع نسبت به آنها حکم به بطلان ندارد، بلکه در بعضی از موارد نیز امضاء کرده است؛ مانند صلاة در شارع عام<sup>۱</sup> و صلاة در حمام، یا سلام به مصلی<sup>۲</sup> و خطیب و فردی که در حمام است.<sup>۳</sup>

در این گونه موارد اگر شارع حکم به بطلان می‌کرد، به‌عنوان مثال طبعاً پاسخ

<sup>۱</sup> الکافی، ج ۳، ص ۳۹۰.

<sup>۲</sup> وسائل الشیعة، ج ۷، ص ۲۷۰.

<sup>۳</sup> همان.



سلام واجب نبود؛<sup>۱</sup> لذا فقهاء در این باب حکم به اقل ثواباً کرده‌اند و گفته‌اند یعنی ثواب - که به معنای ترتبِ تقرب و تجرد است - کما هو حقّه تعلق نمی‌گیرد و به مقدار کمی بر آن عمل بار می‌شود.

عرض شد که این مطلب، باطل و محلّ ایراد است؛ زیرا چه اینکه ثواب را - بنا بر آنچه که بین عوام و حتی خواص رایج است - به معنای «اعطاء عوض و بذل و بخشش الهی در قبال عمل مکلف» بگیریم که آن عوض عبارت باشد از نعمات الهی مذکور در آیات و روایات، و چه اینکه آن را به معنای صحیح «ترتبِ تقرب و تجرد» تفسیر کنیم، باز هم این مبنا باطل و خدشه‌دار است.

زیرا امر مستحب از استواء طرفین بیرون آمده و میل و نظر شارع بر وجود آن امر بیش از عدمش تعلق گرفته است، و ملاک اتیان و تعین خارجی آن بر ملاک عدم تعین - که به صورت مبعوضیت عندالشارع تلقی می‌شود - برتری پیدا کرده است.

این مسئله از مرتبه استواء طرفین تا مرتبه لزوم و الزام و وجوب و ایجاب، دارای مراتب تشکیکی است؛ بنابراین چه اشکالی دارد که ثواب از نظر شارع، در مراتب مختلفه اش مُمضی باشد و چرا باید به آن نهی تعلق بگیرد؟!

شارع دائماً انسان را به مراتب اعلی در عمل دعوت می‌کند و می‌گوید اگر مثلاً نماز با خصوصیات مانده قرائت سور مختلف و خواندن دعاهاى خاص در سجده و قنوت و حضور قلب باشد، ثواب فراوانی دارد، و اگر رعایت این

---

<sup>۱</sup> کراهت سلام به مصلی از این باب است که او در حال توجه است، گرچه سلام امری عبادی است.

این مسئله که تکلیف در چه خصوصیت و با چه شرایطی آمده است، بسیار بسیار مهم و کاربردی است و باید در بسیاری از موارد فقهی به این نکته توجه داشت. همان‌طور که عرض شد، بنا بر توسعه ملاک، در هر موردی که شخص مشغول انجام کاری است و به دقت و تمرکز نیاز دارد، این حکم تحقق پیدا می‌کند، گرچه چنین روایتی نداشته باشیم؛ مانند سلام به کسی که در حال قرائت قرآن مجبور است مکرراً جواب سلام افراد را بدهد.

خصوصیات کمتر باشد، مرتبه ثواب پایین تر است، و اگر فقط به امور واجب اکتفا شود، مرتبه ای پایین تر از قبل را داراست، و اگر از حضور قلب کمتری هم برخوردار باشد، کمترین میزان ثواب را خواهد داشت؛ اما در عین حال، تمام این مراتب مورد نظر شارع است، نه اینکه نسبت به بعضی از این مستحبات بگوید که مورد نظر نبوده و مبعوض من است.

این مراتب ثواب راجع به زیارت ائمه علیهم السلام نیز وارد شده است؛<sup>۱</sup> در کتاب شریف کافی آمده است:

عن یحیی بن سلیمان المازنی عن أبی الحسنِ موسی بنِ جعفرٍ علیه السلام، قال: «مَنْ زَارَ قَبْرَ وَكْدَى كَانَ لَهُ عِنْدَ اللَّهِ كَسْبِعِينَ حَجَّةً مَبْرُورَةً.»  
قال قلتُ: «سَبْعِينَ حَجَّةً؟!»  
قال: «نعم، و سَبْعُمِائَةَ حَجَّةٍ.»  
قلتُ: «سَبْعُمِائَةَ حَجَّةٍ؟!»  
قال: «نعم، و سَبْعِينَ أَلْفَ حَجَّةٍ.»  
قلتُ: «و سَبْعِينَ أَلْفَ حَجَّةٍ؟!»  
قال: «نعم، و رُبَّ حَجَّةٍ لَا تُقْبَلُ؛ مَنْ زَارَهُ وَ بَاتَ عِنْدَهُ لَيْلَةً، كَانَ كَمَنْ زَارَ اللَّهَ فِي عَرْشِهِ.»

---

<sup>۱</sup>کامل الزیارات، ص ۳۰۶. روح مجرد، ص ۲۵۵:

«عن أحمد بن محمد بن أبي نصر البزنطي، قال قرأت في كتاب أبي الحسن الرضا عليه السلام "أبلغ شيعتي: إنَّ زيارتَكَ تُعَدُّ عِنْدَ اللَّهِ أَلْفَ حَجَّةٍ." قال: فقلتُ: لأبي جعفرٍ عليه السلام: "أَلْفَ حَجَّةٍ؟!" قال: "إي و الله! و أَلْفَ حَجَّةٍ لِمَنْ زَارَهُ عَارِفًا بِحَقِّهِ." می گوید: من در کتاب حضرت امام ابوالحسن الرضا عليه السلام خواندم: به شیعیان من برسانید که زیارت من در نزد خداوند معادل با هزار مرتبه حج بیت الله الحرام را انجام دادن است. بزنطی می گوید: من از روی تعجب به حضرت ابوجعفر امام محمدتقی علیه السلام عرض کردم: هزار حج؟! فرمود: آری قسم به خدا! و هزارهزار حج برای کسی که زیارت کند او را درحالی که عارف به حقّ وی باشد.»

قلت: «كَمَنْ زَارَ اللَّهَ فِي عَرْشِهِ؟!»

قال: «نعم، إذا كان يومَ القيامةِ كانَ على عرشِ الله أربعةٌ مِنَ الأوّلينَ وأربعةٌ مِنَ الآخِرينَ؛ أمّا الأربعةُ الَّذينَ هُم مِنَ الأوّلينَ: فنوحٌ وإبراهيمُ وموسى و عيسى عليهم السّلامُ، و أمّا الأربعةُ الَّذينَ هُم مِنَ الآخِرينَ: فمحمّدٌ و علىٌ و الحسنُ و الحسينُ صلواتُ الله عليهم أجمعين؛ ثُمَّ يَمُدُّ المِضْمَارُ فيَقَعْدُ مَعَنَا مَنْ زَارَ قُبُورَ الأئمّةِ، إلّا أنّ أعلاهمُ درجةً و أقربهمُ حَبوَةً من زَارَ قَبْرَ وَلَدِي علىِّ عليه السّلامُ.»<sup>1</sup>

یحیی بن سلیمان مازنی از حضرت ابالحسن، موسی بن جعفر علیه السلام نقل می کند که فرمودند: «هر کس قبر فرزندان را زیارت کند، برای او در نزد خداوند ثواب هفتاد حجّ پذیرفته شده خواهد بود.»

یحیی مازنی می گوید که من با تعجب عرض کردم: «هفتاد حجّ؟!»

فرمود: «بلی، و هفتصد حجّ.»

عرض کردم: «هفتصد حجّ؟!»

فرمود: «و هفتاد هزار حجّ!»

عرض کردم: «هفتاد هزار حجّ؟!»

فرمود: «بلی، چه بسیار حجی که پذیرفته نمی گردد؛ هر کس او را زیارت کند و شب را نزد او به سر برد، مانند کسی است که خداوند را در عرش زیارت کرده باشد.»

عرض کردم: «مانند کسی که خدا را در عرش زیارت کرده باشد؟!»

فرمود: «آری، هنگامی که روز قیامت شود، چهار نفر از پیشینیان و چهار نفر از پسینیان بر روی عرش خداوند خواهند بود؛ اما چهار نفر پیشینیان: نوح و ابراهیم و موسی و عیسی نبی و آله و علیهم السّلام، و چهار نفر پسینیان: محمد و علی و حسن و حسین صلوات الله علیهم اجمعین می باشند. سپس عرصه ای گسترده خواهد شد و زائران قبور ائمه علیهم السّلام با ما هم نشین

<sup>1</sup> الکافی، ج ۴، ص ۵۸۵.

خواهند گشت؛ اما به تحقیق بلندمرتبه‌ترین آنان از نظر درجه و رتبه، و مقرب‌ترین آنان از نظر اجر و پاداش، زائران قبر فرزندان علی علیه السلام هستند.»

در این زیارت چه ثواب و تقرب‌ی است که همین‌طور بالا می‌رود و حدّ یقفی ندارد؟! فرمایش حضرت به این معنا نیست که مقدار ثواب تا حدّ هفتاد هزار حجّ و عمره توقف می‌کند؛ بلکه ثواب زیارت به نحوی است که اصلاً حد بر نمی‌دارد و نمی‌توان برای آن مقداری شمرد.

### معرفت امام علیه السلام، معیار در ثواب زیارت

البته مشخص است که معیار، زیارت ظاهری نیست؛ این‌طور نیست که با لباس تمیز به زیارت رفتن به مقدار یک حجّ و عمره مقبوله و با عطر زدن دو حجّ و عمره و با خواندن دعای اذن دخول سه حجّ و عمره و با زیارت امین‌الله خواندن، چهار حجّ و عمره و با ضمیمه شدن دعای عالیةالمضامین به آن، پنج حجّ و عمره به ثواب زیارت انسان اضافه شود و به همین ترتیب افزایش یابد! بلکه زائر به میزان مرتبه معرفت به امام رضا علیه السلام، تقرب پیدا می‌کند و در ولایت آن حضرت وارد می‌شود؛ بنابراین در حقیقت ثواب زیارت همان تقرب زائر خواهد بود.

### میزان معرفت عوام در زیارت امام علیه السلام

روزی در حرم امام رضا علیه السلام برای خواندن زیارت ایستاده بودم که شنیدم شخصی به دیگری می‌گفت: «این ضریح جدید عجب ضریحی است و چقدر از ضریح قبل بهتر است.» به او گفتم: «چرا به ضریح نگاه می‌کنی؟! زیارت امین‌الله بخوان! اگر این طلا و نقره و ضریح را زیارت می‌کنی، که والله امام رضا علیه السلام این نیست و زیارتت باطل است؛ و اگر مقصودت بدن امام رضا علیه السلام است، که جسم آن حضرت چندمتر پایین‌تر از اینجا در زیر خاک مدفون است؛ و اگر هم زیارت تو به جهت نفس و روح امام علیه السلام است، که

آن دیگر بالا و پایین ندارد و تمام عوالم وجود را گرفته است!»

این شخص زحمت کشیده و هزینه کرده و مسافتی را از شهر خود تا به مشهد آمده و شیعه هم هست، اما به جای زیارت می‌گوید: «عجب ضریحی است و عجب طلایی دارد!» آخر این چه زیارتی است؟! اگر ما به جای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم باشیم، به او ثواب چند حج و عمره می‌دهیم؟ والله بنده به اندازه نصف یک عمره مفرده هم به او ثواب نمی‌دهم و بیش از دو - سه شوط طواف، سهمی نصیب او نخواهد شد.

در حرم نشسته بودم که دیدم یکی از آقایانی که به رحمت خدا رفته، نشسته است و افرادی هم پشت به ضریح به حرف‌های او توجه می‌کنند. به او گفتم: «به آقایانی که دور شما نشسته‌اند تذکر دهید که پشت به حضرت نشستن اهانت به امام علیه السلام است.» گفت: «بله آقا، صحیح می‌فرمایید.» گرچه ان شاء الله غرضی نبوده و خواه ناخواه غفلتی پیدا شده، اما انسان باید در این موارد برخورد کند و تذکر دهد که: «خجالت بکشید و مؤدب باشید؛ چرا به ضریح پشت می‌کنید؟! ناشناس در گوشه‌ای زیارت کنید و بروید!»

یکی از اساتید اخلاق - که او هم فوت کرده است - وقتی از طهران به مجلس مرحوم آقا در مشهد آمده بود، با لحن غیر مؤدبانه‌ای به ایشان گفت: «مگر شما در طهران، مرید نداشتید که به مشهد آمدید؟» ایشان فرمودند:

اگر انسان در سرش عقل داشته باشد، می‌داند که با از آن طرف دنیا آمدن برای زیارت و سکونت در جوار عتبه حضرت، کاری انجام نداده است!

آیا این دو دیدگاه در یک مرتبه قرار دارد؟! استاد ایشان حضرت حاج سید هاشم حداد - قدس سره - نیز در تشریح به زیارت امام رضا علیه السلام هفت شوط دور ضریح طواف کردند؛<sup>۱</sup> ایشان که طواف می‌کردند، بنده هم که در آن موقع

حدود ده - دوازده سال سن داشتم همراهشان بودم.

حال، پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به ایشان که می‌داند در حقیقت به دور کعبه حقیقی طواف می‌کند، چند حج و عمره ثواب می‌دهد؟ هزارهزار عمره چیست؛ نفس او با نفس امام رضا علیه السلام که تمام عالم وجود را پر کرده متحد است و نفس امام که دیگر حد و حساب بر نمی‌دارد. بنابراین، این شمارش‌ها برای کسانی است که در کثرات هستند؛ اما برای افرادی که از کثرت عبور کرده‌اند مرتبه‌ای است که دیگر کمیت و کیفیت و دوئیت راه ندارد؛ آنجا اتحاد ذات است که به دور خود می‌گردد و ظاهر برای باطن طواف می‌کند، و این همان حقیقت معنای ثواب خواهد بود. حال چه ثواب را بر حقیقتی حمل کنیم که به واسطه آن برای ناسک، تجرد، تقرب و نوعی از اتحاد

<sup>۱</sup> روح مجرد، ص ۱۹۶.

حاصل می‌شود، و چه بنا بر نظر عوام و حتی غیرعوام آن را بر اعطاء نعماتی مانند میوه‌های بهشتی<sup>۱</sup> در روز قیامت حمل کنیم، در هر دو صورت نهی شارع سبب ابتعاد آن عمل است و دیگر موجب اقل و اکثری در ثواب نخواهد بود.

رضای شارع از عملی که نهی می‌کند، چگونه متمشی خواهد شد؟! چطور می‌توان تصور کرد که چیزی منهی شارع باشد و درعین حال موجب تجرد شود؟! چگونه ممکن است که مولا از یک طرف نهی کند و بگوید فلان عمل را انجام نده، و از طرف دیگر بگوید انجام همان عمل مورد رضایت من است؟! با توجه به آنچه ذکر گردید، مشخص شد که مفهوم «أقلُّ ثواباً» با نهی شارع قابل جمع نمی‌باشد.

---

<sup>۱</sup> اینکه من عرض می‌کنم را شنیده‌ام؛ از خودم نمی‌گویم!



## فصل چهارم : پاسخ حَلّی در ردّ نظریه «أقلُّ ثواباً»





در این بخش با توضیح مسئله حسن فعلی و فاعلی، اشکال اجتماع امر و نهی در مواردی نظیر تکرار عمره مفرده - که بسیاری آن را «أقلُّ ثواباً» دانسته‌اند - برطرف می‌گردد.

آنچه در حل این مسئله به نظر می‌رسد آن است که ما با ملاحظه یک حکم، سه مطلب را در نظر می‌گیریم:

### مطلب اول: حکم اولیه فعل بدون لحاظ شرایط خارجی

مطلب اول: نفس الفعل است بدون لحاظ شرایط و ظروفی که فعل در آن قرار می‌گیرد. من باب مثال خود نماز فی حدّ نفسه مورد رضای مولا است؛ لذا وارد است که: «الصلاة خير موضوع، فمن شاء أقل و من شاء أكثر.»<sup>۱</sup> مثال دیگر در مورد عمره مفرده است که با صرف نظر از اینکه مکرر باشد یا نه و بدون در نظر گرفتن سایر خصوصیات، این عمل مطلوب شارع است؛ زیرا عمره به خودی خود عبارت است از: «التبتّل إلى الله و التوجه إليه بشراير الوجود.»

در تمام عبادات - مانند صوم و صلاة و صدقه که جنبه تبتّل دارند - آنچه برای صحت عمل، ملاک است و موجب استحسان می‌شود، نفس تقرب إلى الله و لحاظ جنبه عبودیت و ارتباط است. این ملاک در هر جا که باشد، آن عمل مستحب

---

<sup>۱</sup> مکارم الأخلاق، ص ۴۷۲.

می‌شود؛ حال در یک‌جا بسیار شدت دارد و اهتمام به آن بیشتر است، و در یک‌جا کمتر می‌باشد.

## اهمیت فوق‌العاده بعضی از مستحبات نسبت به امور واجب

در پاورقی کتاب /جتهاد و تقلید این نکته بسیار دقیق ذکر شده است که اهمیت بعضی از امور مستحب حتی از واجبات بیشتر است.<sup>۱</sup> گرچه این مطلب به معنای کنار گذاردن واجب نیست، اما باید حیثیتی را که در این امور مستحب وجود دارد، در نظر گرفت و به دید امری که رضا و نیت شارع را متحقق می‌کند به آن نگریم، ولو اینکه شارع به خاطر مصالحی نمی‌تواند آن را واجب کند. انسان باید متوجه اهمیت این نوع عبادات باشد و آن امور را به خوردن پنیر با گردو یا پای راست را در مسجد و پای چپ را در بیت‌الخلا گذاشتن، شبیه نداند.

روایت شده است که هیچ مستحبی را به صرف استحبابش ترک نکنید، چراکه ممکن است رضای شارع در اتیان آن باشد؛ و هیچ مکروهی را به صرف کراهت و عدم حرمتش انجام ندهید، چراکه ممکن است کراهت پروردگار در انجام همان مورد باشد.<sup>۲</sup>

## اهمیت زیارت امام علیه السلام در مقایسه با واجبات

شخصی در نماز جمعه گفته بود:

برای چه به زیارت امام رضا می‌روید؟! به نماز جمعه بیایید که نماز جمعه واجب است و زیارت امام رضا مستحب!

<sup>۱</sup> رساله جتهاد و تقلید، ص ۱۳۴.

<sup>۲</sup> کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۲۹۶:

«عن محمد بن مسلم، عن أبي جعفر محمد بن علي الباقر، عن أبيه علي بن الحسين، عن أبيه الحسين بن علي، عن أبيه أمير المؤمنين عليهم السلام أنه قال: "إن الله تبارك وتعالى أخفى أربعة في أربعة: أخفى رضاه في طاعته، فلا تستصغرن شيئاً من طاعته فربها وافق رضاه وأنت لا تعلم؛ وأخفى سخطه في معصيته فلا تستصغرن شيئاً من معصيته فربها وافق سخطه وأنت لا تعلم؛ وأخفى إجابته في دعوته فلا تستصغرن شيئاً من دعائه فربها وافق إجابته وأنت لا تعلم؛ وأخفى وليه في عباده فلا تستصغرن عبداً من عبيد الله فربها يكون وليه وأنت لا تعلم."»

ترجمه: «محمد بن مسلم از امام باقر از پدرش امام سجاد از پدرش امام حسین از پدرش امیرالمؤمنین علیهم السلام روایت می‌کند که فرمود: "خداوند متعال چهار چیز را در چهار چیز مخفی نموده است: رضایت خود را در اطاعت و بندگی خود مخفی نموده است؛ پس چیزی از اطاعتش را کوچک بشمار چراکه چه بسا همان اطاعت موجب خشنودی و رضایتش گردد، درحالی که تو نمی‌دانی. و سخط و غضب خود را در معصیت خود پنهان نموده است؛ پس چیزی از معصیت او را کوچک بشمار که چه بسا همان معصیت موجب خشم و غضبش گردد، درحالی که تو نمی‌دانی. و اجابت خود را در دعا پنهان نموده است پس چیزی از دعا به درگاه او را کوچک بشمار؛ چراکه شاید همان دعا موجب اجابتش گردد، درحالی که تو نمی‌دانی. و ولی خود را در میان بندگانش مخفی نموده است، پس هیچ بنده‌ای از بندگانش را کوچک بشمار که شاید ولی خدا باشد و تو ندانی."» (محقق)

واقعاً انسان چه باید بگوید؟! درست است که در فروع فقهی ما چیزی به نام وجوب زیارت امام رضا و سایر ائمه علیهم السّلام نیامده است، اما مطرح کردن این مطلب به این صورت صحیح است؟! آیا همان طور که پای راست در مسجد گذاشتن و خوردن پیاز در غیر از شب جمعه استحباب دارد، زیارت امام رضا علیه السّلام نیز مستحب است؟!

آخر این چه حرفی است که می‌زنید؟! واقعاً باید شرم کرد! هر چه می‌خواهید بگویید، اما دیگر به ائمه علیهم السّلام کاری نداشته باشید؛ بگذارید خود این مردم تکلیفشان را با امامشان روشن کنند. به جای اینکه همه مردم را به زیارت امام رضا علیه السّلام سوق دهید و بگویید که مبدا زیارت امام را ترک کنید، غصه نماز جمعه خود را می‌خورید که خلوت نشود؟! تو و امثال تو از این نکته غافلید که مردم به جهت پیوند قلب با ولایت، به سمت امام رضا - و نه جای دیگر - می‌روند، و این پیوند و کشش قلبی را نه تنها تو، بلکه بالاتر از تو هم نمی‌توانند از مردم بگیرند؛ همان طور که در اول محرم تصرفی در نفوس و قلوب می‌شود و یک دفعه از بچه شیرخوار گرفته تا پیرمرد

صدساله همه به سمت عزاداری سیدالشهدا علیه السلام به راه می افتند.

علی کلّ حال، ملاک استحباب در وقتی که امام علیه السلام به طور کلی می فرماید: «لا تُسَلِّمَ علی مَنْ فی الحَمَّامِ و لا تُسَلِّمَ علی الْمُصَلِّیِّ»<sup>۱</sup> وجود ندارد و این حکم درباره تمام افراد در هر حمامی که باشند، و همچنین درباره تمام افرادی که در حال نمازند، صادق است. در بحث تکرار عمره نیز وقتی امام علیه السلام می فرماید «در هر ماه بیش از یک بار عمره مفرده انجام نده» بدون هیچ امتیازی خطاب به تمام افراد است نه شخص راوی؛

پس با چه ملاکی استحباب اقلّ ثواباً در این عمل توجیه دارد؟

البته اگر در جایی صورت مسئله - مانند اینکه شخص از کار خود در حمام فارغ شده باشد<sup>۲</sup> و یا اینکه خطیب برای رفع خستگی و آب خوردن سکتی کرده

باشد - در این صورت حکم نیز تغییر می کند و سلام استحباب پیدا می کند.

بنابراین، در این مقام نفس عبادت با صرف نظر از مسائل و خصوصیات آن، مورد رضای شارع است.

### مطلب دوم: تأثیر شرایط خارجی در حکم فعل

مطلب دوم: تأثیر شرایط در نفس الفعل است؛ همین عبادتی که در ذات خود موجب تقرب و تبّتل

---

<sup>۱</sup> الکافی، ج ۲، ص ۶۴۵:

«عن محمد بن الحسین، رَفَعَهُ، قَالَ: كَانَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: "ثَلَاثَةٌ لَا يُسَلِّمُونَ: الْمَاشِي مَعَ الْجَنَازَةِ وَ الْمَاشِي إِلَى الْجُمُعَةِ وَ فِي بَيْتِ الْحَمَامِ."»

ترجمه: «محمد بن حسین مرفوعاً روایت می کند که امام صادق علیه السلام می فرمود: "به سه دسته سلام داده نشود: کسی که در حال تشییع جنازه است، و کسی که به سوی نماز جمعه قدم برمی دارد، و کسی که در حمام است.» (محقق)

<sup>۲</sup> الخصال، ج ۲، ص ۴۸۴:

«عن مسعدة بن صدقة عن جعفر بن محمد عن أبيه عليه السلام، قال: "لا تُسَلِّمُوا عَلَى الْيَهُودِ... وَ لَا عَلَى الَّذِي فِي الْحَمَّامِ وَ...".»

ترجمه: «از مسعدة بن صدقه از امام صادق علیه السلام از پدرش امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: "به یهود سلام نکنید... و به کسی که در حمام است سلام نکنید و...» (محقق)

<sup>۳</sup> من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۱۱۸:

«قال عبد الرحمن بن مسلم المعروف بسعدان: كنت في الحمام في البيت الأوسط، فدخل أبو الحسن موسى بن جعفر عليه السلام و عليه إزار فوق النورة. قال: فقَالَ: "السَّلَامُ عَلَيْكُمْ"، فَرَدَدْتُ عَلَيْهِ السَّلَامَ، وَ دَخَلْتُ الْبَيْتَ الَّذِي فِيهِ الْحَوْضُ، فَاعْتَسَلْتُ وَ خَرَجْتُ.»

ترجمه: «سعدان بن مسلم می گوید: من در قسمت وسط حمام بودم که امام موسی بن جعفر علیه السلام در حالی وارد شد که بر نوره ای که استعمال نموده بود ازاری بسته بود و فرمود: "السَّلَامُ عَلَيْكُمْ." من جواب سلام حضرت را دادم. سپس وارد قسمت حوض شدم؛ پس غسل نمودم و بیرون آمدم.» (محقق)

است، به واسطه شرایط و جهات مختلفی، مورد کراهت یا رغبت بیشتر شارع قرار می‌گیرد.

من باب مثال با اینکه راجع به صوم روز عرفه استحباب زیادی وارد شده است، اگر روزه مانع دعا خواندن انسان شود، کراهت پیدا می‌کند.<sup>۱</sup> به عبارت دیگر روزه گرفتن فی حدّ نفسه نه تنها اشکالی ندارد، بلکه مستحب است، اما از آنجا که در دعای عرفه برکات و مسائلی وجود دارد که از تقریبی که روزه به وجود می‌آورد بیشتر است و اگر مکلف ضعف پیدا کند آن برکات را از دست می‌دهد، لذا صوم در روز عرفه کراهت پیدا می‌کند. با عدم رعایت این نکته و پیدا شدن ضعف ناشی از روزه تمام برکات دعایی را که امام حسین علیه السلام در این روز خوانده‌اند و باید یک سال بر انسان بگذرد تا بتواند در آن روز و آن نقطه این دعا را بخواند و از فیوضاتش بهره‌مند شود، همه از دست می‌رود و فرد بی‌بهره می‌ماند.<sup>۲</sup>

در مثالی دیگر شخصی را فرض کنید که با قصد قربت و چشمان بسته در محلّ رفت و آمد مردم نماز می‌خواند و می‌گوید: «جُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ مَسْجِدًا وَ طَهْرًا!»<sup>۳</sup> در حالی که شارع می‌خواهد این عمل عبادی در میان مردم، با کرامت تحقق پیدا کند؛ اما این نماز موجب سدّ معبر و شاید تلقی و هن است و در نزد عقلاء مذموم می‌باشد؛ و کاری که از نظر عقلاء مذموم است، شارع هم آن را مذموم می‌داند و می‌گوید: «لَا تُصَلِّ فِي الشَّارِعِ!»<sup>۴</sup> گرچه این نمازی را که شخص با ایجاد مزاحمت و ترافیک در خیابان و محلّ رفت و آمد مردم خوانده باطل نیست، ولی مکروه است و اصلاً هیچ ثوابی ندارد؛ زیرا ثابت شد که کراهت به معنای اقلّ ثواباً هیچ معنا و مفهومی ندارد. بنابراین با چنین عملی به اندازه یک سرسوزن تقرب پیدا نمی‌شود و لذا به آن هیچ ثوابی تعلق نمی‌گیرد، بلکه این عبادت فقط موجب رفع تکلیف و برداشته شدن عقاب است.<sup>۴</sup>

مثال دیگر در مورد سلام به خطیب است. گرچه جواب سلام بر خطیب واجب است اما علاوه بر اعتراض مردم، ملائکه نیز برای کسی که به او سلام می‌کند ابداً ثوابی نمی‌نویسند و هیچ نتیجه‌ای بر این

---

<sup>۱</sup> دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۲۸۴.

<sup>۲</sup> گرچه در صورتی که دعای عرفه در روزهای دیگر خوانده شود اشکالی ندارد، ولی آن حال خاص که برای انسان در روز عرفه اتفاق می‌افتد، فقط مربوط به همان روز است و دیگر تکرار نمی‌شود.

<sup>۳</sup> الأملی (صدوق) ص ۲۱۶. امام شناسی، ج ۱۰، ص ۲۶۷:

«زمین برای من سجده‌گاه و پاک‌کننده قرار داده شده است.»

<sup>۴</sup> البته در بعضی از مواقع انجام چنین اعمالی مکافات آن عمل را نیز به همراه خواهد داشت.

عمل مترتب نمی‌شود و شخص ﴿حَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ﴾<sup>۱</sup> خواهد شد.

نمونهٔ دیگر آنکه مستحب است که انسان به‌عنوان احترام به رفیق، استاد، پدر و مادر از جا برخیزد؛<sup>۲</sup> اما اگر همین برخاستن را به‌عنوان تمسخر انجام دهد ممکن است مکروه یا حرام شود.

از امثلهٔ گذشته روشن شد که چگونه ظروف مختلف و شرایط خاص، فعلی را که فی حدّ نفسه مقرب است، مُبَعَّد می‌کنند و در نظر شارع مبعوض می‌شود.

تمام مسائل مورد ابتلای ما از باب این حیثیت دوم است؛ مثلاً عمرهٔ مفرده - که أَوْلُهُ التَّلِيَّةُ و آخِرُهُ الصَّلَاةُ است - فی حدّ نفسه يك عمل مستحب و عبادَةٌ من العبادات و نُسُكٌ من النُّسُك محسوب می‌شود، ولی در عین حال گاهی همین عبادت در شرایطی قرار می‌گیرد که شارع از انجام آن نهی می‌کند؛ و آن شرایط در اینجا تکرار آن در يك ماه است.

### تنقیح مناطی در عدم جواز سلام در حالات خاصّ اولیاء

هنگامی که ما خدمت مرحوم والد - رحمة الله علیه - می‌رسیدیم، اگر می‌دیدیم به ما نگاه می‌کند، عرض سلامی می‌کردیم و ایشان هم جواب می‌دادند و احوال‌پرسی می‌کردند؛ اما اگر می‌دیدیم فکرشان مشغول است و سلام کردن باعث می‌شود مطلب از دستشان برود، اصلاً صدایمان در نمی‌آید و سلام هم نمی‌کردیم، گرچه در صورتی که سلام می‌کردیم سرشان را بلند می‌کردند و جواب می‌دادند. لذا در بعضی از اوقات که خدمت ایشان می‌رسیدیم، به محض اینکه می‌خواستیم حرف بزنیم، می‌گفتند: «هیس!» به این معنا که الان حال من مقتضی نیست.

در زمان مرحوم والد شخصی می‌خواست به واسطهٔ بنده از ایشان دستوری بگیرد و چند روزی معطل شد. عاقبت عصبانی شد و گفت: «آقا این چه رسمی است؟» من هم به‌عنوان مزاح به او گفتم: «بر فرض که شما یک هفته دیرتر به فنا برسید، مسئله‌ای اتفاق نمی‌افتد!» با اعتراض گفت: «آیا این جواب صحیح است؟!»

نکته در اینجاست که اگر این بیچاره می‌دانست که بنده برای این مسئله دو مرتبه خدمت ایشان رسیده‌ام و چه اتفاقی افتاده است، دیگر چنین اعتراضی نداشت!

گاهی بنده صدای تلفن روی میز را می‌شنوم، اما حال جواب و سلام و علیک را ندارم؛ بعد که شخص

<sup>۱</sup> سوره حج (۲۲) آیه ۱۱.

<sup>۲</sup> تصنیف غرر الحکم، ص ۶۹:

«ثَلَاثٌ لَا يُسْتَحَبُّ مِنْهُنَّ: خِدْمَةُ الرَّجُلِ ضَيْفَهُ، وَ قِيَامُهُ عَنِ مَجْلِسِهِ لِأَبِيهِ وَ مُعَلِّمِهِ، وَ طَلَبُ الْحَقِّ وَ إِنْ قَلَّ.»

ترجمه: «سه چیز است که از آنها نباید حیا نمود: خدمت کردن مرد به میهمانش، و از جای خود برخاستن برای پدر و معلمش، و حق را طلب نمودن اگرچه کم باشد.» (محقق)

مرا می بیند و می گوید: تماس گرفتم نبودید، می گویم:



«اتفاقاً بودم و دیدم، ولی حال پاسخ دادن نداشتم.»

در این شرایط امروز متوجه می‌شوم که در آن موقع مرحوم پدر ما در چه حال و هوایی بود که حتی با سلام کردن ما از آن حال درمی‌آمد. ما چه می‌دانیم که اولیاء الهی در چه افقی به سر می‌برند، و لذا انسان نباید به بهانه عرض ارادت، ولی خدا را با سلام خود از آن حال و هوا خارج کند.

در اینجا کم‌کم متوجه می‌شویم که حیثیت و ملاک و رمزی که امام علیه السلام به واسطه آن از عمل مستحبی نهی می‌کند، همان شرایطی است که باعث می‌شود از حیثیت اول فعل کاسته شود و لذا یک عمل مندوبی که فی حد نفسه هیچ ایرادی ندارد، در ارتباط با شرایط دیگر مکروه می‌شود.

به عبارت دیگر اگر در این فرض خود عمل را - لو خلی و طبعه - در نظر بگیریم، مستحب است، اما خود عمل به اضافه آن شرایط، ملاک واحدی را به وجود می‌آورند که به واسطه آن، حکم تغییر پیدا می‌کند.

### عدم امکان تحقق افعال، بدون شرایط و ظروف خارجی

به طور کلی هر فعل و عبادتی را که در نظر بگیریم، بالأخره در تحت شرایطی قرار می‌گیرد؛ هیچ شیئی در این دنیا بدون شرایط و خصوصیات وجود ندارد و بالأخره باید در عالم خارج با مقارناتی محقق شود. برخلاف ادعای غلط «الماهیات أعدام»<sup>۱</sup> هیچ وجودی در عالم خارج بدون ماهیت تحقق پیدا نمی‌کند.

البته ماهیت و وجود دو چیز نیستند، بلکه هر دو یکی است و هر چه هست وجود است؛ منتها وقتی که ما به صقع وجود نظر داریم، مسئله بساطت و صرافت مطرح می‌شود و وقتی که به تعین خارجی وجود نظر داریم،

مسئله ماهیات مطرح می‌گردد.

بنابراین، انسان نمی‌تواند نسبت به هیچ شیئی بگوید که این شیء فقط وجود بحت و بسیط است، مگر آنکه از مراتب تصورات و صور و حتی از مراتب معانی و مرتبه اسماء<sup>۲</sup> عبور کند، تا بتواند آن حقیقتی را که دارای ماهیت نیست ادراک کند؛ چنین شخصی در واقع دیگر به حقیقت ذات رسیده و در مرتبه صقع وجودی، خود را ادراک کرده است.

### کیفیت نفی خواطر در دستورات بزرگان

دستوری که بزرگان راجع به نفی خواطر می‌دهند این است که انسان در مکانی خلوت و آرام بدون

۱ جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة، ج ۲، ص ۳۳۹.

۲ مرتبه اسماء پروردگار نوع ماهیة من الوجود\* است؛ زیرا خود اسماء از حیث هویت خارجی و تأثیر بر یکدیگر تفاوت دارند. من باب مثال در ائمه تبدل و در خلق ایجاد وجود دارد؛ قضیه قهاریت با غیر آن متفاوت است و امثال ذلک.

\* مقصود از نوع در اینجا همان مفهوم عام تنوع و اختلاف و امتیاز است، نه ماهیت متولده از جنس و فصل؛ زیرا اسماء کلیه بساطتی وجودیه می‌باشند که ترکیب در ذات آنها محال است، و لکن هر کدام از آنها نحوه‌ای از وجودند که با نحوه دیگر متفاوت می‌باشند، و اگر این تفاوت نبود همه آنها دارای یک اثر و یک معلول خاص بودند.

اینکه نوری به چشم بخورد و چیزی توجه او را به خود منحرف کند، پانزده دقیقه بنشیند و از هر خطور ذهنی ممانعت نماید. اگر در این مقام که باید فقط جنبهٔ نفی مدّ نظر باشد، همهٔ خطورات را به خوبی نفی کرد و حتی خداوند را در نظر نیاورد و از افعال، تصورات، موهومات، تفکرات و ملکات خویش هم عبور کرد، بالأخره در آخر می‌فهمد چیزی وجود دارد که آن «خودش» است؛ به عبارت دیگر در این حالت حقیقتی را ادراک می‌کند که دیگر کیف، لون، کم، وضع، متی و جده ندارد و حقیقت خود را بدون رنگ و وزن و هیچ چیز دیگری درمی‌یابد.<sup>۱</sup>

البته این مرتبه، پلهٔ اول و مقدمه است و بعد از این مقام دستورات دیگری وجود دارد که سالک به سبب آن به مطالب بالاتری منتقل می‌شود؛ گرچه بنده به یاد ندارم که مرحوم والد - رضوان الله علیه - آن دستورات را غیر از دو - سه مورد به کسی داده باشند.

از آنچه گذشت روشن شد که گرچه این نحوهٔ ادراک وجود دارد؛ اما امکان ندارد وجودی در خارج تعین پیدا کند که ما بتوانیم بالإشارة الحسیّة و یا حتی بالإشارة العقلیة آن را به عنوان وجود بدون ماهیت نشان دهیم.<sup>۲</sup> بنابراین، هر فعلی که در خارج تحقق پیدا می‌کند، باید با یکی از این شرایط مقارنت داشته باشد.

فرض کنید که در هنگام نماز ناگهان رسول خدا شما را صدا می‌زند؛ آیا در اینجا نماز خواندن - که مشمول اصل «الصلاة خیر موضوع» نیز می‌باشد - مستحب است یا تلبّی و جواب به ندای رسول الله مقدّم می‌شود و نماز کراهت پیدا می‌کند؟

### حکایت بی‌توجهی سعیدبن مسیب به تشییع بدن مطهر امام سجاد علیه السلام

این مسئله نظیر داستان سعیدبن مسیب است. در روایتی آمده است: بعد از شهادت امام زین‌العابدین علیه السلام، تمام اهل مدینه در تشییع جنازهٔ حضرت حاضر شدند. سعیدبن مسیب از حضور مردم در تشییع و خلوت شدن مسجدالنبی خوشحال شد و با خود گفت: «ممکن است در کنار قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دیگر چنین خلوتی را در طول عمر خود نیابم و از طرف دیگر جنازهٔ امام سجاد علیه السلام که بدون حضور من بر روی زمین نمی‌ماند و همهٔ مردم بدن آن حضرت را تشییع و بالأخره در بقیع دفن می‌کنند؛ پس بهتر است آن دو رکعت نمازی که فضیلت آن را از حضرت سجاد شنیده‌ام، بخوانم.»

<sup>۱</sup> جهت اطلاع بیشتر پیرامون کیفیت نفی خواطر، رجوع شود به رسالهٔ لبّ اللباب در سیر و سلوک اولی اللباب، ص ۱۳۹؛ رسالهٔ سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم، ص ۱۷۲.

<sup>۲</sup> زیرا چیزی که به آن اشاره عقلیه می‌شود نیز باید ماهیتی داشته باشد، گرچه آن ماهیت عقلانی است، نه حسی و تعینی.



وقتی مهیای نماز ایستاده بود، یک دفعه صدای تکبیر بلندی از آسمان و زمین به گوشش رسید و از شدت فزع بر روی زمین افتاد؛ در این حال که هم از نماز بازماند و هم از فیض تشییع محروم گشت، متوجه شد که عجب فضیلتی را از دست داده است!<sup>۱</sup>

آخر ای بدبخت، تو تشییع امام زمانت را برای دو رکعت نماز کنار می گذاری و همه چیز را از دست می دهی؟! گرچه نمی توان گفت که همه افرادی که برای تشییع رفته اند اهل فهم بوده اند، ولی او متوجه نشد که یک قدم پشت جنازه امام علیه السلام حرکت کردن از هزار سال نماز خواندن بالاتر است. کسی که اهل فهم است و نور علم به قلبش تابیده است، به محض اینکه امام علیه السلام در وقت نماز او را طلب می کند، نماز را رها کرده و به دنبال ندای امام علیه السلام که اهم است می رود و نماز را در وقت دیگری می خواند؛ این روش صحیح است.

در اینجا دیگر نمی توان گفت که این نماز سعید بن مسیب مستحب است؛ متها ادراک این مطلب فهم می خواهد و این فهم همان «العلم نورٌ یقذفه الله فی قلب من یشاء»<sup>۲</sup> است که او از آن محروم است.

### انطباق امر و نهی شارع با حقایق عالم تکوین (ت)

بر این اساس در بحث از عمره نیز تکرار آن کراهت پیدا می کند و در مرتبه دوم قرار می گیرد.<sup>۳</sup>

...

---

<sup>۱</sup> رجال الکشی، ص ۱۱۷.

<sup>۲</sup> مصباح الشریعه، ص ۱۶.

ترجمه: «علم نوری است که خداوند آن را در قلب هر کس که بخواهد قرار می دهد.» (محقق)

<sup>۳</sup> تلمیذ: در هر یک ماه باید حداقل ده روز بین دو عمره فاصله باشد، ولی بین دو ماه حتی اگر یک روز هم فاصله باشد اشکال ندارد؛ آیا خصوصیت یک ماه تغییری در این حکم نمی دهد؟ به این معنا که اگر عمره در روز آخر شعبان انجام شود، تکرار آن در اوایل ماه رمضان اشکال داشته باشد.

استاد: چنین تخصیصی در روایات وارد نشده و حکم به طور کلی است. اگر شما در هر ماهی [ادامه در صفحه بعد]

<sup>۴</sup> [ادامه تعلیقه صفحه قبل] - مثلاً سی ام ربیع الثانی - عمره انجام دهید، در ماه بعد - مثلاً فردای همان روز که اول جمادی باشد - باز می توانید مُحرم شوید؛ چون ماه جدیدی وارد شده است.

هر عمره مربوط به یک ماه می باشد؛ اگر در اول انجام شود تا آخر ماه را پُر می کند و اگر در آخر ماه باشد تا اول همان ماه را پُر کرده است. با توجه به مبنای «لکل شهر عمره» اتیان این عبادت در هر روزی از ماه که انجام شود اشکالی نخواهد داشت؛ زیرا ماه جدید با شهر قدیم ارتباطی ندارد.

تلمیذ: آیا این حکم به دلیل تأثیری است که بر روی نفس انسان می گذارد؟

استاد: شکی نیست که انجام هر عملی در نفس انسان تأثیر خاص خود را دارد و نیکوترین و عمیق ترین تأثیر آن است که برخاسته

## مطلب سوم: لحاظ ظرفیت مکلف در بیان حکم توسط امام علیه السلام

مطلب سوم: لحاظ ظرفیت و موقعیت مکلف است. شارع ممکن است در شرایطی که یک فعل مورد رضای او نیست، به مکلفی بگوید آن را انجام بده؛ لذا وقتی راوی از امام کاظم علیه السلام راجع به عمره سؤال می‌کند، حضرت می‌فرماید: «لکل شهر عمره؛ در یک ماه نباید دو عمره انجام دهی.» اما بعد از اصرار و سؤال از حدّ اقلّ فاصله بین دو عمره، می‌فرماید: «فی کلّ عشرة أيام عمره؛ در هر ده روز می‌توانی یک عمره انجام دهی.»<sup>۱</sup>

چرا وقتی بزنتی از امام رضا علیه السلام راجع به تکرار عمره سؤال می‌کند، حضرت او را نهی می‌کنند؟<sup>۲</sup> چرا هنگامی که امام رضا علیه السلام صحیح و سالم در مکه می‌تواند هر روز از مسجد تنعیم - مانند رویه متداول امروزه - احرام ببندد، عمره را - با این همه ثوابش - ترک می‌کند؟! چون مورد رضای شارع نیست.

---

از عملی باشد که صددرصد موافق و منطبق با نظر شارع باشد. تشریح عمره مفرده برای افرادی که وارد مکه می‌شوند، بدین جهت است که یک ماه از مکه خارج شده‌اند و یا اینکه هنوز به مکه نیامده‌اند و این به جهت احترام بیت است که باید با حال احرام وارد مکه و مسجدالحرام شد و تکرار آن در شهر واحد موجب کاستن این حرمت و ارج نهادن به آن خواهد شد، گرچه عمره خود فی حدّ نفسه عملی عبادی و مقرب است. فلهدا مشاهده می‌شود که تکرار آن را در کمتر از ده روز موجب بطلان و حرمت ذکر کرده‌اند و در کمتر از یک ماه حکم به مرجوحیت داده‌اند و این به همین خاطر است. حکم شارع حساب و کتابی دارد و بی‌جهت مسئله‌ای را بیان نمی‌کند.

قضیه‌ای را یکی از افراد از قول شخصی برای بنده نقل می‌کرد که او می‌گفت:

هنگامی که من برای عمره مشرف شده بودم، با خود گفتم: «چرا حجاج از طرف چپ شروع به طواف می‌کنند؟! من می‌خواهم از سمت راست طواف را انجام دهم!» چند قدم که رفتم، آن چنان سنگینی بر من وارد شد و وجود مرا گرفت که دیدم دیگر نمی‌توانم قدم از قدم بردارم و پاهایم قدرت حرکت ندارد؛ اما طواف را که از طرف چپ شروع کردم، دیدم بسیار راحت راه افتادم و همین‌طور حرکت کردم.

با اینکه این شخص آن چنان هم متدین نبوده و اگر رهایش می‌گذاشتند طواف را از سمت راست انجام می‌داد، ولی او را کأنّ قفل کردند تا به او بفهمانند این احکام بی‌جهت نیست. وقتی امام علیه السلام می‌فرماید این عمره را انجام نده، حسابی دارد؛ او که بدش نمی‌آید ما به تقرب، تجرد، نورانیت، بهاء و صفایی برسیم.

تلمیذ: آیا این حکم حتی برای ائمه علیهم السلام هم همین‌طور بوده است؟

استاد: بله، ائمه هم انجام نمی‌دادند.

<sup>۱</sup> وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۳۰۹.

<sup>۲</sup> رجوع شود به همین مجلد، ص ۱۶۴.

گرچه خود امام کاظم علیه السّلام تکرار عمره را در یک ماه انجام نمی دهند، اما چون راوی در ظرفیتی قرار دارد که حال و هوای عمره او را از خود بی خود کرده است، لذا به عنوان ارفاق به او اجازه می دهند. نظیر این جریان را یکی از رفقای خود بنده نقل می کرد؛ ایشان می گفت:

در مستجار بودم که شخصی با لهجه اصفهانی از من پرسید: «چند دفعه عمره انجام دادی؟» گفتم: «دو مرتبه.» گفتم: «این همه خرج کردی تا به اینجا آمدی، تنها دو عمره انجام دادی؟! هر روز انجام بده!»

در اینجا نیز امام کاظم علیه السّلام با فردی روبروست که می خواهد با عباراتی نظیر «یا بن رسول الله، این همه خرج کردم؛ زندگی ام را گذاشتم و تجارت خانه را رها کردم»، اجازه بگیرد و حضرت هم به جهت اینکه او برای هزینه های سفر عمره

سکته نکند، به او می‌فرماید «انجام بده، ولی کمتر از ده روز نباشد.» اما اگر از موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کنیم: «آیا خود شما هم در کمتر از ده روز عمره را تکرار می‌کنید؟» می‌فرماید: «نه تنها انجام نمی‌دهم، بلکه از اول هم او را نهی کردم و به عنوان ارفاق گفتیم دو دفعه دیگر هم با فاصله ده روز انجام بدهد.»

### نهی روایات از تکرار عمره بر اساس عدم حسن فعلی

در صورتی که تجویز در این موارد بر اساس ارفاق باشد، دیگر اقل ثواباً هیچ مفهومی نخواهد داشت؛<sup>۱</sup> زیرا مسئله ثواب به حسن و قبح فعلی برمی‌گردد و در اینجا فرض بر این است که تجویز عمل بر اساس ارفاق بوده است. اگر در این مسئله همان‌طور که در لسان فقهاء مطرح است اقل ثواباً باشد، ممکن است فردی بخواهد این اقل ثواباً را انجام دهد و در این صورت چرا امام نباید مکلف را به انجام آن امر کند؟!

در استحباب، مرتبه متآخم به وجوب وجود دارد، و به تدریج مرتبه آن کم می‌شود تا به مرحله استواء الطرفین و اباحه برسد. پنی را با گردو خوردن و احترام به والدین هر کدام ثوابی دارد، ولی اینکه یکی ثوابش بیش از دیگری است، دلیل بر این نمی‌شود که امام علیه السلام بگوید اقل ثواباً را رها کن و فقط بر مستحبات اکیده التزام داشته باش؛ بلکه هر عملی را که بیش از پنجاه درصد ترجیح داشته باشد باید اتیان نمود، چه استحباب آن پنجاه و یک درصد باشد و چه نود و نه درصد.

بنابراین، از آنجا که در این گونه موارد شارع به جهت رعایت حال مکلف و مصالحی دیگر ارفاقاً تجویز می‌کند، انسان نباید چنین عملی را انجام دهد و این قضیه با مسئله اقل ثواباً و حسن فعلی، هیچ ارتباطی ندارد.

---

<sup>۱</sup> چراکه هرچه میزان ثواب عمل کم و زیاد شود، بر آن اساس استحباب، کراهت، وجوب و حرمت بر فعل ترتب پیدا می‌کند؛ مثلاً اگر ثواب به نحو اکید باشد، آن فعل با شرایطی واجب می‌شود؛ و اگر فساد به نحو اکید باشد، آن عمل با شروطی حرمت پیدا می‌کند؛ و امثال ذلک.

## جواز تکرار عمره در روایات، بر اساس حسن فاعلی

نکته مهم و دقیق دیگر آنکه در بعضی از موارد مشاهده می‌کنیم که خود فعل چندان مدّ نظر مولا نیست و مصلحت یا مفسده فعلی را در انشاء یا نهی از فعل در نظر ندارد؛ بلکه صرفاً به جنبه فاعلی - چه از نقطه نظر مصلحت و چه از نقطه نظر مفسده - توجه دارد. من باب مثال: مواردی که قصد مولا امتحان بنده است؛ یا مواردی که فقط جنبه تحقق کف نفس در نفس مکلف مدّ نظر است؛ یا مواردی که چه بسا بنفسه لغو باشند، ولی مولا به جهت تحقق یک مصلحت فاعلی مکلف را به آن وامی‌دارد.<sup>۱</sup>

بدیهی است که مقصد تاجر از کسب، تحصیل منفعت است نه ضرر، اما فردی که می‌خواهد فرزندش نسبت به مسئله کسب، تدرّب و تجربه و خبرویت پیدا کند، دیگر به اینکه او در معاملاتش ضرر می‌کند یا نفع می‌برد هیچ کاری ندارد؛ بلکه اگر او به هر مقدار زیان کند هم می‌گوید برای من این مهم است که او راه کسب و طریقه با مردم طرف شدن را یاد بگیرد؛ اما وقتی که ملکه کسب حاصل شد، تجارت‌خانه و هر چه را دارد به او می‌سپارد. البته در اینجا هیچ ثوابی - به معنای ارزش عرفی - بر خود این عمل مترتب نمی‌شود؛ زیرا عرف نسبت به عمل فردی که یک روز در کنار خیابان به جهت اختیاری و تجربه جنسی فروخته است، ارزشی قائل نمی‌شود.

در مورد کف نفس نیز شخصی که اراده فرزندش ضعیف است، در ابتدا او را از دست زدن به یک شیء بی‌ارزش نهی می‌کند تا کم‌کم جنبه کف نفس نسبت به یک اقدام در او تحقق و اقتدار پیدا کند. در مرتبه بعد با خودداری از مسئله‌ای دیگر، پله بالاتری از این جنبه را حائز می‌شود و همین‌طور ادامه پیدا می‌کند تا اینکه بعد از مدتی می‌بینید از مسائلی که در یک سال گذشته به هیچ وجه نمی‌توانست از اتمام در آنها کف نفس کند، به راحتی می‌گذرد. این فعل برای فاعل آن جنبه تربیتی داشته و مولا به خود آن فعل نظر ندارد.

بنابراینچه در مسئله حسن فعلی و حسن فاعلی بیان شد به این نتیجه می‌رسیم که اگر یک عمل منهی عبادی را لوخلی و طبعه بدون جواز بعدی در نظر بگیریم، بدون شک آن نهی دلالت بر مبعوضیت می‌کند. نهی در عبادت هم موجب فساد و بطلان است؛ زیرا در این فعل حسنی وجود ندارد و قصد تقرب متمشی نیست و

<sup>۱</sup> جهت اطلاع بیشتر پیرامون اوامر امتحانیه، رجوع شود به ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۱، ص ۲۲۳.



فعل منہی مورد رضای شارع نمی‌باشد. انجام چنین عبادتی مانند این است که شخصی با تصور اینکه وقت زوال است، نماز ظهر را با وضو و طهارت و قصد قربت و رعایت تمام شرایط دیگر بخواند و بعد از نماز بفهمد که پنج دقیقه تا زوال باقی مانده است. در اینجا چون انجام آن عبادت مرضی و مورد نظر مولا نبوده، موجب بطلان خواهد بود و نماز باید دوباره خوانده شود؛ اما دیگر نمی‌توان گفت که بر این عملی که عبد در مقام تقرب - ولو در غیر ظرف و وجوب - انجام داده است، ثوابی تعلق نمی‌گیرد و حسن فاعلی ندارد.

### جواز و ثواب در فعل منہی، بر اساس حال مخاطب

بنابراین، مجزی بودن فعل منہی، باعث رفع کراهت آن نمی‌شود، زیرا کراهت به خود فعل برمی‌گردد. اگر صحبت در حسن فعلی باشد، شکی نیست که نماز فردی که خودش می‌خواهد نماز مغرب را یک ساعت قبل الإستتار بخواند، قطعاً باطل است؛ زیرا در نماز قصد تقرب شرط است و در نمازی که منہی شارع است، تقرب وجود ندارد.

در این گونه موارد، مراعاتاً لحال المکلف، حسن فاعلی جایگزین حسن فعلی می‌شود. در این مقام دیگر ثواب و کراهت مطرح نیست و اقلُّ ثواباً معنا ندارد؛ بلکه مولا خواسته آن عمل را از بنده‌ای که خیلی دلش می‌خواهد لبیک بگوید، قبول کند و آن را کأن لم یکن محسوب ننماید؛ چراکه این عمل گرچه نسبت به سایر امور مرجوحیت دارد، اما در حدی مضر و خطرناک نیست که به مرحلہ نہی اکید - که همان حرمت باشد - برسد. در اینجا که دیگر خود فعل مورد نظر نیست، اگر به جای لبیک «لپه» هم بگوید باز هم قبول می‌شود.

تلمیذ: چگونه ممکن است یک عمل خلاف، بر اساس حسن فاعلی جایز باشد؟

استاد: این مسئله به موارد آن بستگی دارد: اگر در ارتکاب آن خطری وجود

داشته باشد، آن عمل باطل است؛ اما اگر در مواردی مانند سلام و نماز در حمام چنین خطری وجود نداشته باشد، در این صورت در عین کراهت، آن نماز مُبرئ الذمّه می شود و احتیاج به قضا ندارد. عدم وجوب قضا به معنای آن است که آن عمل از نظر داعویت در حدی از تحذیر نیست که به طور کلی نهی شود؛ شارع در اینجا فرجه و فرصتی را در نظر گرفته است که اگر شخصی مرتکب آن عمل شد، عقاب نشود و بلکه به جهت نیتی که داشته به ثوابی هم برسد.

تلمیذ: آیا این حکم مخصوص کسی است که از حضرت سؤال کرده است؟ در این صورت تکلیف

سایر مکلفین چیست؟

استاد: امام علیه السلام حکم کلی را می فرماید و راوی فقط جنبه حاکمی دارد؛ اگر حکم شخصی بود، باید به او می فرمودند که این حکم به خود اختصاص دارد. در اینجا بیان حضرت از اول کلی است، منتها اصرار راوی باعث می شود که حضرت در سلسله مراتب متنازل از آن حکم کلی، حکم بعدی را نیز بفرمایند که اگر خیلی به انجام این کار تمایل و اشتیاق داری و یک بار محرم شدن با توجه به هزینه هایش خواب و قرارت را گرفته است، می توانی یک عمره دیگر انجام بدهی!

متأسفانه بعضی از افراد در زمان ما در هر روز یک عمره به جا می آورند! بنده شخصی را دیدم که

رسالة عملیه هم دارد ولی هر روز یک عمره انجام می داد!

تلمیذ: چه اشکالی دارد همان طور که حضرت تعالی فرمودید «بر اساس ملائکه گاهی زیارت امام اکیدتر از

نماز است، ولو اینکه شارع در مقام جعل و خطاب فرموده باشد که زیارت مستحب و نماز واجب است»، در اینجا هم فقیه بر اساس ملائکه - نه به جهت لا تُصلّ - به این نتیجه برسد که چون صلاة فی الحّمّام دارای ملائکه بالاتری است، ثوابش بر آن کراهت غلبه می کند و أقلّ ثواباً خواهد بود، گرچه شارع از آن نهی کرده باشد.

استاد: مگر شما فقیهی بالاتر از امام معصوم سراغ دارید؟ خود امام در حمام نماز نمی خواند. بله، اگر فقیه به ملاکی برسد ایرادی ندارد؛ لذا در بسیاری از موارد که دلیل فقهی و اجتهادی در دست نیست، فقیه با اتصال و نور خود می تواند به این نکته دسترسی پیدا کند. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

لا يَجِلُّ الْفُتْيَا لِمَنْ لَا يَسْتَفْتِي مِنَ اللَّهِ تَعَالَى بِصَفَاءِ سِرِّهِ وَ إِخْلَاصِ عَمَلِهِ وَ عِلَانِيَتِهِ وَ بُرْهَانِ مِنْ رَبِّهِ فِي كُلِّ حَالٍ.<sup>۱</sup>

در فتوحات محیی الدین ذکر شده است که انسان چطور به وسیله اتصال قلب با منبع تشریح، بدون توجه به منابع می تواند به حقیقت مسئله برسد؛ به طوری که اگر بعد به منابع رجوع کند، می بیند مطلب با دریافت قلبی او منطبق می باشد.<sup>۲</sup>

بنابراین در مواردی که قضیه مربوط به صفای سر و بصیرت فقیه است، حرفی نیست و اشکالی ندارد؛ اما صحبت در این است که ما چنین ملاکی نداریم و باید بر اساس همین ادله و مطالب در دسترس صحبت کنیم.

نکته دیگر آنکه اگر به عنوان مثال فقیهی در شرایطی خاص، در حمام خاصی نماز بخواند، از باب قضایای شخصیه است و باید نسبت به آن بسیار احتیاط کرد و نمی توان آن را به راحتی تعمیم داد. قضیه رضاع «سالم» پسرخوانده ابی حذیفه بن عتبه نیز از همین باب است؛ او از ابتدا در سنین ده - دوازده سالگی بر «سهله» همسر ابی حذیفه وارد می شد و چون حکم خداوند در قرآن کریم راجع به رفع پسرخواندگی نازل شد، دیگر راهی برای

---

<sup>۱</sup> مصباح الشریعة، ص ۱۶. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۳۱۹:

«حلال نیست فتوا دادن، برای کسی که خودش در هر حال از روی صفا و پاکی سرش و از روی اخلاص در عملش و اخلاص در کارهای آشکارش و از روی برهان و حجتی از جانب پروردگارش، مسائل را از خدا نمی پرسد و از او استفتاء نمی نماید.»

<sup>۲</sup> فتوحات مکیه، ج ۱، ص ۲۸۰؛ ج ۳، ص ۳۳۳.

محرمیت وجود نداشت؛ لذا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به سهله اجازه رضاعت دادند. عایشه این حکم را به عنوان یک حکم کلی گرفت و به غلط تنقیح مناط کرد و درباره مردانی که دوست داشت بر او وارد شوند، اعمال نمود!<sup>۲</sup> و

اینها قضایای شخصیه‌ای است که اگر فقیه به ملاک آنها هم دسترسی پیدا کند، جرأت بیان آن را - چه به نحو خصوصی و چه به نحو عمومی در توضیح المسائل - ندارد. فقیه باید چنین مسائلی که ممکن است حتی حرامی واجب شود را در ارتباط با خود آن شخص خاص و برطبق اعتقاد، روحیه، ادراک، استعداد و کیفیت پذیرش او بیان نماید.

روایاتی نیز بر همین منوال راجع به افعال ائمه علیهم السلام نسبت به اشخاص وجود دارد که فقهاء در بسیاری از آن موارد می‌گویند که این قضیه شخصیه با ملاکات و کلیات انطباق ندارد و آن را کنار می‌گذارند؛ اما صحبت ما فعلاً در بیان حکم کلی است و امر امام علیه السلام نیز در اینجا نسبت به همه افراد است، نه شخص خاص.

### تعلق ثواب بر حسن ذاتی فعل

ثوابی که بر عمل صالح و رضای الهی مترتب می‌شود، عبارت است از «نفسُ التَّقَرُّبِ إِلَى اللَّهِ»؛ که آن تقرب و تجرد را انسان در وجود خود احساس می‌کند. آنچه در ثواب اعمال وجود دارد، به این معنا نیست که دو ملک در چپ و راست انسان، دفترچه‌ای داشته باشند و بگویند «چون این فرد مسبِّحات و اذکار قبل از خواب را خوانده و طهارت قبل از نوم را حاصل کرده و امروز صبح هم قرآن قرائت کرده است، پس به این مقدار برای او ثواب بنویسید!» نوشتن و صفحه و پرونده‌ای در

---

<sup>۱</sup>مسند/حمد، ج ۶، ص ۲۷۱؛ سنن ابی داوود، ج ۱، ص ۴۵۷.

<sup>۲</sup> جهت اطلاع بیشتر پیرامون مسئله رضاع بزرگسال در نظر عامه، رجوع شود به امام‌شناسی، ج ۱۷، ص ۴۷۱.

کار نیست؛ پرونده عبارت است از نفس و قلب خود مکلف که تحت اراده و تصرفِ ملکین است. آنها عمل خیر را از نظر تجردی و تقریبی و عمل شر را از نظر ابتعاد و مبعوضیت، در قلب و نفس انسان قرار می‌دهند. بنابراین اگر انسان عمل خلافی انجام دهد، آن حالت کدورتی که در نفس خود احساس می‌کند همان نمره‌ای است که ملائکه به او داده‌اند؛ و اگر عمل صحیحی انجام دهد، آن حالت نورانیت و ابتهاج همان نمره و ثوابی است که ملائکه به او داده‌اند.

فرض کنید در مجلس ذکر یا مجلس مصیبت سیدالشهدا علیه السلام شرکت می‌کنید؛ وقتی که بیرون می‌آید، احساس انبساط و حالی می‌کنید که قبل از رفتن، آن حال را نداشتید؛ این همان نمره‌ای است که ملک سمت راست در دفتر خود ثبت کرده است.

دفتر ملائکه قلب انسان است و آنها پرونده‌ای شبیه به دفتری که آن را باز می‌کنند و در آن چیزی

می‌نویسند، ندارند؛ پرونده همان قلب مکلف است که خطاب ﴿أَقْرَأَ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا﴾<sup>۱</sup> به آن تعلق می‌گیرد. ﴿أَقْرَأَ كِتَابَكَ﴾ به معنای «اقرأ کتاب نفسک و قلبک و ضمیرک و وجدانک و عقلک» می‌باشد، نه اینکه او از ملائکه بخواهد که پرونده مرا بدهید تا باز کنم و صفحات آن را ببینم.

به عبارت دیگر همان‌طور که وقتی انسان در این دنیا چیزی را فراموش می‌کند، به او می‌گویند به خودت مراجعه کن تا آن را به یاد آوری، و او نیز تأمل می‌کند و مطلب فراموش شده را به یاد می‌آورد، در آنجا نیز با خطاب ﴿أَقْرَأَ كِتَابَكَ﴾ شخص به خود نگاه می‌کند و خوب و بد اعمال خود را مطالعه می‌کند و لذا اموری که برایش مخفی بود روشن می‌شود.

---

<sup>۱</sup> سوره اسراء (۱۷) آیه ۱۴. معادشناسی، ج ۷، ص ۸۵:

«بخوان این نامه عملت را، و کافی است که خودت در امروز حسابگر خودت باشی.»

## ترسیم فضای حسابرسی اخروی برای زبیر در جریان جنگ جمل توسط امیرالمؤمنین علیه السلام

امیرالمؤمنین علیه السلام در جریان جنگ جمل به زبیر که با طلحه و عایشه عده‌ای را به راه انداخته بود، فرمودند:

«ای وای بر تو ای زبیر! باعث خروج تو چیست؟!»

او گفت: «خون‌خواهی عثمان!»

حضرت فرمودند: «خدا بکشد هر کدام از ما را که در ریختن خون او سهیم‌تریم! آیا به خاطر نداری روزی را که من رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در بنی‌بیاضه ملاقات کردم و پیغمبر بر روی الاغش سوار بود و آن حضرت به من خندید و من نیز به او خندیدم، و تو با رسول خدا بودی و گفتی: «یا رسول الله، ما یدعُ علیَّ زهوه؛ ای رسول خدا، علی دست از مزاح و باطل‌گویی خود بر نمی‌دارد!» حضرت به تو فرمود: «لیس به زهوه؛ در علی باطل‌گویی و سخن غیر حق نیست.» آنگاه رسول خدا گفت: «أُتُحِبُّهُ یا زبیر؛ ای زبیر! آیا تو علی را دوست داری؟» تو در پاسخ گفتی: «آری، سوگند به خدا من او را دوست دارم!» آنگاه رسول خدا به تو گفت: «إِنَّکَ وَاللَّهِ سَتُقَاتِلُهُ وَ أَنْتَ لَهُ ظَالِمٌ؛ سوگند به خداوند که تو با او جنگ می‌کنی در حالی که تو نسبت به حق او ستم کرده‌ای.»

زبیر گفت: «از خدا آمرزش می‌طلبم! سوگند به خدا اگر این داستانی را که بیان کردی به خاطر داشتم، برای منازعه با تو بیرون نمی‌شدم!»<sup>۱</sup>

امیرالمؤمنین علیه السلام آنچه باید در روز محشر اتفاق بیفتد را در این دنیا در جلوی چشم زبیر آورد: ﴿أَفَرَأَى كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا﴾؛ کتابت را بخوان که امروز باید خودت به حساب خودت برسی: «مگر پیغمبر نفرمود که تو به جنگ با

<sup>۱</sup> امام‌شناسی، ج ۹، ص ۶۳ (به نقل از مروج‌الذهب، ج ۲، ص ۳۶۳)؛ الأملی (طوسی) ص ۱۳۸، با قدری اختلاف.

او خواهی رفت در حالی که تو ظالم هستی؟! پس ﴿كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا﴾.

گرچه ممکن است تعمدی نبوده باشد و واقعاً زبیر فراموش کرده باشد، منتها او بد به حساب خود رسید؛ نیمی را که همان کناره گیری از جنگ بود حسابرسی کرد، و نیم دیگر را که همان اعلان حقیقت و تسلیم در برابر امیرالمؤمنین بود، رها کرد. او باید بعد از کناره گیری از جنگ در برابر تمام مردم اعتراف می کرد که «ایها الناس، تمام نامه ها و تبلیغات و اعلاناتی که برای شما فرستادم غلط بوده است. علی از خون عثمان بری است و حق با اوست؛ هرکس می خواهد با من بیاید و هرکس نمی خواهد، نیاید!» اگر زبیر با این حال کشته می شد، یکسره به بهشت می رفت و رستگار می شد.

### بلندهمتی حر در جبران مقابله با سیدالشهدا علیه السلام

حر هم همین کار زبیر را انجام داد، با این تفاوت که در جریان زبیر خود امیرالمؤمنین علیه السلام به جنگ آنها آمده بود ولی حر جلوی راه امام حسین علیه السلام را گرفت و از این نظر کار حر بدتر بود. اما شما می بینید حر در روز عاشورا یک یک صفحات کتاب نفس و ضمیر خودش را می خواند که: مگر حسین چه گناهی کرده است که سی هزار نفر را آورده اید و می خواهید علیه او شمشیر بکشید؟! مگر خود شما به او نامه دعوت ندادید؟! مگر معاویه با حسن بن علی بر این اساس قرار گذاشت که پس از خودش کسی را به عنوان خلیفه تعیین نکند و بعد همان پیمان را شکست؟! پس ای حر، به چه دلیل در مقابل پسر پیغمبر ایستاده ای!؟

وقتی انسان تمام این مگرها را در ذهن می آورد و راه انکار را بسته می بیند، دیگر یک همّت جانانه و اراده جوانانه می خواهد که به حساب خود برسد. اینجاست که افراد مگرها را خوب در ذهن می آورند، ولی بعد پایشان می لغزد و می خواهند قضیه را برای مردم به نحوی توجیه کنند که خود را از اعتبار نیندازند. در چنین مواقعی است که نفس شروع به سرکشی و توجیه کردن می کند تا مطلب را برای مردم

به گونه‌ای دیگر جلوه دهد؛ اما مگر انسان می‌تواند نفس و قلب خود را هم گول بزند؟! در جریان جنگ جمل نیز زبیر با خود گفت اگر بخواهم حقیقت را به مردم بگویم آبروریزی می‌شود و لذا نصف دیگر قضیه را گذاشت و فرار کرد؛ اما بالأخره او با طلحه که تا آخر کار در مقابل امیرالمؤمنین علیه السلام ایستاد، فرق می‌کرد و لذا حضرت وقتی شمشیر زبیر را آوردند، فرمودند: <sup>۱</sup> «سَيْفٌ طَالَمَا جَلَى الْكَرْبَ عَنْ (وجه) رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَكِنَّهُ الْحَيِّنُ وَ مَصَارِعَ السَّوِّءِ؛ وَ قَاتِلُ ابْنِ صَفِيَّةٍ فِي النَّارِ.»

«این شمشیری است که چه بسیار در مدت‌های دراز، غصه و اندوه را از (چهره) رسول خدا زدوده و برطرف نموده است، ولیکن محنت و هلاکت به رو درافتادن و زمین خوردن در لغزشگاه‌های ناپسند، کار زبیر را بدینجا کشانید؛ و کشنده پسر صفیه (زبیر) در آتش است.»<sup>۲</sup>

اما حر در مقابل مردم خطبه خواند و اعلان کرد که حق با حسین بن علی است و تمام کارهای ما غلط و اشتباه بود؛ رفت و جزو لشکر سیدالشهدا علیه السلام شد.

ثواب همین حالی است که برای حر پیدا شد و کدورت و گناه نیز امری تکوینی

---

<sup>۱</sup> مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۶۴.

<sup>۲</sup> امام‌شناسی، ج ۹، ص ۶۵ به نقل از مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۶۴.



و ثبت شدنی در حقیقت نفس انسان است، نه نوشتنی؛ لذا ممکن است که در اینجا زمینه ﴿فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ﴾<sup>۱</sup> در شخص پیش آید و متحوّل گردد.

علی کلّ حال، فرض کنیم که دو نماز با طهارت، استقبال، تقرّب، قصد وجه، تکبیر و تسلیم و تسبیحات حضرت زهراء سلام الله علیها به صورت صحیحی خوانده شده ولی یکی قبل از زوال و دیگری بعد از زوال بوده است؛ در این صورت اگر از خدای عادل و رحمان و رحیم بپرسیم که: «بین این دو نماز از نظر تأدیة مقصود مولا چه تفاوتی وجود دارد؟» پاسخ آن است که هر دو نماز از نظر ثواب، تقرّب، اتیان و اجرای تکلیف یکی است، منتها به جهت فوت مصلحتی، صلاة قبل از زوال مجزی نیست و باید آن را دوباره انجام داد.

در بحث تکرار عمره نیز وقتی مولا می بیند که این عمل به مذاق بنده اش خوش آمده و دوست دارد آن را تکرار کند و دوباره لیبکی بگوید و خود را در حال وهوای احرام قرار دهد، مولا از باب رأفة علی العباد به او ارفاقاً ترخیص می دهد که دوباره تکرار کند، اگرچه این عمل فی حدّ نفسه از جهت فعلی مورد رضایت او نیست و فقط از جهت فاعلی مورد نظر است.

### هلاکت نفس به واسطه افراط در عبادات

گرچه وقتی انسان احرام می بیند، لیبکی می گوید، طواف می کند، سعی انجام می دهد و نماز طواف می خواند و تمام می شود، در وجود خود لذت و حالی احساس می کند که با خود می گوید دوباره انجام دهم، اما این تکرار مدّ نظر شارع نیست. بزرگان در دستورات و اذکاری که می دادند، عدد لحاظ می کردند؛ مثلاً

<sup>۱</sup> سوره فرقان (۲۵) آیه ۷۰. معادشناسی، ج ۹، ص ۲۳۳.

«کسی که توبه کند و ایمان بیاورد و عمل صالح انجام دهد، پس خداوند زشتی ها و بدی های چنین کسانی را به نیکی ها و خوبی ها تبدیل می کند، و خداوند غفور و مهربان است.»

چهارصد مرتبه یونسیه، هزار بار لا إله إلا الله و امثال ذلك. بعضی از افراد می گفتند: «دیدیم حال خوشی به ما دست می دهد، به جای چهارصدبار، هزار مرتبه گفتیم!» به او گفتم: «در بقیۀ ذکر حالت چطور بود؟» گفت: «خیلی عالی و خوش بود.» گفتم: «الان که بزرگان در دسترس هستند خوب است شما راجع به حال خوشی که برایت پیدا می شود، از ایشان سؤال کنی؛ شاید این کار ضرر داشته باشد.» گفت: «پرسیدن معنا ندارد؛ وقتی که انسان ببیند حالش خوب است، ادامه می دهد.»

آب را هم باید به اندازه خورد؛ زیرا منشأ بسیاری از مسمومیت ها آب است. نوشیدن به اندازه آب، علاوه بر رفع عطش، سموم را دفع و مایع بین سلول ها را تأمین می کند؛ اما اگر بیش از اندازه مصرف شود، احتمال از کار افتادن کلیه وجود دارد.

خداوند در ریه انسان قابلیت جذب هوا و اکسیژن را قرار داده است؛ اما انسان هرچقدر هم نفس عمیق بکشد، در همین حد حجم داخل قفسه سینه می تواند نفس بگیرد. حال اگر لوله یک پمپ را در دماغ بگذارند و آن را روشن کنند، بالأخره ریه می ترکد و شخص از بین می رود!

ذکر نیز مانند اکسیژن - که برای بدن حیاتی است - اگر به اندازه نباشد، تبدیل به آلت قتاله ای می شود و فرد را از بین می برد.

شارع نسبت به بعضی از اعمال می گوید ما حد را تعیین می کنیم: دو رکعت برای صبح، سه رکعت برای غروب، چهار رکعت هم برای سه نماز دیگر؛ لذا هرچقدر هم به مذاق خوش آید، نباید بیش از مقدار معین انجام داد. نماز صبح دو رکعت است؛ حتی اگر حال مکلف خوش باشد و شش رکعت بخواند، نماز باطل است.

ولیدبن عقبه مست شده بود و به جای دو رکعت نماز صبح، چهار رکعت خواند و گفت: «فعلاً حال خوشی دارم؛ اگر بخواید، بیشتر هم می خوانم!»<sup>۱</sup> البته که این نماز باطل است.

### تحلیل اتیان اعمال بر اساس حسن فاعلی

اما در مسئله عمره درعین حال که عمل مورد اشتیاق مکلف در نزد مولا مرجوح است، او این ترخیص و تخفیف را به مکلف می دهد که در صورت تمایل، آن را انجام دهد؛ لذا در ابتدا مکلف را برحذر می دارد و به عکس العمل او نگاه می کند. در اینجا بعضی از افراد قبول می کنند، اما برخی می گویند: «یابن رسول الله، آیا اصلاً ممکن نیست که یک مرتبه دیگر عمره انجام دهیم؟! آخر برای ما که از بلاد بسیار دور آمده ایم، مشکل است که تنها یک عمره انجام دهیم و برگردیم.»<sup>۲</sup> امام علیه السلام که اصرار

<sup>۱</sup> مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۳۵؛ انساب الأشراف، ج ۵، ص ۵۱۹.

<sup>۲</sup> امروزه هواپیمای دوطبقه بوئینگ امریکایی ما را دو - سه ساعته می رساند؛ اما افراد در زمان های سابق از کوه و کمر، سوار بر

او را می‌بیند می‌فرماید: «اشکالی ندارد که یک بار دیگر هم انجام دهی، ولی فاصله آن کمتر از ده روز نباشد.»

این همان مقام حسن فاعلی است که مسئله تقرب در آن به جای خود محفوظ است؛ به این معنا که اگر کسی بر اساس حسن فاعلی عملی انجام دهد، درست مانند کسی می‌ماند که اشتبهاً قبل از زوال نماز خوانده است.

اگر بر بیش از يك عمره در ماه ثوابی مترتب است، چرا امام رضا علیه السلام با توجه به اینکه سائل شیعه‌ای مطیع، مشتاق و مایل به اتیان عمره و به دنبال تقرب است، چنین تجویزی نفرمود؟! آیا امام رضا علیه السلام -نعوذ بالله- بخل کرده و ثوابی که می‌توانست بر او مترتب شود را مطرح نکرده است؟! اگر بر خود فعل ثوابی مترتب باشد، وظیفه امام علیه السلام است که وقتی در مقام بیان حکم شرعی استحباب عمره مفرده در يك ماه را بیان می‌کند، بگوید که اگر نمی‌خواهی به وطنت برگردی و قدرت داری، می‌توانی در هر ده روز يك مرتبه دیگر محرم شوی. بنابراین، قطعاً در چنین موردی نظر امام علیه السلام -لو خلی و طبعه- بر عدم اتیان عمره است.

### لزوم حکم مجتهد بر اساس ملاک استفاد از سیره صحیح معصومین

وقتی که مجتهد ملاک را به دست آورد و خطابات را در کنار یکدیگر قرار

---

الاغ و کجاوه و شتر، در برف و باران و با خطر دزد قافله، شش ماه راه می‌آمدند.

دهد و ببیند که امام رضا علیه السّلام از تکرار عمره در یک ماه نهی فرموده‌اند، در مواجهه با این مسائل دو حکم برای او روشن می‌شود:

**حکم اول:** عمره مکرره تشریح نشده است و نظر امام علیه السّلام بر اتیان آن نیست؛ پس وظیفه این است که فقط به یک عمره در ماه اکتفا شود و از عمره دیگر تا شهر آتی منصرف گردد و برای سایر افراد نیز این حکم را بیان کند.

**حکم دوم:** در صورتی که مکلف اصرار بر تکرار آن داشته باشد، باید همان کلام امام علیه السّلام را بگوید که تکرار عمره نباید کمتر از ده روز باشد.<sup>۱</sup>

مجتهد حق ندارد در وهله اول به مردم بگوید که تکرار عمره با بیش از ده روز فاصله عیبی ندارد؛ بلکه باید در قبال سؤال مخاطب مانند امام علیه السّلام پاسخ دهد که نباید بیش از یک عمره انجام داد و دیگر چیزی اضافه نکند. بله اگر مکلف مثل راوی مصرانه الحاح کرد، او نیز می‌تواند مانند امام علیه السّلام عمل کند و حکم آن را بیان نماید.

همان‌طور که امام علیه السّلام عمره را تکرار نمی‌کند، مجتهد نیز نباید تکرار کند. فقیهی که نهی امام علیه السّلام را نقل کند ولی خودش از آن سیره تبعیت نکند، معلوم است که باید در فکرش تغییر و تحولاتی ایجاد شود.

البته اینکه ائمه علیهم السّلام عمره را در يك ماه تکرار نمی‌کرده‌اند، به جهت تکالیف خاص به مقام امامت نبوده است و لذا نمی‌فرمایند: «أنا لا أفعل»؛ بلکه حکم را در این مورد به صورت ظاهر و يك تکلیف عام و در مقام تشریح بیان می‌فرمایند. اینکه امام رضا علیه السّلام آن شخص را نهی می‌کند، به این معناست که اگر من علی بن موسی الرضا يك سال هم در مکه بمانم در يك ماه دو عمره انجام نمی‌دهم، و اگر بخواهم، طواف می‌کنم.

---

<sup>۱</sup> البته ان شاء الله روایات باب تکرار عمره را خواهیم خواند؛ اما فعلاً در مقام تصویر و طرح مسئله‌ای کلی هستیم که در بسیاری از روایات مانند صلاة فی الحمام و امثال ذلک به این کیفیت مطرح است.

مرحوم والد - رضوان الله عليه - می فرمودند:

اگر منظور تقرب است، طواف کنید! خداوند تقرب را این طور قرار داده است!<sup>۱</sup>

بنابراین مجتهد حق ندارد در رساله عملیه خود یا در مقام فتوا و جواب سؤال از ابتدا حکم به جواز دهد. اگر شما در مکه باشید و حجاج از شما پرسند که آیا می توان دوباره عمره انجام داد، باید به آنها بگویید که جایز نیست؛ و اگر در مرتبه بعد اصرار زیادی کردند، پاسخ دهید که بهتر است این کار را انجام ندهید، اما اگر خواستید، فاصله بین دو عمره نباید کمتر از ده روز باشد.

ما باید دقیقاً همان چیزی را که امام علیه السلام به مخاطب القا می کند، بدون کم و زیاد برای مردم بیان کنیم. متولی دین امام است و هر چه را که مولا امر کند باید انجام داد و هر چه را که نهی کند باید ترک نمود؛ همین و بس! اگر مطلبی را از پیش خود اضافه کنیم و از ما سؤال شود که مگر دلسوزی شما برای دین مردم بیش از ماست، جوابی نخواهیم داشت و در آن موقع باید به صاحب شریعت پاسخ داد.

مجتهد باید بداند که تمام مواردی که در وهله اول خطاب نهی و لا تفعل آمده و از سایر ادله استفاده

جواز می شود، از این قبیل است که در اصل فعل حسنی وجود ندارد و مسئله به حسن فاعلی برمی گردد.

شخصی بسیار محترم، موثق، درس خوانده و صالحی به بنده می گفت:

وقتی در مکه مشرف بودم، شدیداً دوست داشتم که بعد از اتیان اعمال حج، یک عمره برای پدر شما انجام دهم؛ به قرآن تفأل زدم، آیه بسیار خوبی آمد و آن روز یک عمره به جا آوردم.

فردای آن روز به نیت استاد پدرتان (ظاهراً مرحوم آقای انصاری یا مرحوم آقای قاضی) تفأل زدم، باز همان آیه آمد و عمره دیگری انجام دادم!

خلاصه ایشان در آن مدت هر روز به قرآن تفأل می زد و بر آن اساس یک

---

<sup>۱</sup> جهت اطلاع بیشتر پیرامون اهمیت طواف کعبه، رجوع شود به وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۳۰۸.

عمره انجام می داد.

ممکن است با توجه به اینکه ناقل این قضیه فرد صادقی بوده، تعجب کنید که چگونه این جریان حتی در کمتر از ده روز اتفاق افتاده است؛ اما امثال این مسئله همه به لحاظ حسن فاعلی توجیه می پذیرد. به این معنا که چون آن فرد دوست داشته، خداوند هم می گوید «عیبی ندارد؛ انجام بده و ثواب آن را نیز به تو خواهیم داد.» ولی کسی که بر ملاکات و مناسبات اشراف دارد، دیگر نه باید چنین عملی را انجام دهد و نه باید میل و اشتیاق آن در او پیدا شود؛ این جواز به عوامی مربوط می شود که بر اساس سفارش دیگران می خواهند عمره دیگری انجام دهند، و الا با دل چرکین از مکه می روند.

بنابراین آنچه در تقریرات و کتب فقهی می خوانید که از این گونه موارد تعبیر به أَقْلُ ثَوَاباً کرده اند، باطل است؛ در اینجا مسئله از ثواب فعلی به ثواب فاعلی و حسن فاعلی برمی گردد. بحث أَقْلُ ثَوَاباً در جایی است که استحباب به نفس فعل تعلق بگیرد؛ گرچه همان طور که گذشت مراتب آن متفاوت است.<sup>۱</sup>

## حکم به حسن فعلی، معنای مستفاد از أَقْلُ ثَوَاباً

### مراتب استحباب

بدیهی است که مسئله أَقْلُ ثَوَاباً از دایره رضایت و استحباب خارج نیست؛ زیرا هر فعلی از نظر مرغوبیت و رضایت شارع، در مرحله خاصی قرار دارد که لسان دلیل از آن رتبه حکایت می کند. اگر رضایت شدید باشد، استحباب مؤکد یا قریب به وجوب و اکثر ثواباً خواهد بود؛ اگر رضایت در مراتب پایین تر باشد،

---

<sup>۱</sup> تلمیذ: آیا طواف استحبابی حتماً باید هفت شوط باشد؟ آیا طهارت هم در آن شرط است؟ آیا در اینجا نماز طواف لازم است؟ استاد: طواف باید هفت شوط باشد و تمام شرایط صلاة - مانند طهارت و امثال ذلک - در آن وجود دارد، علاوه بر اینکه طواف با دو رکعت نمازش توأم است؛ «الطَّوْفُ بِالْبَيْتِ صَلَاةٌ»\*

\* نهج الحق و كشف الصادق، ص ۴۷۲؛ عوالی اللآلی، ج ۱، ص ۲۱۴.

ترجمه: «طواف بر بیت الله، نماز است.» (محقق)

استحباب کمتر و أقل ثواباً خواهد بود. در این فرض اخیر است که با وجود اهتمام شارع اگر مکلف آن عمل را انجام ندهد نیز اشکالی وجود ندارد؛ اما در این بحث به طور کلی مطلب از دایره استحباب و رضایت و تشویق شارع خارج است.

علی کل حال، در استحباب تشویق و ترغیب به دو نوع ملحوظ است:

نوع اول: موارد عادی و غیرمؤکد؛ مانند ورود به مسجد با پای راست و خروج از آن با پای چپ،<sup>۱</sup> و مانند با دست راست غذا خوردن.<sup>۲</sup> اگر کسی با دست چپ غذا بخورد یا با پای چپ وارد مسجد شود، گرچه یکی از مراتب نازلۀ استحباب را ترک کرده ولی شارع او را مؤاخذه و مذمت نخواهد کرد.

نوع دوم: موارد شدید و مؤکد؛ مانند صوم و دعای روز عرفه<sup>۳</sup> و اعمال لیلۀ الرغائب<sup>۴</sup> و شب‌های قدر، به خصوص شب بیست و سوم. ترغیب و تأکید در این موارد بسیار است و حتی بعضی گفته‌اند توجه و پرداختن به آن اعمال در چنین شب‌های خاصی، سعادت و سرنوشت انسان را رقم می‌زند.<sup>۵</sup>

واضح است که این مراتب اکید استحباب با مراتب غیراکید آن متفاوت است، اما در هر دو مورد، تشویق شارع وجود دارد و این طور نیست که استحباب مؤکد مانع از بیان شارع نسبت به استحباب غیرمؤکد شود.

البته ممکن است در تعارض بین دو استحباب، شارع یکی را بر دیگری مقدم کند؛ مثلاً اگر در روز عرفه برای کسی حالت ضعف پیدا می‌شود، بهتر است روزه نگیرد و به دعا بپردازد، چراکه اهمیت جنبۀ مقرئیت و تنبیه دعای عرفه و تثبیتی که برای انسان

---

<sup>۱</sup> الکافی، ج ۳، ص ۳۰۸.

<sup>۲</sup> عوالی اللالی، ج ۱، ص ۱۴۵.

<sup>۳</sup> دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۲۸۴.

<sup>۴</sup> اقبال الأعمال، ج ۲، ص ۶۳۲.

<sup>۵</sup> الکافی، ج ۴، ص ۱۵۶.

در آن موقعیت خاص به وجود می‌آورد، بیش از صومی است که در آن روز گرفته می‌شود. روی این جهت، باید دعای روز عرفه را در آن شرایط خاص به‌جا آورد و بر روزه مقدم کرد، اگرچه فضیلت صوم در روز عرفه جزء ایام معدود سال است.<sup>۱</sup>

علی‌کلّ حال شوق شارع در تعارض بین دو امر قابل ملاحظه است. اگر فردی در مثال گذشته بخواهد با فرض علم به غلبه ضعف روزه بگیرد و موفق به دعا نشود، گرچه در این صورت دیگر شوق و ترغیب و رضایت نسبت به انجام این عمل وجود ندارد، اما شارع از باب شوق مکلف به روزه گرفتن این عمل را از او می‌پذیرد و حسن فاعلی پیدا می‌کند.

### مماشات اولیاء خدا با مکلفین، به دلیل غلبه حسن فاعلی بر حسن فعلی

اینجاست که انسان متوجه این نکته می‌شود که چرا برخی از بزرگان و مربیان سلوک، مطالبی را به بعضی تجویز می‌کردند که سایرین را از همان مطلب برحذر می‌داشتند؛ این مسئله با همین فرمول و قانونی که ترسیم شد، قابل حل است. اولیاء الهی با نگاه به خصوصیات نفس یک شخص متوجه می‌شوند که این

---

۱۱ دعای حضرت سیدالشهدا علیه السلام در روز عرفه، دعای بسیار بسیار عجیبی است.\* حضرت در این دعا به خوبی تمام فرازونشیب زندگی انسان را روشن می‌کنند: اینکه خداوند چه وسایل و اسبابی برای نزدیک کردن بنده‌اش به خود فراهم می‌کند و چه موانعی را از میان برمی‌دارد؛ اینکه چطور از او دستگیری می‌کند و دست او را در دست فردی خبیر و بصیر قرار می‌دهد؛ اینکه انسان از کجا آمده و در کجا قرار دارد و به کجا خواهد رفت و در اینجا چه عملی را باید انجام دهد.

تمام این مطالب حاکی از آن است که دست غیبی و مرموزی مسائل انسان را پیگیری می‌کند، درحالی که او خود متوجه نیست که چگونه این موانع برداشته و بستر و زمینه برای حرکت فراهم شده است.

البته این مسیر برای کسانی است که در راه خدا هستند؛ و الاً افرادی که بخواهند اعراض کنند، خداوند هم اسباب و وسایل اعراض را برای آنها پیش می‌آورد.

\*/اقبال الأعمال، ج ۱، ص ۳۳۹.



نفس اصلاً نمی‌تواند چنین عملی را انجام دهد؛ لذا او را از کاری که دیگران را به آن امر می‌کند، نهی می‌کنند و می‌گویند تو باید به دستور دیگری عمل کنی. اگرچه در اینجا انجام آن عمل به صلاح مکلف است، اما چون او در فضایی که اقتضای انجام چنین عملی را ندارد و انجام آن برای او خطرآفرین است، لذا شارع به‌طور کلی او را نهی می‌کند، و به عبارت دیگر مسئله حسن فاعلی بر حسن فعلی غالب می‌گردد.

در صدر اسلام نیز احکام به تدریج بیان شد؛ مثلاً در مسئله شرب خمر، شارع من اول الامر به انجام آن راضی نبود، اما ظرفی برای بیان این حکم وجود نداشت. این گونه نیست که سکوت شارع نسبت به شراب در صدر اسلام، نشان از حلال بودن آن باشد؛ زیرا در عالم واقع یا شراب حلال است یا حرام؛ شقّ ثالثی ندارد تا گفته شود فعلاً که دستور نیامده، پس شراب ﴿حَلَّالًا طَيِّبًا﴾<sup>۱</sup> است و می‌توان از آن استفاده کرد. بنابراین، سکوت شارع در آن زمان به معنای اباحه و استواء الطرفین بودن شرب خمر نمی‌باشد و مسلماً امری که موجب سکر و خروج از انسانیت و ورود در بهیمیت است، مورد نظر شارع نخواهد بود.

حرمت زنا نیز مانند حرمت شرب خمر از ابتدا نبوده و حکم آن در مدینه نازل شد. لذا افرادی که آن موقع مرتکب این گناه می‌شدند عقاب نداشتند، اما در همان زمان که هنوز حکم به حرمت نیامده بود نیز قطعاً شارع از انجام این کار رضایت نداشته و فقط به لحاظ حال فاعل - نه لحاظ نفس الفعل - این حکم را بیان نفرموده است.

باری، در موارد بسیار دیگری از احکام شرعی - مانند تقیه و امثال ذلک - مسئله رعایت حال فاعلی مد نظر شارع است و دانستن این فرمول برای مجتهد بسیار مفید است. علمای اخلاق و سلوک، راجع به این موضوع مطالب و دیدگاه خاصی دارند. بحثی که بین مرحوم آقا و مرحوم آیه الله بهجت - رضوان الله علیهما - راجع به حکم عبادات فردی که سی سال تمام غسل‌هایش را به غلط انجام داده نیز

---

۱ سوره نحل (۱۶) آیه ۱۱۴.

پیرامون همین مسئله بوده است. ایشان می‌خواستند مرحوم آقای بهجت را به این نقطه متوجه کنند که مجتهد در چنین مواردی باید چه تصمیمی بگیرد.<sup>۱</sup>

اگرچه بنا بر قواعد فقهی فردی که به اشتباه غسل کرده مانند شخصی است که اصلاً غسلی انجام نداده و نماز بدون طهارت هم صحیح نیست و طبیعتاً باید قضا شود، اما اگر مجتهدی - به واسطه فهم بالا و اطلاع از مبانی - متوجه شود که ملاک و مناط شارع برای تشریح و تکلیف به چه کیفیتی است، در این

---

<sup>۱</sup> رساله اجتهاد و تقلید، ص ۴۶:

«به یاد دارم در زمان حیات مرحوم والد - قدس سره - روزی مرحوم آیه‌الله بهجت - قدس سره - به منزل ایشان تشریف آوردند و از مطالب مختلف سخن به میان آمد. به‌ناگاه مرحوم والد به طرف مرحوم بهجت متوجه شدند و فرمودند:

یک مسئله‌ای نظر من را به خود جلب کرده است و آن اینکه: اگر فردی به مدت سی سال تمام غسل‌هایی را که انجام داده باطل بوده است، بنابراین نمازهایی که در این مدت به جای آورده است چه حکمی پیدا خواهند نمود؟

مرحوم آقای بهجت در پاسخ فرمودند:

اشکالی ندارد؛ زیرا در غسل اجزاء بدن در غسل فوریت شرط نیست و با تراخی می‌شود انجام داد، بنابراین این شخص در غسل اول سر خود را قهراً شسته است و در غسل بعدی سمت راست انجام خواهد شد و در غسل سوم سمت چپ، بنابراین یک غسل کامل انجام داده است!!!

بنده در آن مجلس نتوانستم استغراب خویش را از این پاسخ کتمان نمایم، آخر این نمازهای بین سه غسل که ممکن است روزها به طول انجامد چگونه عن طهارت اتیان شده است؟! ثانیاً: جواز تراخی در اجزاء غسل در حد تراخی عرفی است نه به‌طور مطلق و نامحدود! و ثالثاً: ترتیب در اجزاء غسل باید همراه با نیت باشد، مانند وضوء، و در این صورت که بدون نیت محقق شده است اثری مترتب بر او نخواهد شد؛ به‌خلاف غسل ارتماسی که با یک نیت واحده غسل انجام می‌شود.

من از طرح این سؤال از مرحوم والد خیلی تعجب کردم و نفهمیدم که چه انگیزه‌ای در پشت این قضیه وجود دارد، ناگفته نماند که در آن زمان هنوز مرحوم آیه‌الله بهجت به‌طور رسمی متصدی مرجعیت نشده بودند و حتی مقدمه و زمزمه این قضیه نیز آغاز نشده بود.

پس از رفتن از منزل، خدمت مرحوم والد عرض کردم: این چه سؤالی بود که شما از ایشان پرسیدید با این پاسخی که ایشان دادند؟ ایشان در پاسخ فرمودند:

من می‌خواستم به ایشان بفهمانم که تصدی مرجعیت و پذیرش مسئولیت فتوای عام، بسیار بسیار مسئله‌خطیر و حساسی است و انسان باید مراقب باشد و بفهمد که ملاکات احکام و مبانی تکلیف در کدام مورد و چه جایگاهی مصادیق خود را پیدا می‌کند؛ ولی ایشان متوجه این مطلب نشدند و پاسخ را به‌نحو دیگری دادند.»

موارد به نحو دیگری حکم می‌کند.

در خاتمه این فصل روشن شد که طرح مسئله اقل ثواباً در این بحث جایی ندارد و با اصل تشریح

احکام متعارض و متناقض است؛ بلکه شارع چنین افعالی را به جهت حسن فاعلی تجویز فرموده است.

## فصل پنجم : بررسی و تحلیل روایات تکرار عمره



## بررسی روایات واردشده در باب تکرار عمره مفرده

با توجه به آنچه بیان شد به روایات مختلفی که از ائمه علیهم‌السلام نقل گردیده دقت کنید تا روشن شود که تکرار عمره از باب اقل استحباباً است یا از باب حسن فاعلی.

روایت اول در کافی است که سند آن صحیح می‌باشد:

عن عبد الرحمن بن الحجاج عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: «في كتاب علي عليه السلام: "في كل شهر عمرة"؛<sup>۱</sup> أمير المؤمنين عليه السلام فرمودند: در هر ماه یک عمره تشریح شده است.»

روایت دوم از جمله روایاتی است که با داشتن عبارت «لكل شهر عمرة»، تصریح بیشتری بر این

دارند که برای هر ماه یک عمره تشریح شده است:

يونس بن يعقوب قال سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: «كان علي عليه السلام يقول: "لكل شهر عمرة".»<sup>۲</sup>

روایت سوم با سند دیگری، باز از یونس بن یعقوب از امام صادق علیه السلام است که می‌فرمایند:

---

<sup>۱</sup> وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۳۰۷.

<sup>۲</sup> همان، ص ۳۰۸.

إِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يَقُولُ: «فِي كُلِّ شَهْرٍ عُمْرَةٌ»<sup>۱</sup>

در این باب روایات متعدد است؛ و هرچه این روایات بیشتر باشد، انسان بیشتر متوجه این نکته می‌شود که تأکید ائمه علیهم السّلام بر چه چیزی تعلق گرفته است و در بیان مطلب و حکم برای مخاطبین مختلف بر چه نقطه‌ای دست گذاشته‌اند.

روایت چهارم به نقل از علی بن ابی حمزه است. اگرچه او بعداً منحرف شد<sup>۲</sup> و امامت امیر رضا

علیه السّلام را قبول نکرد، اما روایاتی را که تا زمان امام کاظم علیه السّلام نقل کرده، مورد قبول است:

عن علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن إسماعيل بن مزار، عن يونس، عن علي بن أبي حمزة، قال: سألت أبا الحسن عليه السّلام عن رجل يدخل مكة في السنة المرأة والمرتين والأربعة كيف يصنع؟ قال: «إذا دخل فليدخل مُلَبِّياً و إذا خرج فليخرج مُجَلَّاً.» قال: «و لكل شهر عمرَةٌ.» فقلت «يكون أقل؟» فقال: «في كل عشرة أيامِ عمرَةٌ.» ثم قال: «و حقك لقد كان في عامي هذه السنة ستُّ عُمَرٍ!» قلت: «و لم ذاك؟!» قال: «كنت مع محمد بن إبراهيم بالطائف و كان كلما دخل دخلت معه.»<sup>۳</sup>

«از موسی بن جعفر علیه السّلام پرسیدم: «وظیفه کسی که در سال یک دفعه، دو دفعه، و یا چهار دفعه وارد مکه می‌شود، چیست؟» حضرت فرمودند: «در حال تلبیه و احرام وارد شود و در حال احلال خارج گردد.» سپس فرمودند: «هر ماه یک عمره دارد.» من گفتم: «آیا می‌توان با فاصله کمتری انجام داد؟» (توجه کنید که راوی اصرار و الحاح می‌کند و امام علیه السّلام پس از دیدن این اصرار، در بیان حکم مماشات می‌نمایند) حضرت فرمودند:

<sup>۱</sup> همان.

<sup>۲</sup> رجال الکشی، ص ۴۴۴.

<sup>۳</sup> وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۳۰۸.

”در هر ده روز می‌توانی یک عمره انجام دهی.“ سپس فرمودند: ”به حقّ تو سوگند که من امسال شش عمره به جای آوردم.“ گفتیم: ”دلیل آن چه بود؟“ حضرت پاسخ دادند: ”با محمد بن ابراهیم در طائف همراه بودم و هرگاه او به مکه داخل می‌شد، من نیز وارد می‌شدم.“

روایت پنجم از معاویه بن عمار است:

عن معاوية بن عمار عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: «كَانَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «لِكُلِّ شَهْرٍ عَمْرَةٌ.»»<sup>۱</sup>

روایت ششم از حلبی است:

عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: «الْعُمْرَةُ فِي كُلِّ سَنَةٍ مَرَّةً؛<sup>۲</sup> أَنْجَامُ عَمْرِهِ فِي كُلِّ سَنَةٍ فِي كُلِّ سَنَةٍ جَائِزٌ.»

روایت هفتم از امام باقر علیه السلام نقل شده است:

عن أبي جعفر عليه السلام، قال: «لَا تَكُونُ عُمْرَتَانِ فِي سَنَةٍ؛»<sup>۳</sup> «جَمْعُ دُو عَمْرِهِ فِي كُلِّ سَنَةٍ جَائِزٌ نَيْسَتْ.»

مشخص است که این دو روایت اخیر راجع به عمره تمتع است و به عمره مفرده ارتباطی ندارد.

روایت هشتم از شیخ صدوق است که این روایت نیز بر «لِکُلِّ شَهْرٍ عَمْرَةٌ» تصریح دارد:

رَوَى اسْحَاقُ بْنُ عَمَّارٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «السَّنَةُ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا يُعْتَمَرُ لِكُلِّ شَهْرٍ عَمْرَةٌ.»<sup>۴</sup>

«اسحاق بن عمار نقل می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمودند: سال دوازده ماه است و برای هر ماه یک

عمره به جا آورده می‌شود.»

روایت نهم همان روایت علی بن ابی حمزه از امام کاظم علیه السلام است که به سند دیگری نقل شده

است.<sup>۵</sup>

روایت دهم از بزنی است:

عن الرضا عليه السلام، أنه قال: «لِكُلِّ شَهْرٍ عَمْرَةٌ.»<sup>۶</sup>

### نقد مبنای جواز تکرار عمره با ادله عامه استحباب

بعضی از فقهاء اشکال کرده‌اند که تشریح عمره مفرده در هر یک ماه صحیح است، ولی این تشریح در

مقام ثبوت با ادله عامه دالّ بر استحبابِ کُلِّ نُسْكِ و امرِ مَقْرَبٍ که موجب ابتهال و توجه مکلف می‌شود،

<sup>۱</sup> همان.

<sup>۲</sup> همان، ص ۳۰۹.

<sup>۳</sup> همان.

<sup>۴</sup> همان.

<sup>۵</sup> همان، ص ۳۰۸.

<sup>۶</sup> همان، ص ۳۱۰.



منافات ندارد؛ پس انسان می‌تواند از باب تشریح، يك عمره انجام دهد و بعد از آن هم ده عمره دیگر از باب نفس مقربیت هر عبادت به جا آورد.<sup>۱</sup>

پاسخ اشکال این است که در صورتی می‌توانیم این مسئله را بپذیریم، که در ادله دیگر دلیلی نسبت به مقربیت و استحباب اصل هر عمره وجود داشته باشد؛ به این معنا که در مقام دلیل، از یک طرف «لکل شهر عمره» و از طرف دیگر «یستحب کل عمره لله» را داشته باشیم. در این صورت، تشریح «لکل شهر عمره» دلالت بر

---

<sup>۱</sup> همان‌طور که ممکن است دو حکم در مقام اطلاق و تقيید وجود داشته باشند که یکی مطلق و دیگری مقید است، اما نه بدین معنا که مقید مطلق را قید بزند؛ بلکه هرکدام دو حکم جدای مثبت تکلیف خود هستند و نافی یکدیگر نمی‌باشند؛ مانند: «اعتق رقبة» و «اعتق رقبة مؤمنة» که ممکن است هر دو جایز باشند ولی استحباب در رقبة مؤمنة آكد باشد. لذا در باب کفارات، رقبة غیر مؤمنة نیز در مقام «اعتق رقبة» قابل تأدیه است و ایرادی ندارد.

استحباب یک عمره برای وارد در حرم<sup>۱</sup> می‌کند،<sup>۲</sup> و آن استحباب کلی دلالت بر استحباب تکرار چند عمره دارد.

اما تا آنجا که فحص شد روایتی که به نحو عام دلالت بر استحباب کند یا حتی روایتی که به نحو خاص دلالت بر استحباب تکرار عمره عندالورود داشته باشد، یافت نگردید.<sup>۳</sup> بنابراین، ادعای آقایانی که می‌فرمایند روایات، دال بر اصل تشریح یک عمره برای هر شهر است و منافاتی با استحباب تکرار آن ندارد، قابل خدشه است و مورد قبول نیست. این مدعا در صورتی قابل پذیرش است که ادله دیگری - خارج از حیطة القاء تکلیف عمره - دال بر اصل استحباب عمره بأی نحوکان کثیراً، وجود داشته باشد.

### کیفیت استنباط از عبارت «لکل شهر عمره» در نهی و حصر

تلمیذ: در روایات این باب، نهی صریح با تعبیر «لا تفعل» که وجود ندارد؛ پس چگونه می‌توان از عبارت «لکل شهر عمره» حصر و نهی را استنباط نمود؟  
استاد: همان‌طور که عرض شد، باید به این نکته مهم و حیاتی در ترتب

---

<sup>۱</sup> منظور از وارد، کسی است که می‌خواهد در یک ماه، یک مرتبه از خارج مکه وارد آن شود؛ همان‌طور که امام علیه السلام فرموده‌اند: «إِذَا دَخَلَ فَلْيَدْخُلْ مُبَيَّبًا وَإِذَا خَرَجَ فَلْيَخْرُجْ مُجَلَّلًا.»\*

\* وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۳۰۸.

ترجمه: «وقتی وارد مکه می‌شود، مُحَرَّم و لیبیک‌گویان باشد و هنگامی که خارج می‌گردد، مُجَلَّل و از احرام درآمده باشد.» (محقق)  
<sup>۲</sup> به معنای اینکه هر کس در یک ماه، یک بار از خارج مکه احرام بندد و عمره انجام دهد، به استحباب «لکل شهر عمره» عمل نموده است. (محقق)

<sup>۳</sup> در روایات دستوری مبنی بر اینکه امام علیه السلام فرموده باشند: «هروقت شخص داخل در مکه شد، یک عمره به جا آورد» یا اینکه فرموده باشند: «اگر فردی مکه را ترک کرد و بعد از چند روز برگشت، عمره دیگری انجام بدهد» وجود ندارد.

احکام بر موضوعات توجه نمود که قضیه وجوب و استحباب و نیز حرمت و کراهت و یا اباحه، بر اساس میزان مقرّبت فعل و یا مبعّدیت آن نسبت به عالم مجرد سنجیده می شود و لهذا امکان ندارد عملی مورد رضای شارع نباشد ولی از طرف شارع تکلیف به اتیان شده باشد ولو به نحو اباحه و صرف الجواز.

بناءً علی هذا در روایت علی بن ابی حمزه<sup>۱</sup> پس از اینکه از حضرت راجع به کسی که خارج از مکه سالی یک بار، یا دو بار و بیشتر وارد مکه می شود سؤال می کند که چه کاری انجام دهد، حضرت می فرماید: «وقتی وارد مکه شد باید مُحَرِّماً وارد شود و وقتی خارج شد باید محلاً باشد»؛ یعنی باید به انجام عمره مفرده پردازد. سپس بلافاصله می فرماید: «در هر ماه یک عمره تشریح شده است»؛ یعنی اگر بیش از یک روز در مکه ماندی دیگر حق انجام عمره دیگر را نداری. در اینجا خود راوی به چانه زنی می پردازد و راجع به فرصت کمتر برای تکرار عمره مفرده سؤال می کند که حضرت در پاسخ می فرماید: «برای تکرار، گذشت ده روز از عمره اولی تشریح شده است.»

حال با اقتران «ده روز» در کنار «لکل شهر عمره»، دیگر نمی توان گفت که: دلالتی در جمله «لکل شهر عمره» بر انحصار عمره واحده فی کل شهر نمی باشد؛ چنانچه بسیاری قائل بر این هستند و این ناشی از عدم دقت و تأمل در فقرات حدیث است.

بنابراین از مفهوم فقرات حدیث، مفاد «لا تفعل» استنباط خواهد شد و نیازی به تصریح نخواهد بود. و اما قضیه مقرّبت و مبعوضیت که گذشت؛ پُر واضح است که اینجا و در سایر موارد مشابه جواز اتیان مکرّر به حسن فاعلی باز می گردد تا به حسن فعلی و ذاتی، و شارع چون ملاحظه می کند که معتمر اشتیاق و علاقه وافری

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به همین مجلد، ص ۱۶۴.

نسبت به تکرار این عمل دارد، رخصت انجام آن را تا ده روز به او می‌دهد گرچه منافع و مصالح آن کم باشد.

بدین جهت روایاتی که حاوی مضمون «لکل شهرِ عمره» می‌باشند با این قرینه در تعیین عمره واحده در شهر واحد دلالت دارند.

### بیان ائمه در مراتب استحباب عمره، شاهی بر عدم مطلوبیت تکرار عمره

مطلب دیگر اینکه ائمه علیهم السّلام در روایات برای استحباب عمره مراتبی قرار داده‌اند.

روایت اول از زراره از امام باقر علیه السّلام نقل شده است:

عن زرارة، عن أبي جعفرٍ عليه السّلام، أنّه قال له: «ما أفضل ما حجّ النَّاسُ؟» قال: «عمرَةٌ في رجبٍ و حجّةٌ مفردةٌ في عامها.»<sup>۱</sup>

«زراره از امام باقر علیه السّلام پرسید: "بهترین حجی که مردم انجام می‌دهند کدام است؟" حضرت فرمودند: "عمره در ماه رجب و حج در وقت خودش."»

روایت دوم نیز از زراره است که برتری عمره رجب را از امام صادق علیه السّلام نقل می‌کند:

و أفضل العمرة عمره رجب؛<sup>۲</sup> «عمره ماه رجب بهترین عمره است.»

روایت سوم نیز از امام صادق علیه السّلام به نقل از معاویه بن عمار است:

أنّه سُئل: «أى العمرة أفضل: عمره في رجبٍ أو عمره في شهرِ رمضان؟» فقال: «لا، بل عمره في رجبٍ أفضل.»<sup>۳</sup>

«از حضرت سؤال شد که بین عمره رجب و رمضان کدام بهتر است؟ حضرت فرمودند: "عمره رجب

فضیلت بیشتری دارد.»»

---

<sup>۱</sup> وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۳۰۱.

<sup>۲</sup> همان.

<sup>۳</sup> همان.

حضرت در اینجا فضیلت عمره غیر رجب را نفی نمی‌کنند؛ بلکه می‌فرمایند شخصی که در صدد انجام عمره است، اگر می‌تواند سفر خود را در رجب بیندازد و عمره رجبیه انجام دهد که اصلاً ثواب حج دارد!<sup>۱</sup> بنابراین در عین افضل بودن عمره ماه رجب، عمره ماه مبارک رمضان و شعبان نیز فضیلت خود را دارند.

از این روایات معلوم می‌شود که ائمه علیهم‌السلام در مراتب فضل و استحباب عمره، بیان و دلیل داشته‌اند. بناءً علی‌هذا، اگر این مطلب که می‌گویند «امام علیه‌السلام در اینجا صرفاً در مقام تشریح عمره است و استحباب کلی عمره به جای خود محفوظ است» صحیح بود، چرا حتی يك روایت هم نقل نشده است که فرموده باشند: لکل شهر عمره و إن استطعت أن تعتمر ثانياً فاعتمر!؟

افراد متعددی روایت مختلفی را از ائمه علیهم‌السلام نقل کرده‌اند، این روایات اگرچه ممکن است به حدّ تواتر نرسیده باشند، اما بالأخره مستفیضه هستند، نه خبر واحد. ولی در هیچ کدام از آنها فرموده‌اند که «برای وارد به مکه در هر ماه یک عمره مفرده به نحو و جوب تشریح شده است، اما اگر فردی در مکه بماند، می‌تواند بعد از ده روز عمره دیگری را انجام دهد»؛ در حالی که نود درصد افرادی که سابقاً وارد مکه می‌شدند، قطعاً بیش از ده روز در آنجا می‌مانده‌اند و می‌توانسته‌اند عمره دوم را از مسجد تنعیم به جا آورند.<sup>۲</sup>

اینکه از ائمه علیهم‌السلام در مقام بیان، حتی یک روایت هم در دست نیست که فرموده باشند مستحب است که بیش از یک عمره در ماه انجام دهید، دلیل

---

<sup>۱</sup> همان، ص ۳۰۳.

<sup>۲</sup> افرادی که سابقاً وارد مکه می‌شدند، مثل ما نبودند که پنج روز در مکه و پنج روز در مدینه باشند و خارج شوند و بعد هم بگویند نصفش زیاد است! بلکه حدود دو ماه یا بیشتر در مکه می‌ماندند و با احتساب رفت و برگشت شش ماه طول می‌کشید! سفر مکه مرحوم پدر ما که با چند نفر مشرف شده بودند، مجموعاً دو ماه طول کشید. سنّ بنده در آن موقع حدود دو سال بود.

بر این است که تشریح عمره در هر ماه فقط یک مرتبه بوده است و بیش از آن مورد رضای شارع نیست. از زمان امیرالمؤمنین تا زمان امام رضا علیهما السلام، تعابیر: «فی کل شهر عمره» و «لکل شهر عمره» تکرار شده است و تنها در روایت علی بن ابی حمزه وقتی از حضرت سؤال می کند که آیا کمتر از یک ماه امکان دارد، حضرت می فرماید: «فی کل عشره ایام عمره»؛ بنابراین مشخص می شود که قطعاً «فی کل عشره ایام عمره» منظور شارع نیست.

توجیه مسئله فقط و فقط به این است که شارع ارفاقاً از باب حسن فاعلی - و نه حسن فعلی - تکرار در هر ده روز را تجویز فرموده و در اینجا حالت اشتیاق مؤمن را محترم شمرده است، نه اینکه مشوق او باشد. شارع «لکل شهر عمره» را تشویق و تثبیت و بیان کرده است.

با روشن شدن این مطلب متوجه می شویم که اگر صحت روایت علی بن ابی حمزه را نپذیریم، روایات «لکل شهر عمره» بلامعارض باقی می ماند؛ زیرا روایت علی بن ابی حمزه از این جهت که آیا در زمان انحراف او بوده یا در زمان وثاقت و انقیادش، مردّد و مشکوک است و دیگر نمی تواند مورد تأیید قرار بگیرد.

آیا روایت کسی که هر دروغی را به امام علیه السلام نسبت دهد، قابل پذیرش است؟!<sup>۱</sup> اما اگر این روایت را حمل بر صحت کنیم و آن را موثق بدانیم، بازهم دلالت ندارد که «فی کل عشره ایام عمره» از ناحیه شارع تکلیف شده است و فقط جنبه حسن فاعلی دارد.

---

۱ جهت اطلاع بیشتر پیرامون عدم وثاقت علی بن ابی حمزه بطائنی، رجوع شود به: الخلاصة (حلی) ص ۲۳۱ و ۲۶۷؛ رجال الکشی، ص ۴۴۳ و ۴۴۶؛ الرجال (ابن داود) ص ۴۷۸؛ رجال النجاشی، ص ۲۴۹؛ رجال الطوسی، ص ۳۳۹؛ الرجال (ابن الغضائری) ص ۸۳؛ الذریعه، ج ۲، ص ۱۶۳؛ فهرست الطوسی، ص ۲۸۳.

با توجه به ادله گذشته، تنها فتوای منحصری که در استنباط این حکم برای مجتهد باقی می ماند، فتوا به وجوب یا استحباب عمره مفرده در هر ماه است و لاغیر؛<sup>۱</sup> فتوای به وجوب در صورتی که مکلف بخواهد از خارج مکه وارد شود و فتوای به استحباب در صورتی که عمره را انجام داده باشد و هنوز از مکه خارج نشده ماه بعد فرا برسد و یک عمره هم به قصد ماه بعد به جا آورد.

### قصور روایت علی بن ابی حمزه بطائنی از اثبات جواز تکرار عمره

تمام ادله در اینجا ذکر شد، و ظاهراً دلیل دیگری هم غیر از روایت علی بن ابی حمزه - که آن هم قدرت مقاومت و تعارض در قبال این تعداد از روایات مربوطه را ندارد - روایت دیگری در دست نیست. این نحوه بیانی که نسبت به تفسیر و توضیح تاریخی روایات عمره ارائه گردید، این مطلب را می رساند که ائمه علیهم السّلام و اصحاب آنان در یک ماه عمره مفرده مکرره انجام نمی داده اند،<sup>۲</sup> و در این صورت اتیان آن موجب اشکال خواهد بود. ضمناً روایاتی که راجع به تکرار عمره رسول خدا در ماه ذی القعدة وجود دارد، مربوط به سنوات مختلف است، نه یک ماه.<sup>۳</sup>

### تأثیر بررسی تاریخی روایت علی بن ابی حمزه در فقه الحدیث

در این قسمت از کلام به فنّ فقه الحدیث می پردازیم و با استفاده از فهم تاریخی حدیث بررسی می کنیم که برداشت مخاطب و القاء کلام ائمه به چه کیفیتی بوده است. از آنچه گذشت مشخص شد که تنها در روایت علی بن ابی حمزه حکم به جواز تکرار عمره در بیش از ده روز داده شده است؛ اما این روایت در صورتی قابل پذیرش است که آنچه را او تا زمان موسی بن جعفر علیهما السّلام روایت کرده، مورد اعتماد بدانیم، چراکه علی بن ابی حمزه پس از موسی بن جعفر علیهما السّلام منحرف شد و در امامت آن حضرت توقف کرد. برخی از علماء حتی این مقدار را هم نپذیرفته اند، اما به نظر می رسد که آن دسته از روایاتی را که او تا آن زمان نقل کرده، صحیح است و بعد از آن دیگر مورد اعتماد نیست.

---

۱ بنا بر این جایز نیست که مجتهد به مکلف بگوید: «در صورت اشتیاق بسیار، می توانی بعد از ده روز دوباره عمره انجام دهی»؛ زیرا بیش از این در اینجا نمی توان استنباط نمود و بنده نمی دانم منشأ این حکم که آقایان به طور مکرر عمره مفرده انجام می دهند، چیست.

بناءً علی هذا آنچه در مرتبه گذشته عرض شد که مجتهد می تواند در صورت اصرار مکلف بعد از عشره به او اجازه انجام عمره مجدد دهد،\* بنا بر فرض صحت روایت بود، و در نظر بود که در هنگام بررسی ادله، این نکته مطرح گردد. \* رجوع شود به همین مجلد، ص ۱۵۳.

۲ ممکن است علی بن ابی حمزه نیز برای افراد دیگری چنین سؤالی پرسیده باشد و خودش انجام نمی داده است.

۳ وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۲۹۹.

## انحراف از راه خدا، به نحو استدراجی و غیر محسوس

خداوند عاقبت انسان را ختم به خیر کند! این افرادی که از راه خدا برمی گردند، معلوم نیست که از اول بد بوده باشند؛ به مرور زمان با گرفتاری در شهوات، کثرات، ریاسات دنیا، به اینجا منتهی می شوند. انسان چنان تغییر می کند که اصلاً متوجه نمی شود چگونه ایمان از قلب او خارج شده است. اگر انسان فردای روزی که ناخن دست خود را گرفته به آن دقت کند، متوجه رشد کم آن نمی شود؛ اما اگر بعد از یک هفته به آن نگاه کند، متوجه می شود که به تدریج چند میلی متر رشد کرده است. حال اگر این ناخنی که از انتها و ریشه انگشت کم کم رشد می کند و جلو می آید یک مرتبه کنده شود یا چیزی مانع رشد آن شود، فریاد انسان از درد به آسمان می رود؛ در صورتی که او در حالت عادی اصلاً متوجه نمی شد که چگونه ناخن از گوشت سر انگشت عبور می کند و از آن خارج می شود.



نور ایمان نیز همین طور از قلب انسان خارج می شود؛ شخص اصلاً متوجه نمی شود که حال و هوای چهار ماه گذشته او به واسطه ارتباطات، سلام و صلوات ها، تعریف و تمجیدها چگونه کم کم تغییر کرده است. اگر این تغییر یک مرتبه صورت می گرفت، طبیعتاً انسان تکانی می خورد و متوجه می شد؛ لذا انسان باید خیلی مراقب باشد و فقط به خدا پناه ببرد که این مسائل دامن گیر او نشود.

## انحراف قطعی انسان در صورت عدم اتصال به مقام ولایت

اما سرعت حرکت برخی از افراد در انحراف پیدا کردن، مثل رشد ناخن نامحسوس نیست؛ بسیار سریع به مقصود می رسند و در بست در اختیار شیطان قرار می گیرند. اینجاست که مرحوم آقا - رضوان الله علیه - می فرمودند:

کسی که به مقام ولایت متصل نباشد، امکان ندارد به بیراهه نرود.

تنها کسی می تواند به شیطان رودست بزند که درس های او را خوانده باشد؛ شیطان با فوننی که می داند همه را فریب می دهد: ﴿لَأَعُوذَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ \* إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ﴾؛<sup>۱</sup> تنها مخلصین و افرادی که درس های او را خوانده باشند، رهایی می یابند.

## عدم حجیت روایت علی بن ابی حمزه به واسطه مشخص نبودن زمان صدور

علی کل حال، در بحث تاریخی باید بدانیم که این روایت در چه زمانی نقل شده است. این نکته مهم غالباً مشخص نیست؛ زیرا اگرچه تاریخ صدور عبارتی که راوی نقل می کند محدوده زمانی مشخصی دارد، اما به طور دقیق معلوم نیست؛ الا شد و ندر در مواردی مانند *مالی* شیخ که تاریخ املاء ایشان ثبت شده است.

۱ سوره حجر (۱۵) آیه ۴۰ و ۳۹؛ سوره ص (۳۸) آیه ۸۳ و ۸۲. *امام شناسی*، ج ۵، ص ۵۶:

«شیطان به خدا گفت: "سوگند به عزت خودت که من همه افراد بنی آدم را اغواء می کنم، مگر بندگان مخلص تو را."»

بنابراین، اگر علی بن ابی حمزه این عبارت را در زمان گمراهی و بعد از دوره موسی بن جعفر علیهما السلام نقل کرده باشد که اصلاً قابل اعتماد نیست؛ اما اگر معلوم نباشد که در زمان انتساب و تشیّع این حرف را زده است یا در زمان انحراف، باز هم این روایت از نقطه نظر مقاومت نسبت به سایر روایات قابل عرضه نخواهد بود.

### رسیدن نوبت به جمع دلالی، بعد از وثوق به صدور روایت علی بن ابی حمزه

زیرا اگر ما بنا را بر صحت بگذاریم و قائل شویم که او این روایت را در زمان موسی بن جعفر علیهما السلام شنیده و در همان زمان هم نقل کرده است، در این فرض در میان تمام روایات فقط این يك روایت را به این مضمون خواهیم داشت. معنای اینکه هیچ کدام از ائمه علیهم السلام نسبت به عمره مفردۀ متکرره در شهر واحد حکم به جواز نکرده اند، آن است که خداوند برای هر ماه بیش از يك عمره تشریح نفرموده است؛ همان طور که روایات «السَّنَةُ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا يُعْتَمَرُ لِكُلِّ شَهْرٍ عَمْرَةٌ» و «فِي كُلِّ شَهْرٍ عَمْرَةٌ» بر این مسئله تصریح دارند، و در غیر این صورت ائمه علیهم السلام با عباراتی نظیر «يَجُوزُ» و «يُسْتَحَبُّ» جواز تکرار عمره را بیان می فرمودند.

### بررسی روایت علی بن ابی حمزه بطائنی

تلمیذ: رأی مشهور آقایان نسبت به علی بن ابی حمزه این است که فساد عقیده را مضرّ به وثاقت او نمی دانند.

استاد: آقایان چطور چنین نظری دارند؟! علی بن ابی حمزه وکیل موسی بن جعفر علیه السلام بود<sup>۱</sup> نه یک فرد عادی؛ کسی که امامت امام رضا علیه السلام را انکار کند

و دروغی به این بزرگی بگوید،<sup>۲</sup> دیگر نمی توان به روایات او اعتماد کرد.

تلمیذ: چگونه به روایات بنی فضال با فرض فساد عقیده عمل می شود؟

استاد: همان طور که عرض شد عمل به این روایات بستگی به زمان صدور آن دارد؛ به عنوان مثال:

روایتی از علی بن ابی حمزه پذیرفته می شود که افرادی بگویند ما این روایت را در زمان موسی بن جعفر علیهما السلام از او شنیده ایم؛ زیرا نفس اتصال این شخص، مُبرّر است. اما اگر او در زمان امام رضا علیه السلام روایتی را نقل کند که در کتبش نیز چیزی مبنی بر مکتوب شدن آن روایت در زمان امام کاظم علیه السلام

<sup>۱</sup> عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۹؛ رجال الکشی، ص ۴۰۵.

<sup>۲</sup> رجال الکشی، ص ۴۴۴.

وجود نداشته باشد، در این صورت به چه اعتبار و دلیل رجالی می‌توان روایت او را قبول کرد؟! تلمیذ: در صورت فساد عقیده افرادی مانند شلمغانی، روایات آنها متروک می‌ماند و دیگر نقل نمی‌شد؛ اما گاهی از ائمه علیهم السّلام سؤال می‌شد که کتب آنها را چه کنیم؟ که معمولاً می‌فرمودند: «خُذُوا بِمَا رَوَوْا وَ ذَرُوا مَا رَأَوْا»<sup>۱</sup>

استاد: همان‌طور که می‌گویید، این کتب از قبل وجود داشته است و معنای این تجویز آن است که مطالب چنین افرادی - مانند بلالی، هلالی، شلمغانی و علی‌بن‌ابی‌حمزه - که در آن زمان در کتب خود نوشته‌اند را نقل کنید، و روایاتی که بعداً گفته‌اند را نقل نکنید. حال اشکال در این است که آیا این روایت علی‌بن‌ابی‌حمزه جزو همان روایاتی است که در زمان موسی‌بن‌جعفر علیهما السّلام نوشته شده، یا آن را بعداً بیان کرده است.

آخر اگر قرار بر جواز عشرة ایام - ولو به نحو حسن فاعلی - باشد، باید امام رضا علیه السّلام نیز می‌فرمودند «در هر ماه یک عمره تشریح شده است، اما اگر

---

<sup>۱</sup> وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۱۰۲؛ الغیبة (طوسی) ص ۳۹۰.

ترجمه: «آنچه روایت کرده‌اند را بگیرید، اما مطالبی را که نظریات و اندیشه‌های خودشان است، رها کنید.» (محقق)

شخص راه بسیار زیادی آمده باشد و تمایل زیادی داشته باشد، می‌تواند بعد از ده روز دوباره انجام دهد.» اما در هیچ‌یک از روایاتی که از ائمه علیهم‌السلام در دست است، این مطلب را نمی‌یابیم؛ پس چگونه در این نقل، عبارت «عشرة أيام» آمده است؟! لذا شک پیدا می‌شود که شاید او اصلاً از موسی بن جعفر علیهما السلام نقل نکرده و این مطلب را از نزد خود گفته است.

### نقدی بر اشکال علامه طباطبایی به علامه طهرانی پیرامون استضعاف ابن عربی (ت)

از علی بن ابی حمزه چنین کارهایی برمی‌آمد؛ زیرا ممکن است شخصی بر اساس جهل، فساد و انحراف پیدا کند،<sup>۱</sup> ولی او این‌طور نبود. علی بن ابی حمزه تا آخر عمر شریف موسی بن جعفر علیهما السلام وکیل حضرت بود و چند سال هم در زمان امام رضا علیه السلام زندگی کرد و سپس به درک واصل شد.

---

<sup>۱</sup> روزی بین مرحوم علامه طباطبایی و مرحوم والد - رضوان الله علیهما - راجع به محیی‌الدین صحبت به‌میان آمد. بنده نیز در آن مجلس حضور داشتم و بحث در مورد این بود که چگونه محیی‌الدین مطالبی را موافق با نظر اهل تسنن بیان کرده است. مرحوم آقا می‌فرمودند: «ممکن است بگوییم که اصلاً او در مقام استضعاف این مطلب را گفته است، ولی در اواخر عمر اشراف و نگرش دیگری پیدا کرده و حقیقت برای او روشن شده است.» مرحوم علامه لبخند منکرانه‌ای زدند و فرمودند: «آخر محیی‌الدین از مستضعفین است؟!»

اما حق مطلب این نیست. درست است که محیی‌الدین شخصیتی است که فتوحات و فصوص دارد و مطالبی را مطرح کرده که کسی مانند او این مسائل را بسط و شرح نداده است، ولی ما از تاریخ زندگی و میزان عمر او غافلیم و فقط می‌گوییم فلان مطلب را محیی‌الدین گفته است؛ درحالی‌که محیی‌الدین در سن سی‌سالگی با محیی‌الدینی که در سن هفتادسالگی چنین مطلبی را مطرح کند بسیار تفاوت دارد.

مرحوم آقا می‌خواستند این نکته را با مرحوم علامه طباطبایی مطرح کنند که او در سنینی این حرف‌ها را زده که از او استضعاف برمی‌آید، اما شما الان با یک نگاه کلی به آثار او می‌نگرید و می‌گویید محیی‌الدین چنین حرفی را زده است؛ در صورتی که او کتب خود را در زمان‌های مختلفی نوشته است و لعل اینکه بعداً مسئله برایش روشن شده باشد.

## عاقبت سوء علی بن ابی حمزه بطنانی به واسطه تمرد از امر امام رضا علیه السلام

حسن بن علی و شَاء در مرو خدمت امام رضا علیه السلام رسید و حضرت به او فرمودند: علی بن ابی حمزه امروز از دنیا رفت و نکیر و منکر از او راجع به ائمه علیهم السلام پرسیدند. او بعد از نام موسی بن جعفر ساکت شد و نتوانست جواب دهد؛ آن دو ملک چنان با گرز آتشین بر سرش زدند که این صدا شرق و غرب عالم را پُر کرد.<sup>۱</sup>

### احتمال عدم دقت علماء در نقل روایت از علی بن ابی حمزه بطنانی

تلمیذ: نقل روایت علی بن ابی حمزه در کتب اصحاب آیا دلیل بر این نیست که او این روایت را در آن زمان گفته است؟

#### بی اساس بودن اجماعات منقول (ت)

استاد: علماء نیز مثل بنده و شما هستند؛ با دیدن روایت علی بن ابی حمزه آن را در کتاب خود نوشته اند و به دنبال این نرفته اند که او در چه تاریخی و در کدام کتاب خود این مطلب را نقل کرده است.<sup>۲</sup> البته مجتهد باید در مقام اجتهاد نه تنها روایت علی بن ابی حمزه را، بلکه روایت شمر و یزید را هم ملاحظه کند که چه نقل کرده اند؛ اما در مقام نقل مطلب برای مردم نباید یک روایت غیر قطعی را در کتاب روایی نقل نمود.

---

۱ جهت اطلاع بیشتر پیرامون علی بن ابی حمزه بطنانی، رجوع شود به روح مجرد، ص ۲۲۳.  
۲ مشابه این موضوع در اجماع از منظر نقد و نظر آمده است. \* فرض کنید که پس از گذشت هزار و چهارصد سال از زمان پیغمبر، یکی از علماء زمان ما در کتاب خود می نویسد که فلان حکم، اجماعی است؛ در اینجا باید دید که این ادعا بر چه اساسی است. اگر این ادعا به نقل از کتاب ریاض مرحوم سیّد باشد، چون خود آن شخص استقراء تام انجام نداده است، باید به مدارک مراجعه کرد. در اینجا وقتی به سراغ صاحب ریاض هم می رویم، می بینیم او هم این اجماع را از شخص دیگری نقل کرده است و خلاصه در آخر می بینیم فقط شیخ طوسی فتوا داده و دیگران نیز به جهت احترام و جلال و ابهت علمی ایشان حرفی نزده اند و این قضیه اجماعی شده است.

وقتی مسئله اجماع ریشه یابی می شود، متوجه می شویم که حتی یک مورد هم اجماع وجود ندارد و تمام اجماع ها بی پایه و اساس است.

\* رجوع شود به اجماع از منظر نقد و نظر، ص ۱۷۶ و ۲۲۵.

## وجود ادعیه غیر صحیحہ در صحیفہ سجادیہ با وجود اطلاع مدوّن آن

مثل آن شخصی که صحیفہ سجادیہ جامعہ را تدوین نموده و خود نسبت به دو مناجات منظومہ «أ

لَمْ تَسْمَعْ بِفَضْلِكَ يَا مُنَائِي» و «إِلَيْكَ يَا رَبِّ قَدْ وَجَّهْتُ حَاجَاتِي» می گوید:

و نحن نوردّهما كذلك مع اعتقادنا بَعْدَمِ صِحَّةِ نِسْبَتَيْهِمَا إِلَيْهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، لِمَا فِيهِمَا مِنْ ضَعْفٍ فِي نَظْمِهِمَا وَ لَفْظِهِمَا، وَ هُوَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَيْنُ الْفَصَاحَةِ وَ مَنبَعُ الْبَلَاغَةِ. وَ قَدْ قَطَعَ السَّيِّدُ الْأَمِينُ بِنِسْبَتَيْهِمَا إِلَيْهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مَقْدَمَةِ الصَّحِيفَةِ الْخَامِسَةِ وَ قَالَ: «عُذْرُ صَاحِبِ الصَّحِيفَةِ الرَّابِعَةِ فِي إِيرَادِهِمَا، عَدَمُ كِمَالِ مَعْرِفَتِهِ بِاللِّسَانِ الْعَرَبِيِّ!»<sup>۱</sup>

«ما با وجود آنکه اعتقاد به عدم صحت نسبت آن دو مناجات به امام علیه السلام داریم - چون در لفظ و نظم آنها ضعفی وجود دارد که از امام علیه السلام که چشمه فصاحت و منبع بلاغت می باشد، صادر نمی گردد - آنها را در اینجا ذکر می کنیم. و سید محسن امین در مقدمه صحیفه خامسه خود، یقین به فساد استناد آنها به امام علیه السلام نموده و گفته است: "عذر (!) صاحب صحیفه رابعه (مرحوم محدث نوری) در آوردن این دو مناجات، عدم کمال معرفت او به زبان عربی است."»<sup>۲</sup>

تو که خود می گویی منبع این دعا را ندیدم و می دانی که مجعول است، برای چه آن را در صحیفه سجادیه می آوری؟ چه معنا دارد که هزار شبهه ایجاد کنیم، درحالی که به احتمال زیاد دعای نقل شده من درآوردی است؟!

آیا علمای ناقل روایت علی بن ابی حمزه پیگیری کرده اند که ریشه این روایت به کجا می رسد، یا به صرف اینکه جواز تکرار عمره در هر ده روز از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام نقل شده، آنها نیز در کتب خود ذکر کرده اند؟! ما باید

<sup>۱</sup> الصحیفه السجادیة الجامعة، ص ۵۱۶.

<sup>۲</sup> جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به امام شناسی، ج ۱۵، ص ۸۱.

وقتی مطلبی را از شیخ حرّ عاملی در سیصد سال پیش از وسائل‌الشیعه می‌خوانیم، دیگر به قدمت چندصدساله آن کاری نداشته باشیم؛ بلکه باید این روایت را به هزارودویست سال پیش برگردانیم و ببینیم که در آن موقع به چه صورتی نقل شده است. بنابراین هر روایتی که صدوق و شیخ و دیگر علماء در کتب خود نقل کرده‌اند، مورد توجه نخواهد بود و انسان باید شخصاً به بررسی آن روایت بپردازد.

اگر الان موسی بن جعفر علیهما السّلام حضور داشتند و ما سؤال می‌کردیم که آیا شما این مطلب را به علی بن ابی حمزه فرمودید و حضرت می‌فرمودند من به‌هیچ‌وجه چنین مطلبی را نگفته‌ام، در این صورت چه پاسخی داریم؟! چرا با وجود این همه روایاتی که از ائمه علیهم السّلام وارد شده است، فقط باید امام کاظم علیه السّلام چنین تجویزی فرموده باشند؟! این نکته مهم برای انسان شبهه جدی ایجاد می‌کند که مبادا این روایت مدخوله باشد.<sup>۱</sup>

اینها نکات دقیق استنباط است، که انسان چطور از لابه‌لای ادله بتواند منظور و مقصود کلام را

استخراج کند.

الحمدُ لله ربّ العالمین

---

<sup>۱</sup> تلمیذ: بنابراین مطلب، آیا مسئله حسن فاعلی نیز زیر سؤال می‌رود؟  
استاد: بله، این روایت محل اشکال است و این مسئله تنها بر فرض صحیح و موثقه بودن، به حسن فاعلی برمی‌گردد.